نیایش در عرفات

آیت الله العظمی صافی

بسم الله الرحمن الرحیم

نیایش در عرفات

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نیایش در عرفات

مشخصات کتاب

سرشناسه : صافی، لطف‌الله، - ۱۲۹۷

عنوان و نام پدیدآور : نیایش در عرفات/ لطف‌الله صافی گلپایگانی

مشخصات نشر : قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱.

مشخصات ظاهری : ص ۲۶۶

فروست : (دفتر انتشارات اسلامی وابسته بجامعه مدرسین حوزه علمیه قم۶۴۷)

شابک : ۹۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

موضوع : دعای روز عرفه

شناسه افزوده : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۷۰/ع۴ص۲ ۱۳۷۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۴

شماره کتابشناسی ملی : م۷۱-۳۶۵۴

مقدمه ناشر

الحمدللَّه مجیب الدعاء و کاشف الضرّ و البلاء والصلاهْ والسلام علی سیدالاصفیاء و خاتم الانبیاء و علی آله الطاهرین النقباء النجباء سیما مولانا أبی عبداللَّه الحسین سیدالشهدا و علی بقیهْ‌اللَّه و وارث اولیائه المکرمین بشرف الاصطفاء

«قالَ اللَّه تَبارَک و تَعالی وَقالَ رَبُّکُم ادْعونی استَجِبْ لَکُمْ انَّ الَّذینَ یَسْتَکبِرُونَ عَن عِبادَتی سَیدْخُلُونَ جَهنَّمَ داخِرینَ»

(سوره مؤمن، آیه ۶۰).

«پروردگار شما فرموده است: بخوانید مرا تا دعای شما را مستجاب کنم.

البته آنان که از عبادت من به استکبار، خودداری می‌نمایند به خواری داخل آتش شوند».

«قالَ رَسُولُ اللَّه صَلّی اللَّه عَلَیهِ وآلِهِ وَسَلَّم: الدُّعاء سِلاحُ المُؤمِنِ وَعَمُودُ الدّینِ وَنورُالسَّماواتِ والارضِ»

(وسائل، ج ۲، ص ۱۰۹۴).

«دعا، سلاح مؤمن، و ستون دین، ونور آسمانها و زمین است».

«وقالَ امیرالمُومِنین عَلَیهِ السَّلام: سُوسُوا ایمانَکُمْ بِالصَّدَقَهِْ

نیایش در عرفات، ص: ۸

وحَصِّنُوا اموالَکُمْ بِالزَّکاهْ وَادفَعُوا امواجَ البَلاء بِالدُّعاء».

(نهج‌البلاغه فیض، حکمت ۱۳۸، ص ۱۱۵۴)

«ایمان خود را با صدقه حفظ نمایید، و اموال خود را با دادن زکات در پناه درآورید، و امواج بلا را، با دعا دفع کنید».

نیایش در عرفات، ص: ۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم

پیشگفتار:

اکنون که نوشتن این نوشتار را آغاز می‌کنم، ساعات پایانی سال ۱۴۱۰ هجری قمری است و حدود دو ساعت دیگر به وقت لندن، سال ۱۴۱۱ (شب اول محرّم) آغاز می‌شود. مدارس و کلاسهای مکتب حسینی در تمام بلاد، شهرها و دهستانهای شیعه‌نشین و هرکجا که چند نفر شیعه باشد، باز می‌گردد. بلکه اگر در نقطه‌ای از جهان فقط یک نفر شیعه باشد همان یک نفر با خواندن تاریخ واقعه جانسوز کربلا، یا با خواندن اشعار، مراثی، نوحه و گریه، در این کلاس ثبت‌نام می‌نماید.

همگان با حضور در این مدارس و مجالس تعزیه و سوگواری از مولای آزاد مردانِ جهان، درس ایمان و ایثار گرفته و در حمایت از حق و امتناع از همکاری با ظالم و تلاش برای اعانت مظلوم و محکوم کردن استکبار و استعباد، تجلیل به عمل می‌آورند. و یاد

نیایش در عرفات، ص: ۱۰

قیام، نهضت و فداکاری آن حضرت و اصحاب با وفایش را گرامی می‌دارند.

در شهر لندن- پایتخت انگلستان- نیز شیعیان در محلّات و مراکز مختلف مذهبی، از امشب- که شب اول ماه محرّم است- مجالسی برقرار نموده و با شور و شوق فراوان و دلهای مشحون به اخلاص و تألّم، از محرّم استقبال نموده و شعائر و مراسم آن را برگزار می‌نمایند.

مجمع اسلامی جهانی لندن که در امر اقامه عزای عاشورا و سایر روزهای جشن و عزا وایّام و اعیاد اسلامی، مؤسس و پیشقدم بوده نیز از امشب طبق برنامه اعلام شده، مجلس سخنرانی، عزاداری، پذیرایی و ضیافت از مؤمنین و مؤمنات خواهد داشت. به این جهت، در و دیوار مجمع را با پارچه‌های سیاهی که مزیّن به اشعار دوازده بند معروف شاعر مرثیه سرا، محتشم کاشانی- علیه‌الرحمه- است سیاه‌پوش نموده‌اند.

امید است حقیر تا در لندن هستم موفق شوم که در این جلسات شرکت نموده و خود را با عزیزان مخلصی که در سوگواری اهل‌بیت- علیهم‌السلام- توفیق انجام وظیفه عزاداری می‌یابند، همنوا سازم. باشد که از برکت خلوص آنها این روسیاه ضعیف نیز مشمول عنایات حضرت ابا عبداللّه الحسین سیدالشهدا- علیه‌السلام- شوم.

نیایش در عرفات، ص: ۱۱

ضمناً به این مناسبت که قیام سیدالشهدا- علیه‌السلام- برای بقای دینِ توحید و دفع شرک بود و در حقیقت در کربلا جبهه موحّدین و اهل توحید و عدل در برابر مشرکین و اهل شرک قرار گرفت که:

«العدل والتوحید علویان والجبر والتشبیه امویان» بر این شدم که توسلًا به آن شهیدالموحدین و موحدالشهدا پیرامون ده بخش از بخشهای دعایِ مشحون به معارف توحیدیِ آن حضرت، که در روز عرفه با آن حال سراسر خلوص، توجه و چشم گریان انشا و قراءت فرمود، کلمه‌ای تقدیم نمایم.

و پیش از ورود در این دریای ژرف بیکران، پیرامون اهمیّت دعا و نقش آن در حیات عرفانی و اجتماعی انسان و پرسشی که در بعض اذهان است، دو مطلب را زیر عنوان: فضیلت دعا و توضیح مهم به عرض می‌رسانم.

چون این کتاب در حال بیماری و گاه در بیمارستان بدون مراجعه به کتاب و مآخذ لازم، نگارش یافته، امید است خوانندگان عزیز از نواقص یا اشتباهاتی که در این نوشته واقع شده است چشم پوشیده و با قلم شریف خود آن را اصلاح فرمایند.

ومن اللّه نسئل التوفیق و نستعینه و علیه التکلان.

فضیلت دعا

سخن گفتن از فضیلت دعا با تصریحات مؤکد قرآن مجید و احادیث شریفه بر فضیلت آن، توضیحِ واضحات است. بخش

نیایش در عرفات، ص: ۱۲

مهمّی از برنامه‌های دینی اسلامی که متضمن بخشهای مهم دیگر مثل تعلیم، تربیت، تزکیه و تکامل در عقل، عقیده، ایمان و اخلاق است، دعا می‌باشد.

در هنگام دعا، اتصال و ارتباط بنده با خدا محکم می‌شود و عالم غیب و وجود صاحب این جهان را که همه به او محتاج و نیازمندند و خواه و ناخواه به حکم:

«وَللّه یسْجُدُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَالارضِ طَوْعاً وَکَرْهاً وَظِلالُهُم بِالغُدُوِّ وَالاصالِ ۱]»

«هرکه در آسمانها و زمین است با همه آثار وجودیش به رغبت و اشتیاق و به جبر و الزام، شب و روز به طاعت خدا مشغولست».

خاضع حکم و فرمان او هستند، احساس و ادراک می‌نمایند و شعور، باور و ایمان او به علم و قدرت و سایر صفات کمال او، بیشتر می‌شود.

بشر به فطرت خود، نیاز به دعا و میل به نیایش، تضرّع و ابتهال در برابر قدرت مافوقِ همه نیروهای عالمِ مادی و کل جهان خلقت را درک می‌نماید. و بدون دعا و توجه به حقیقتی که مافوق تمام حقایق و قاهر، غالب و حاکم بر همه است، روحش آرام نمی‌شود.

نیایش در عرفات، ص: ۱۳

او کسی را می‌خواهد که در هر حال صدای او را بشنود و دَرِ خانه‌اش همیشه به روی او باز باشد و از حاجات او آگاه باشد و در هنگام بلا و سختی به او پناه ببرد و به او امیدوار باشد و از همه حالات و از راز دلش مطلع باشد و چیزی بر او مکتوم و مخفی نباشد و از عجز وناتوانی منزّه و مبرّا باشد. چنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

«یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الْارْضِ وَما یَخرُجُ مِنها وما یَنزِلُ مِنَ السَّماءِ وَما یَعرُجُ فیها وَهُوَ مَعَکُمْ ایْنَ ماکُنتُمْ واللّه بما تَعْمَلونَ بصیرٌ»[۲].

«خدا می‌داند آنچه به درون زمین می‌رود و آنچه از آن خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌گردد و آنچه در آسمان عروج می‌کند. و او با شماست هرجا که باشید و او به آنچه می‌کنید بینا و آگاه است».

دعا، وجدانهای تاریک را روشن و اشخاص خسته را از خستگی بیرون می‌آورد و نشاط آنها را تازه می‌کند و از تسلط یأس و افکار تشویش آمیز و خطرناک بر انسان جلوگیری می‌نماید. و در هنگام مصائب، تسلّی بخش او می‌شود. و در مواقف عظیم و هراس‌انگیز که شخص به ایستادگی، مقاومت، تحمل، بردباری و استواری نیاز دارد، دعا همه اینها را به او می‌دهد. هیچ ماده و سرمایه‌ای نمی‌تواند به قدر دعا به انسان کمک و یاری کند.

نیایش در عرفات، ص: ۱۴

امام سجاد- علیه‌السلام- در یکی از حالات بسیار شورانگیز دعائی‌اش- که شرحش در کتابهای سیره اهل‌بیت- علیهم‌السلام- مذکور است- به درگاه خدا عرض می‌کند:

«یا مَنْ قصده الضالون فاصابوه مرشداً وامه الخائفون فوجده معقلا متی راحهْ من‌نصب لغیرک بدنه ومتی فرح من قصد سواک بنیته؟».

«ای کسی که گمراهان او را قصد کردند و او را راهنما و مرشد خود دیدند. و ترسناکان به سوی او رفتند و او را پناهگاه خود یافتند. کجا و چه زمانی راحت است برای آنکه بدنش را برای غیر تو بپا دارد و در برابر غیر تو بایستد و خضوع و بندگی کند. و چه زمان فرح و نشاط است برای کسی که غیر تو را نیّت نماید؟».

افرادی که به دعا راه نیافته‌اند از بهترین لذایذ معنوی، محروم و در زندگی، بی‌پناهگاه هستند و در برابر هر حادثه و جریانی روحشان شکست‌پذیر است و ناچار به هر دری روی می‌آورد و به هر چیزی متشبث و به هر کس چاپلوسی و تملق می‌گویند. آنها

مخاطب این شعر شاعرند که می گوید:

حاجت زخلق می‌طلبی این چه گمرهی استخاکت بسر مگر به خدا آشنا نه ای

البته احساس نیاز به دعا و احتیاج به آن در هنگام شداید،

نیایش در عرفات، ص: ۱۵

بیشتر می‌شود و بسیاری حتی ناخودآگاه به خدا متوجه می‌شوند و اگر به زبان هم نگویند به دل «یا ارحم الراحمین» و «یا من یجیب دعوهٔ المضطرین» و ... می گویند. فطرت آنها که بر توحید است در این مواقع بیدار می‌شود. چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

قُلْ اَرَأَيْتَكُم انْ اتاكُمْ عَذابُ اللَّهِ اوْ اَتَتْكُمُ السّاعَةُ اغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ انْ كُنْتُم صادِقِينَ بَل ايّاهُ تَدْعُونَ»[۳].

«بگو آیا می‌بینید شما اگر آمد شما را عذاب خدا، یا ساعت (که مراد از آن یا هنگام مرگ یا روز قیامت است) آیا غیر خدا را (برای رفع اهوال و سختیهای آن) می‌خوانید اگر راست می گویید، بلکه او را می‌خوانید».

در دعا موضوعی که مهم است توجه بنده به فقر و نیاز خود به خدای بی‌نیاز و غنی است. و به عبارت دیگر: خودشناسی و خداشناسی است؛ خودشناسی به اینکه چیزی محسوب نیست و مالك چیزی نیست:

«لا املِكُ لِنَفسی نفعاً وَلا ضرّاً»[۴].

و خداشناسی به این است که انسان بفهمد که: مالك همه خیرات و ولیّ همه نعمتها و برآورنده همه حاجتها و آفریننده و روزی دهنده همه چیز، خداوند متعال است. هرچه این احساس فقر بیشتر باشد و معرفت به غنا و بی‌نیازی خدا کاملتر گردد، درجه

نیایش در عرفات، ص: ۱۶

دعا و ربط بنده با خدا بالاتر و قویتر می گردد و بیشتر می‌فهمد که خودش و همه بر او محتاجند. و همه باید به او عرض حاجت کنند.

او قاضی‌الحاجات و کافی‌المهمات است. همه باید دست حاجت به سوی او دراز کنند که بیشتر حاجات آنها را بدون سؤال و در خواست آنها و بی‌آنکه آنها ملتفت به آن شده باشند برآورده نموده و برآورده می‌سازد که:

«هو الذی یعطی مَنْ یَسئله ومن لایسئله وما سئل وما لم یسئل وهو المبتدیء بالنعم قبل استحقاقها».

دست حاجت چوبری پیش خداوندی برکه کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

نعمش نامتناهی کرمش بی‌پایانهیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

توجه به غیر او و توسل به غیر وسایلی که او قرار داده و برگزیده است، مثل توجه و توسل فقیر به فقیر و حاجت خواستن گدا از گداست. همانگونه که در این اشعار لطیف است که می گوید:

گدائی را گدائی میهمان شدگدا بهر گدا جویای نان شد

زمسکینان کویک نان طلب کردکفی نان از پی مهمان طلب کرد

نشد کارش از آن بی‌مایگان راستکه نتوان حاجت الا ازغنی‌خواست

گدایان گر کم و گر بیش باشندهمه بی‌مایه و درویش باشند

نیایش در عرفات، ص: ۱۷

چه در وحدت چه اندر لاتناهی‌دهد امکان به نفی خود گواهی

زهی در وحدت وجود و غنایش‌جهان از تو غنی و بی تو درویش

قال اللّه تعالی: «یا ایُّها النَّاسُ انْتُمُ الفُقَراءُ الَی اللّهِ وَاللَّهُ هُوَ الغَنِیُّ الحَمِیدْ»[۵].

«ای مردم! شما همه فقیر و نیازمند به خدا هستید و اوست که تنها بی‌نیاز و حمید است (حمید، هم محتمل است به معنی محمود و حمد شده مراد باشد و هم به معنی حامد و سپاس گزارنده)».

در فضیلت دعا، اخبار و احادیث- چنانکه اشاره شد- بسیار است از جمله این حدیث- با توجه به فضیلت و ثواب بسیاری که قراءت قرآن کریم دارد- حائز اهمیت است:

«محمدبن الحسن باسناده عن الحسین بن سعید، عن حمّادبن عیسی، عن معاویهٔ بن عمّار قال: قلت لابی عبداللّه علیه‌السلام-: رجلین افتتحا الصّلاهٔ فی ساعهٔ واحدهٔ فتلا هذا القرآن فکانت تلاوته اکثر من دعائه ودعا هذا اکثر فکان دعاؤه اکثر من تلاوته ثمّ انصرفا فی ساعهٔ واحدهٔ، ایّهما افضل؟ قال: کلّ فیه فضل کلّ حسن، فقلت: انّی قد علمت انّ کلّا حسن و أن کلّا فیه فضل فقال: الدعاء افضل، اما سمعت قول اللّه عزّوجل: «وقال رَبُّکم ادْعُونی اسْتَجِبْ لَکُمْ انَّ الَّذینَ یَسْتَکبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ

نیایش در عرفات، ص: ۱۸

داخِرینَ ۶]» هی واللّه العبادهٔ، هی واللّه افضل، هی واللّه افضل الیست هی العبادهٔ، هی واللّه العبادهٔ، هی واللّه العبادهٔ، الیست هی اشدهنّ؟ هی واللّه اشدّهنَ هی واللّه اشدهنّ هی واللّه اشدهنّ ۷]».

«معاویهٔبن عمار گفت به امام جعفر صادق علیه‌السلام- گفتم که: دو نفر با هم همزمان شروع به نماز کردند و همزمان با هم نماز را به پایان رساندند، یکی از آنها تلاوت قرآن را در نماز بیشتر از دیگری داشت و دیگری دعا بیشتر خواند کدامیک افضل است؟ در جواب فرمود: هردو دارای فضیلتند و هر دو نیک هستند. پرسش کننده گفت: می‌دانم که هر دو فضیلت دارند و هر دو خوب هستند. فرمود: دعا فاضلتر است مگر نشنیده‌ای فرموده خدا را که می‌فرماید: پروردگارتان این دعوت را کرد که مرا بخوانید تا استجابت کنم بدرستی کسانی که از عبادت من استکبار می‌ورزند بزودی با کمال ذلت، داخل جهنم خواهند شد. آن نماز (که دعایش بیشتر است) واللّه عبادت است، آن نماز به خدا سوگند افضل است، آن به خدا سوگند افضل است آیا آن عبادت نیست؟ آن به خدا سوگند عبادت است، آن به خدا قسم عبادت است ...».

و این حدیث را نیز از امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- بخوانید که می‌فرماید:

«مَنْ اعطِیَ اربَعاً لم یُحْرَم اربَعاً: مَنْ اعطِیَ الدُّعاء لَمْ یُحرَمِ الْاجابَهًَ،

نیایش در عرفات، ص: ۱۹

وَمَن اعطِیَ التَّوبَهًَ لَمْ یُحْرَمِ الْقَبُولَ، وَمَنْ اعطِیَ الاستِغفارَ لَمْ یُحْرَمِ المَغفِرَهًَ، وَمَنْ اعطِیَ الشُّکْرَ لَمْ یُحرَمِ الزِیادَهًْ»[۸].

«یعنی: به هرکس چهار چیز عطا شود، از چهار چیز محروم نمی‌شود:

کسی که دعا به او عطا شود (موفق به دعا گردد) از اجابت محروم نمی‌شود. و کسی که توبه به او عطا شود (موفق به توبه شود) از قبول توبه محروم نمی‌شود. و کسی که استغفار به او عطا شود (موفق به طلب مغفرت و آمرزش گناه از خدا شود) از مغفرت و آمرزش محروم نمی‌شود. و کسی که شکر به او عطا شود، (وموفق به شکر نعمتهای خدا شود) از زیاد شدن نعمت محروم نمی‌شود».

سپس امام- علیه‌السلام- می‌فرماید: و تصدیق این (گفتار) کتاب خداست که:

در مورد اجابت دعا می‌فرماید:

«ادْعُونِی، اسْتَجِبْ لَکُمْ»[۹].

و در مورد استغفار می‌فرماید:

«وَمَنْ یَعْمَلْ سوءً او یَظلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغفِرِاللَّه یَجِدِاللَّه غَفُوراً رَحیماً»[۱۰].

نیایش در عرفات، ص: ۲۰

و در مورد سپاسگزاری می‌فرماید:

«لَئِن شَكَرْتُم لَأزيدَنَّكَم».[۱۱]

و در مورد قبول شدن توبه می‌فرماید:

«انَّمَا التَّوبَةُ عَلَى اللَّه لِلَّذينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجِهالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَريبٍ فَاولئكَ يَتُوبُ اللَّه عَلَيْهِم وَكانَ اللَّه عَليماً حَكيماً»[۱۲].

در اینجا و در خاتمه این مقدمه چند نکته را تذکر می‌دهیم:

اول اینکه: دعاهایی که از پیغمبر اکرم- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- و ائمه طاهرین-- علیهم‌السلام-- رسیده است یکی از منابع بزرگِ علم و معرفت است که می‌توان از طریق تأمل در معانی و مضامین آنها به مقامات بلند علم و عرفان، عروج نمود. واقعاً بسیاری از این دعاها را که در نهایت فصاحت، بلاغت، حسن مضمون، قداست و لطافت معنی است باید از معجزات شمرد؛ زیرا غیر از کسی که علمش لَدُنّی باشد نمی‌تواند این معانی و حقایق را بیان نماید.

نمونه آنها دعاهای صحیفه سجادیه معروف به صحیفه کامله و زبور آل محمد و انجیل اهل بیت-- علیهم‌السلام-- است که باید همه

نیایش در عرفات، ص: ۲۱

مسلمانان به آن افتخار نمایند. چنانکه شرح آن به نام ریاض‌السالکین تألیف سید اجل سید علیخان نیز از آثار ممتاز، و پرفایده و در نوع خود بی‌نظیر است.

همچنین دعاهای صحیفه ثانیه، صحیفه ثالثه، صحیفه رابعه، صحیفه علویه و سایر دعاهایی که در کتابهایی مثل: البلد الأمین، مصباح کفعمی و مصباح المتهجد شیخ طوسی و کتابهای سیدبن طاووس و کتاب دعای بحارالانوار و کتابهای دیگر که همه اینها نه فقط کتاب دعا هستند که کتاب معرفت و خداشناسی، نبوت و پیغمبرشناسی، امامت و امام‌شناسی، و کتاب اخلاق و آداب هستند.

دوم اینکه: هرچند دعا به هرزبان و هربیان که باشد دعاست و برای آن الفاظ خاصّی معین نشده است و هرکس می‌تواند به قدر معرفت خود و بدون واسطه کسی با خدای خود، رابطه دعایی برقرار نماید و حوایج خود را به زبان خودش از خدا بخواهد و هیچ آداب و ترتیبی نجوید، وهرچه دلِ تنگش می‌خواهد بگوید.

ولی دعا خواندن با دعاهایی که از اهل بیت-- علیهم‌السلام-- رسیده است افضل و کاملتر است و از نقص و خطابهایی کوتاه و نارسا منزّه است.

آنها که در اوج مقام معرفت قرار دارند می‌فهمند که باید خدا را چگونه خواند و چگونه مخاطب قرار داد و چه حوایجی را از او طلبید. کسی که جهل‌های مختلف او را احاطه کرده است چگونه

نیایش در عرفات، ص: ۲۲

می‌تواند چنانکه شایسته است در محضر خدا زبان به سخن باز نماید.

سوم اینکه: دعا، مجرد خواندن خدا و با خدا سخن گفتن است و شرط آن دانستن حاجت یا بیان حاجت نیست. فوائد و برکات مهمی که بر آن مرتب می‌شود، بر همان سخن گفتن با خدا و خدا را به اسماءالحسنی خواندن و نعمتهایش را برشمردن و ستایش او و نیایش، تضرّع و تذلل نمودن نیز مرتب می‌شود. چنانکه در دعا نیز شرط نیست که برای مقاصد اخروی باشد بلکه برای مقاصد مشروعه دنیوی نیز باشد باز دعاست. و مستحب است که همه چیز را و حتی- بر حسب بعض روایات- نمک طعام را از خدا بخواهد.

چهارم اینکه: برای کمال دعا، شرایط و آدابی است که در کتابهای دعا ذکر کرده‌اند. چنانکه برای استجابت دعا نیز موانعی است که باید برطرف شود که از آن جمله: حرام بودن لقمه و غذا، ترک صله رحم و امور دیگر است. چنانکه دردعاست:

«اللهمَّ اغْفِر لَنا الذُّنوبَ الَّتی تَحْبِسُ الدُّعاء»

خدایا! ببخش بر ما گناهانی را که حبس می کند دعا را».

که از آن معلوم می‌شود اقتضای دعا برای اجابت از بین نمی‌رود ولی تأثیر آن حبس می‌شود تا وقتی که گناهی را که مانع استجابت بوده است با توبه و ادای حقوق ذوی‌الحقوق و قضای آنچه باید انجام شود، تدارک نماید.

نیایش در عرفات، ص: ۲۳

شرایط استجابت دعا نیز اقسامی دارد، بعض اوقات شریفه، اماکن مقدسه، مواقع و مواقف و امور دیگر تأثیر دعا را سریع می‌سازد که تفاصیل آنها به طور مبسوط و مشروح در کتابهای دعا مذکور است و با مراجعه به تألیفات بزرگان از حقایق عالی و مقاصد مهمه‌ای که از دعا منظور است آگاه شوید. و در مواقع توجه و دعا، این حقیر مسکین و بسیار، بسیار محتاج به مغفرت و رحمت خدا و پدر و مادرم را فراموش نفرمایید.

پنجم اینکه: اگرچه باید همه چیز را از خدا خواست ولی اگر مطلب و حاجت، امری باشد که با اسباب عادی فراهم می‌شود و فراهم کردن آن برای شخص میسر است، اکتفا به دعا صحیح نیست باید اسبابی را که خدای مسبب‌الاسباب برای آن مقرر و مقدّر کرده است فراهم کرد و در عین حال از او هم تأثیر اسباب را التماس نمود. چنانکه در داستان آنکه در محضر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله ناقه خود را رها کرد و گفت: توکل بر خدا کردم، رسیده است که آن حضرت به او فرمود:

«اعْقِلْها وَتَوَکَّل»

یعنی زانوی شتر را ببند و توکل کن».

البته در مواردی هم که دست شخص از اسباب امری کوتاه است نباید ناامید شود و دست از دعا و طلب حاجت از خدا برندارد و در دعا اصرار و الحاح نماید و لهجه صادق و راست

نیایش در عرفات، ص: ۲۴

داشته باشد. مثلًا کسی که برای حوایج مسلمانان دعا می‌کند یا حاجت شخصیِ کسی را از او می‌خواهد باید درخواستش جدی و واقعی باشد. اگر خداوند امکان انجام این حوایج و خدمات نوعی یا شخصی را به او عطا کرده باشد و او از بذل امکانات خود امساک نموده و بخل بورزد و با این که می‌تواند از گرفتاران دستگیری نماید، برای آنها دعا کند، معلوم است که در دعا صادق نیست و مثل تشنه‌ای است که آب در دستش باشد و آن را نیاشامد و دعا کند که خدا او را سیراب نماید!

توضیح مهمّ

اگر کسی سؤال کند با توجه به مقام عصمت حضرات معصومین- علیهم‌السلام- که عقلًا و شرعاً ثابت است و سیره و تاریخ زندگی و تعهد کامل و الزام آن بزرگواران به اطاعت از خداوند متعال؛ بر عصمت ایشان دلالت قطعی و یقینی دارد، مراد از این دعاها و مناجاتها اگر مفاهیم ظاهری و معانی حقیقی آنها باشد لازم می‌شود یکی از دو امر که هر دو باطل و خلاف مقام عصمت انشا کنندگان این دعاهاست پیش بیاید، این دو امر یا صدور معصیت از ایشان است یا صدور کذب و اقرار به وقوع امری که واقع نشده است که آن هم معصیت و خلاف مقام عصمت است. علی هذا امر دایر است بین اینکه معانی حقیقی مراد باشد و معصومین العیاذ باللّٰه

نیایش در عرفات، ص: ۲۵

دارای مقام عصمت نباشند یا معانی مجازی مراد باشد که در این صورت باید هم قرینه صارفه از معنی حقیقی موجود باشد و هم معنی مناسب مجازی مشخص گردد.

پاسخ داده می‌شود که: اصل این سؤال با بیان دیگر، سابقه‌ای قدیمی و دیرین دارد که در ارتباط با استغفار پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و

آله و احادیثی مثل حدیث:

«انه لیغان علی قلبی حتی استغفراللَّه فی الیوم سبعین مرهٔ»[۱۳].

و بعض آیات قرآن کریم مثل:

«انَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَما تَأَخَّرَ»[۱۴].

« (ای رسول) ما تو را به فتح آشکاری در عالم پیروز می‌گردانیم تا از گناهان گذشته و آینده تو درگذریم (مراد گناه امت و شیعیان اوست)».

مطرح شـده است و علمای اعلام در پاسـخ به آن، وجوهی فرموده‌اند که از جمله- بر اساس فرض دلالت اسـتغفار و طلب مغفرت بر معنی حقیقی که صدور گناه از استغفار کننده است و به عبارت دقیقتر: براساس فرض دلالت عذرخواهی از تقصیر و اعتراف به عدم انجام وظیفه- پاسخ معروف که منقول از شیخ جلیل

نیایش در عرفات، ص: ۲۶

علی بن عیسـی اربلی، مؤلـف کتـاب کشف الغمه است می‌باشـد. این توجیه وجیه بر اسـاس «حسـنات الابـرار سـیّئات المقربین» بیـان می‌شـود. و حاصـل آن ایـن اسـت که: آنچه را مـا و افرادی که در ردیـف وصـف مـا هسـتند معصـیت می‌شـماریم و از آن اسـتغفار می‌نماییم، ترک واجبات و فعل محرمات است امّا اشخاصـی که در رتبه برتر و افق بالاتر هستند، فعل مکروه و ترک اولی و مستحب را نیز سـیّئه می‌شـمارند. و افرادی که پیشتر و مقربتر و در رتبه عالیترند، اشـتغال خود را به مباحات نیز انصـراف از حق و سیّئه و گناه محسوب می‌دارند و از آن اعتذار جسته و پوزش می‌طلبند.

ولی مثـل این جواب هرچنـد برای رفع اشـکال از اسـتغفار و برای تفسـیر ذنب، سـیّئه، گنـاه و توسـعه در معنی آنها بر حسب عرف و عادت و حـال افراد کافی باشـد، برای رفع اشـکال از عبارات بعض دعاها که شامل اعتراف به ارتکاب سـیّئه از قسم اوّل (فعل حرام و ترک واجب) می‌شود کـافی و جـامع نیست لـذا مـا به عرض جوابی که به توفیق اللَّه تعـالی و منّه، خود به آن ملهم شـده و کسـی را سابق بر خود در آن نمی‌شناسیم اکتفا می‌کنیم:

این جواب مبنی بر عـدم اراده معنی حقیقی از الفـاظ این دعاهـا و ظهور آنهـا در معنی مجـازی مناسب است که البته محتاج به قرینه صارفه از معنی حقیقی و قرینه معیّنه معنی مجازی مناسب از بین معانی مجازیّه است.

نیایش در عرفات، ص: ۲۷

قرینه صارفه از معنی حقیقی اولًا: براهین قاطعه عقلیه و نقلیه بر لزوم عصمت انبیا و ائمه- علیهم‌السلام- از گناه است که قرینه عقلیه و هم قرینه مقامیه عامه بر عدم اراده معنی حقیقی است.

و ثانیاً: قرینه حالیه سیره ثابت و تاریخ حیات آنهاست که به طور قطع بر تنزّه آنها از گناه دلالت دارد.

و ثالثـاً: بعض این دعاهـا متضـمن اقرار و اعتراف به گنـاه و خطـابه چنان کیفیتی و کثرتی است که خواص اصـحاب ائمه معصومین- علیهم‌السـلام- و بسیاری از مؤمنین که بر خواندن این دعاها مداومت دارند هم از آن منزّه هستند و خودبخود به قرینه حالشان معلوم است که معنی حقیقی این دعاها را قصد ننموده‌اند.

واما قرینه‌ای که از آن علاوه بر عـدم اراده معنی حقیقی، معنی مجازی مناسب معلوم می‌شود، حال دعا کننده است که حال نیایش و سپـاس و حمـد و سـتایش و اعتراف به نـاچیزی و کمـال فقر و احتیاج به درگاه خداونـد بی‌نیاز است. و همچنین حال اعتـذار، اظهار تذلل، تضرّع و عرض عذر تقصیر است.

بلاغت در این مقام اقتضا دارد که شـخص بر بساط عذر تقصـیر و تشـبه به کسانی بنشیند که گناهان بزرگ از آنها صادر شده و در نهایت خشوع، خضوع، خوف، تذلل، شرمندگی، خجالت و پشیمانی، خدا را می‌خوانند.

این شکستگی خاطر و این خضوع و تضرّع هرچه بیشتر شود

نیایش در عرفات، ص: ۲۸

محبوب سالک است و قرب به حق را از آن بیشتر احساس می‌نمایـد و درون جانش را روشـنتر می‌یابـد. می‌خواهـد در صف کسانی باشـد که خود را مستحق عـذاب آتش و مشـرف بر سـقوط در جهنم می‌بینند و خوف آنها را داشـته باشد و اشک شـرم، حسـرت و نـدامت آنهـا را بریزد. چنـانکه در بعض حالاـت انسان، غیر ذوی‌العقول را به خطاب ذوی‌العقول مخاطب می‌سازد و با کوه، سـنگ، درخت و دریا سـخن می‌گویـد یا در بعض اطوار و حالات، تشـبّه به بعض حیوانات می‌جوید و با الفاظی که موضوع‌له حقیقی دارند حقایق بالاتر دیگری را بیان می‌کند و حال او، مقصد او را از آنچه می‌گوید تفسیر می‌نماید.

سالـک و شـخص سـعادتمندی که بر صُـفه اصـطفا نشسته و بـا خـدا گرم کلام و مقال است هرچه خود را کم ببینـد و بیشتر مقصِّـر بشـمارد و نعمتهـای خـدا را بزرگتر و شـکوهمندتر و شـکر خود را کمتر و بلکه کفر نعمت ببینـد و حق خـدا را اعظم و اکبر بیابـد و خشـم و غضب او را به خـود نزدیکـتر ببینـد و خـود را در معرض عـذاب و عقـاب بیشـتر بشـناسد، حـال حضـورش و تقرّبش، سـیرو سلـوکش، عروج و صـعودش کـاملتر می‌شـود و لـذتی کـه برای او از خوانـدن دعـای کمیـل، ابی‌حمزه، عرفه و دعاهـای صـحیفه، و مناجـات خـائفین و گریه‌وزاری از خوف حضـرت بـاری برای او حاصـل می‌شود قابـل توصـیف نیست و جز کسـی که به آن حالت رسیده باشد دیگران درک آن را نمی‌نمایند.

نیایش در عرفات، ص: ۲۹

در چنین حالاتی دعاهایی که فاصـله فقر، حاجت و تقصـیر او را از غنا و بی‌نیازی نعمتهای مولایش کمتر قرار دهد و اسـتحقاق او را برای عـذاب کم جلوه دهـد یا رحمت واسـعه او را به وسـعتی که دارد متجلی نکند، او را سیر نمی‌کند و از آن لذّت کافی نمی‌برد؛ زیرا مطابق حال او نیست با اینکه از قرار گرفتن در صف مجرمین و گناهکاران هرچه بیشتر و بیشتر فاصـله دارد و فاصـله می‌گیرد، و از گنـاه بیشـتر از هر خطر بیمنـاک است و پرهیز دارد و در حـال مناجـات و موقف حضـور در درگـاه خـدا و عرض تـذلّل، تضـرع و تقصیر از ادای شکر و تأسف برگذشته می‌خواهد از بنده‌ای که تمام عمرش را صرف در گناه و معاصی کرده و در مقام عذرخواهی آمده انکسارش، خضوعش، اعتذارش، ابراز خجلتش بیشتر باشد.

اولیای خدا این چنین هسـتند و هرچه بیشتر عظمت و بزرگی خدا را درک کرده باشـند، این حالات در آنها با معنی‌تر و رساتر است واین است اسـرار این ادعیه و تذللات و تضرّعات حضرات معصومین- علیهم‌السلام- در درگاه الهی که با آنکه دارای مقام عصمت بوده‌انـد اختصـاص به خود آنها دارد و ما با اینهمه آلودگیها، خطاها و گناهان نمی‌توانیم به عشـری از اعشار آن حال حضور، قرب، تشرّف، توبه، انابه و اعتذار که معلول کمال عرفان است برسیم.

رزقنـا اللّه سـلوک طریق معرفته و قربه و الجلوس علی بسـاط الانابـهٔ الیه مع خواص عبـاده الصـالحین و حشـرنا مع موالینـا و ساداتنا و شفعائنا محمد و آله الطیبین المعصومین صلواته علیهم اجمعین.

نیایش در عرفات، ص: ۳۱

بخش اول: جهان بینی اسلامی

اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۳۳

«الحمدللَّه الّذی لَیْسَ لِقضائه دافعٌ (الی قوله علیه السلام) وهُوَ عَلی کُلِّ شَیء قَدیرٌ».

در آغاز سخن از این بخش که متضمن بیش از بیست فراز توحیدی و آموزنده درباره شناخت خدای متعال است، اشاره مختصری به جهان‌بینی اسلامی مناسب است. و چون بر حسب تقاضای یکی از برادران عزیز و بسیار فعّال در مجمع اسلامی- که تاکنون دهها نفر را به دین مقدس اسلام هدایت نموده است- جهت توزیع و نشر، بین مراجعه کنندگان به مجمع، مقاله کوتاه و نسبتاً ساده‌ای در جهان‌بینی اسلامی نگاشتیم و عین آن را- اگر چه کامل نیست- ضمیمه این نوشته قرار می‌دهیم. امید است که مفید باشد.

جهان بینی اسلامی

جهان از تمام عناصر و اتمها و آنچه در زمین است از انسان و جنبندگان دیگر و گیاهان، معادن، سنگها، دریاها، اقیانوسها،

نیایش در عرفات، ص: ۳۴

ستارگان و کرات دیگر از ماه، آفتاب، منظومه‌ها، کهکشانها و ... و همه یک واحد و پدیده، به هم مربوط و وابسته‌اند. همانطور که وجود هر فردی از انسان با اشتمال بر میلیونها سلول، گلبول، استخوان، گوشت، مغز، چشم، گوش، دست و پا، زبان، قلب، ریه و ... همه یک واحد و هر یک از این اجزاء نیز به نظر استقلالی واحدی، مشخص هستند. اما در واحد بزرگتر که وجود انسان است همه به هم مربوط، منضم و پیوسته‌اند.

جهان نیز که مشتمل بر میلیاردها و میلیاردها واحد کوچک و بزرگ و ریز و درشت است نیز، یک واحد و همه به هم ضمیمه و مربوط و با هم پیوسته و از هم جدا نیستند. و همانطور که هر یک از این واحدها، واحد وجود این، واحد وجود آن، واحد وجود زمین، واحد وجود کوه و ... همه پدیده هستند و گذشته آنها بی‌ابتدا و آغاز نبوده است.

کل عالم نیز پدیده واحد است و مثل میلیاردها پدیده‌های اجزای خود، آغاز و انجامی دارد. بدیهی است که این پدیده واحد نه خود بخود پدید آمده است؛ چون بر حسب قانون علّیت هر پدیده‌ای وجودش مستند به علتی است. و نه خودش بکلیتش و نه به افراد اجزائش، خود را پدیدار کرده و به وجود آورده است؛ چون لازم می‌شود که پدیده پیش از پدیدار شدن، پدیده شده باشد و در عین حال پدیده نباشد تا خود را پدید سازد.

نیایش در عرفات، ص: ۳۵

خلاصه لازمه این حرف، جمع بین وجود و عدم، هستی و نیستی در حال و زمان واحد خواهد بود که عقلًا محال است. و همچنین ممکن نیست که هیچیک از اجزای این پدیده، پدیدآورنده کل آن باشد؛ چون لازم می‌شود که این جزء پدیدآورنده خود باشد. پس باید پدیده باشد تا خود را پدید آورد و باید پدیده نباشد تا پدید آورده شود. بازهم در آن واحد هم باشد و هم نباشد.

علی هذا حکم تمام اجزا که پدیده هستند و چنانکه گفتیم در تمام جهات پدیده‌های کوچک شبیه پدیده‌های بزرگند، بر کل عالم که واحد بزرگ و پدیده است جاری است. و پدیده خاصّیتش چنانکه در میلیارد و میلیاردها پدیده‌ها می‌بینم، پدید آمدن است و بی‌آغاز و ابتدا نیست و لذا کل عالم و واحد بزرگ پدیده‌ها باید از خارج خود، پدید آورنده‌ای داشته باشد و آن همان ذات مقدسی است که به آن «اللَّه» و خدا می‌گویند. بنابراین جهان‌بینی تمام عالم هستی به دو واحد تقسیم می‌شود که یکی اصل و دیگری فرع است. یکی «اللَّه» که خالق است و دیگری مخلوق و یکی پدیده و دیگری پدید آورنده، یکی غیب و دیگری ظاهر، یکی مرکب از واحدهای کوچک و بزرگ بی‌شمار و یکی بسیط و بی‌جزء و منزّه از مشابهت به واحد فرع. این حقیقتی است که قرآن کریم در یک آیه کوتاه آن را بیان کرده می‌فرماید:

نیایش در عرفات، ص: ۳۶

«امْ خُلِقُوا مِنْ غیْرِ شَیءٍ امْ هُمُ الخالِقُونَ ۱۵]»

«آیا این خلق (بدون خالق) از نیستی صرف به وجود آمدند یا خویشتن را خود خلق کردند؟»

این خداست که فطرت انسان نیز به او گرایش دارد و می‌خواهد به او اتصال پیدا کند؛ چون می‌بیند این واحدهای کوچک و بزرگ که واحد جهان از آن تشکیل شده مثل خود جهان از خود، صاحب چیزی نیستند و قدرت و اختیاری که بتوان به آنها اعتماد نمود از خود ندارند. و خصوصاً در هنگام ناچاری و ناامیدی از وسایل ظاهری انسان دلش به صاحب این واحد جهان متوجه می‌شود و به او ملتجی می گردد.

هیچکس در هر حد از علم و اطلاع باشد نمی‌تواند به طور جزم، وجود او را انکار کند و در موارد سخت به او پناهنده نشود.

این خدا برآورنده حاجات، آمرزنده گناهان، صاحب عفو و بخشش و مهربانتر از همه و آگاه از حال همه است، دعای هرکس که او را بخواند می‌شنود و هرکس با او انس بگیرد و در ضمیر وجدانش به او نزدیک شود و با او مناجات کند با او انس می گیرد و به او از او نزدیکتر می‌شود و همه اوصاف جلال، جمال و کمال برای او ثابت است.

نیایش در عرفات، ص: ۳۷

وحی و پیامهای آسمانی و الهی

این خدای یگانه به وسیله افرادی از بندگان پاک و خالص و مخلص خود همه بندگانش را به سوی خود و راه راست هدایت کرده است. پیغمبران او پیغامشان متضمن خیر و سعادت همگان است، آنها مردم را به پرستش خدا و ایمان به یگانگی او و انجام کارهای نیک مثل راستی، درستی، امانت، عدالت و احسان به همه و خیرخواهی برای همه افراد بشر و یاری دادن به دیگران و همکاری در کارهای خیر و یاری مظلومان و مهربانی به کودکان و زیردستان و احترام از سالمندان و پیوند با خویشاوندان و اطاعت از قانون و تواضع، فروتنی و ترحم حتی به حیوانات و تعلیم و تعلّم و تربیت اولاد و خلاصه به تمام مکارم اخلاق دعوت کردند که کاملترین نسخه این دعوت، کتابی است که پیامبر خاتم محمدبن عبداللَّه- صلّی اللَّه علیه و آله- به اسم قرآن مجید از جانب خدا برای مردم آورد. کتابی که در آن همه هدایتهای لازم اجتماعی، فردی، سیاسی و اخلاقی در اختیار بشر گذاشته شده است، کتاب وحی و کتاب خداست.

دعوت اسلام؛ دینی که حضرت محمد- صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم- آن را آورد و به نام اسلام نامیده شد، معنایش تسلیم خدا بودن و فقط احکام و فرمان خدا را پذیرفتن و از آن اطاعت کردن است.

این دعوت از ناحیه عقیده، دعوت به اعتقاد به خدای یگانه و یکتا،

نیایش در عرفات، ص: ۳۸

پیامبران و فرشتگان و کتابهای آسمانی و دعوت به معاد یعنی عالم دیگر و بازگشت به زندگی برای گرفتن پاداش کارهای خیر و کیفر اعمال زشت است.

در عقیده به معاد برای بشر حیات و زندگی در این دنیا و تحمل زحمات، دشواریها، رنجها، دردها و بیماریها مفهوم صحیح پیدا می کند و او را امیدوار می‌سازد که خدا، جهان را به لغو و عبث نیافریده است. و این همه اوضاع محیّرالعقول و وجود این انسان با این استعداد و نبوغی که می‌تواند همه چیز را مسخّر خود نماید، پوچ و بی‌محتوی نیست. بشر در این دنیا برای انجام وظایف بزرگی آمده و به سوی مقصدی بسیار عالی در سیر و تکامل است.

هرگز با مرگ، سیر او تمام نمی‌شود چنانکه از انتقال از عالم رحم به دنیا چیزی از او کاسته نشد بلکه زمینه ظهور استعدادها و قوای نهفته و غیرمرئیِ وجود او را فراهم شد.

امامت و رهبری بعد از پیغمبر اکرم (ص)

از جمله امور اعتقادی که اسلام به آن دعوت کرده است این است که بعد از پیغمبر اسلام، رهبری و هدایت او به وسیله امامان و پیشوایانی که دوازده نفرند و در فضایل و صلاحیتهای اخلاقی و علمی ممتاز و کاملتر از همه بوده و هستند، استمرار می‌یابد. اگرچه آنها پیغمبر و صاحب وحی نیستند ولی مبیّن دعوت قرآن و نگهبان

نیایش در عرفات، ص: ۳۹

دین از تحریف هستند. و هم آنان از سوی خدا واجب الاطاعه و صاحب‌الامر می‌باشند.

اوّلِ این دوازده نفر شخص دوم عالم اسلام؛ حضرت علی بن ابی طالب- علیه‌السلام- است. و دوازدهمین آنها حضرت مهدی موعود حجهٔبن الحسن العسکری- علیهماالسلام- است که زنده و از انظار، غایب است و برای اصلاح جهان و برقرار کردن عدل جهانی و تشکیل نظام جهانی اسلام به امر خدا در موقع مقتضی ظهور خواهد کرد.

و از ناحیه عمل و اخلاق مشتمل است بر عالیترین تعالیم و احکام در همه جوانب حیات انسانی که هم اکنون بعد از چهارده قرن، زنده، جامع و کافی است. تعالیم بهداشتی و حفظ الصحه و نهی از فحشا، قمار، میگساری و سایر محرمات، همه جالب و مصونیت بخش جامعه از بسیاری از بیماریها، مفاسد، تجاوزات، دشمنیها، خونریزیها و امنیت آفرین است.

همه اشخاص بی‌غرض و نظر از غیر مسلمین که پیرامون اسلام تحقیق و کاوش نموده‌اند و راجع به تمدن اسلامی و حقوقی که در اسلام برای انسان و برای زن و مرد مقرر شده و در آن برابری همه در مقابل قوانین و لغو امتیازات نژادی، زبانی، جغرافیایی، فقر و توانگری و غیرها رعایت شده است صریحاً به کارسازی احکام و اسلام برای اداره جهان امروز و بعد از امروز، اتفاق دارند.

نیایش در عرفات، ص: ۴۰

در این دین، استعباد، استکبار و استعلا رسماً و صریحاً لغو و ممنوع شده است و همگان را به قرار گرفتن در خط آزادی، برابری، برادری دعوت کرده است که نمونه‌هایی از این تعالیم را در این آیات و احادیث می‌خوانید:

«یا اهْلَ الکِتابِ تَعالَوا الی کَلِمَهٍٔ سَواء بَیْنَنا و بَینَکُم الّا نَعْبُدَ الّا اللّه ولا نُشْرِکَ بِهِ شَیئاً ولا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً ارباباً مِنْ دُونِ اللَّه»[۱۶].

«بگو ای اهل کتاب بیایید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است (و بر حقّ می‌دانیم) پیروی کنیم (و آن کلمه این است) که بجز خدای یکتا هیچ کسی را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و برخی برخی را به جای خدا به ربوبیّت تعظیم نکنیم (یعنی رؤسای مذهب را به پرستش و اختصاصات الهی نرسانیم)».

«انَّ اکرَمَکُمْ عِنْدَاللَّه اتْقاکُمْ ۱۷]»

«بزرگوارترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست».

«تِلکَ الدّارُالاخِرَهُٔ نَجْعَلُها للَّذینَ لایُریدُونَ عُلُوّاً فِی الْارضِ وَلافَساداً والعاقبَهُٔ للْمُتَّقین»[۱۸].

«ما این دار (بهشت ابدی) آخرت را برای آنانکه در زمین اراده علوّ و فساد و سرکشی ندارند مخصوص گردانیم و حسن عاقبت، خاص

نیایش در عرفات، ص: ۴۱

پرهیزکاران است».

«انَّ اللَّه یأمُرُ بِالعَدلِ وَالْاحْسانِ وَایتاءِ ذِی القربی ویَنهی عَنِ الفَحشاءِ وَالمُنکَرِ وَالبَغیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذکَّرون»[۱۹].

«همانا خدا (خلق را) فرمان به عدل و احسان می‌دهد و به بذل و عطا به خویشاوندان امر می‌کند و از کارهای زشت و ظلم نهی می‌کند و به شما از روی مهربانی پند می‌دهد باشد که موعظه را بپذیرید (تا سعادت و بهشت ابد یابید».

«ولا تَسْتوِی الْحَسَنَهُٔ وَلاالسَّیِئهُٔ ادفَعْ بِالَّتی هِیَ احْسَنُ ۲۰]»

و (بدانکه) هرگز نیکی و بدی در جهان یکسان نیست، همیشه بدی خلق را به بهترین عمل پاداش ده».
از حضرت رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- منقول است که می‌فرماید:
«لافَضل لعربی علی عجمی ولا لابیض علی اسود».
«خصلتان لیس فوقهما من البر شیء الایمان باللَّه والنفع لعباداللَّه وخصلتان لیس فوقهما من الشر شیء الشرک باللَّه والضر لعباد اللَّه»[۲۱].
در بخش پرستش خدا و عبادات، این دین بر اساس خلوص
نیایش در عرفات، ص: ۴۲
نیّت و یکتاپرستی، دستورات عبادی مهم آن در درجه اول «نماز» است و سپس روزه و حج و برنامه‌های دیگر که در عین عبادت بودن، همه اینها متضمن تعلیمات تربیتی، اجتماعی، سیاسی، تجلّیگاه برادری، برابری، وحدت اسلامی و انسانی است.
وبالخصوص نسبت به نماز در قرآن مجید تأکید بسیار شده است که باید شخص مسلمان این رابطه خود را با خدا حفظ نماید و در واقع در اوقات نماز به حضور خداوند متعال مشرف شود.
آیات قرآن کریم و هزارها حدیث در زمینه تعالیم متعالیه و دستورات سازنده مکتب، بسیار است و پیرامون هریک از این مطالب عقیدتی و عملی، صدها بلکه بیشتر کتابهای علمی، اجتماعی، اخلاقی حقوقی سیاسی نوشته شده است. و کتابهای تفسیر قرآن مجید با آن همه حجم که در مجلدات متعدد نوشته شده و کتابهایی که در شرح احادیث شریفه است کتابهای فقه، اخلاق و سیره همه و همه پیرامون این مطالب و مطالب عالیه دیگر است. و هرگونه توضیحات کافی برای برنامه زندگی بشری در این کتابها داده شده است. و مخصوصاً در کتابهای دعا به زبان دعا در کاملترین مدرسه تربیتی اسلام وارد می‌شویم و در این مدرسه است که انسانهای ممتاز، پاک و مخلص، تربیت و ساخته می‌شوند.
خداوند- ان شاءاللَّه- همه گروندگان به اسلام را بر آن ثابت بدارد و الزام و تعهد ما را در عمل به تعالیم، کامل فرماید و همه افراد بشر
نیایش در عرفات، ص: ۴۳
را به این دین مبین و صراط المستقیم که نجات دهنده انسان معاصر از حیرت و سرگردانی، فساد و فحشاء، بی‌رحمی و بی‌ایمانی است هدایت فرماید.
اکنون پس از این بیان کوتاه در جهان‌بینی اسلامی با اولین بخش از دعای شریف عرفه، خود را آشنا می‌سازیم.
امام- علیه الصلاهٔ والسلام- دعا را به حمد و سپاس خدا آغاز می‌کند به اینکه هر حمد و سپاس یا جنس حمد و یا حق حمد و یا حمد حق از برای خدا (اللَّه) است و از این که اللَّه را به صفاتی که پس از آن بیان فرموده توصیف می‌کند، دانسته می‌شود که «اللَّه» اسم است برای ذات اقدسی که متصف به تمام صفات کمال است که از آن جمله صفت وحدت، یگانگی، یکتایی و منزّه از تمام نقایص و عیوب و هر نوع فقر و احتیاج و نیاز است.
بنابراین، این اسم (اللَّه) غیر از آن ذات یگانه و یکتا، مسمایی ندارد و اطلاق آن بر هرچه غیر از او باشد خودبخود بی‌مورد و بی‌مسمی و غیر قابل تصدیق است؛ زیرا هیچ‌کس را غیر از او- هرکس که باشد- نمی‌توان به صفت یگانگی و نداشتن جزء و یکتایی و بی‌همتایی معرفی کرد.
علی هذا این صفاتی که امام شهید و سیدالشهدا- علیه‌السلام- برای خدا بیان می‌فرماید فقط به او اختصاص خواهد داشت و احدی غیر از خدا صلاحیت توصیف شدن به این صفات را ندارد
نیایش در عرفات، ص: ۴۴

هر کس که باشد. اما این صفات عبارتند از:

۱- «لیس لِقَضائهِ دافِعٌ».

اللَّه، آن است که برای حکم و قضای او دفع کننده‌ای نیست.

احدی نیست که بتواند حکم آن ذات جامع جمیع صفات کمال را دفع کند. و ظاهراً به قرینه جمله بعد، مراد از قضا در اینجا قضا و حکمی است که بر نفی و نابودی و یا سلب نعمتی از کسی یا جامعه‌ای باشد هرچند در برابر مطلق قضا و حکم الهی، کسی نیست که بتواند عرض اندام نماید اما در اینجا به ملاحظه قرینه‌ای که ذکر شد مراد، این نوع خاص است.

و محتمل است مراد از قضا «موت» باشد که از مصادیق ظاهره یا اظهر مصادیق قضای الهی است و دعا و صدقه اصل آن را دفع نمی‌نماید هرچند فی‌الجمله دعا و صدقه چنانکه در حدیث است:

«الدّعاءُ یَرد القَضاء بعد ما ابرِمَ ابراماً»[۲۲]

ردّ قضا می‌نماید. که البته در این موارد نیز دافع حقیقی قضای الهی، خداست که ما در رساله «سرّالبداء» پیرامون مسأله تأثیر دعا و صدقه و امور دیگر در دفع بلا و طولانی شدن عمر یا کم شدن عمر یا وسعت رزق و امثال این امور، توضیحاتی داده‌ایم.

در اینجا فقط عرض می‌کنیم که به قضا و قدر الهی باید ایمان

نیایش در عرفات، ص: ۴۵

داشت چنانکه به تأثیر دعا، صدقه، صله رحم و امور دیگر نیز ایمان داریم اگر چه تفاصیل و ارتباطات کامل این امور و مخصوصاً قضا و قدر بر ما مخفی است و شاید فهم آن تفاصیل برای ما دشوار و بلکه غیرممکن باشد. ایمان به این امور، علاوه بر این که ایمان به واقعیات و نظامی است که خدا در عالم کون مقدّر و مقرّر فرموده است در استصلاح حال عبد و تربیت و تکمیل او نقش مؤثر دارد و بدون ایمان به این امور و عقیده به اختیار عبد وا مر بین امرین، تربیت و تکمیل انسان میسّر نیست. همه این امور از جنبه عقیدتی از اسباب و ابزار تربیت بشر است که خداوند مقدّر فرموده است.

بشر می‌باید که در عین حالی که مختار است و اسباب و وسائل مادی را استخدام کرده و به کار می‌گیرد، به خدا اعتماد داشته باشد و همیشه از او کمک بخواهد و منصرف از او نباشد، و به فراهم بودن اسباب مغرور نگردد و غافل از خدا نشود که در بسیاری از موارد با اینکه انسان اسباب امری را فراهم می‌نماید و در نظرش حصول نتیجه قطعی است، ناگهان وضع بهم می‌خورد و نتیجه حاصل نمی‌شود و همه زحمتها بی‌ثمر می‌گردد.

وگاهی هم به عکس، اسباب پیشامد سوئی فراهم می‌شود و انسان در سراشیبی سقوط قرار می‌گیرد و بیچاره می‌شود ناگهان عنایت غیبی به‌طور معجزه‌آسا او را نجات می‌دهد.

و سرّ بزرگی که در این جریان دیده می‌شود همان توجه

نیایش در عرفات، ص: ۴۶

بندگان به خداوند متعال است که اگر امور بر مجرای اسباب ظاهری بگردد و تخلف نپذیرد، مردم از عالم غیب و اسباب غیبیّه غافل می‌شوند. هریک از این دو جریان انسان را به خدا و عالم غیب متوجه می‌سازد و همه و هرکس این دو جریان را مکرر تجربه می‌کنند و از آن اگر روحشان بیمار نباشد خدا را می‌شناسند.

داستانها و حکایتهای معرفت‌آموز در هر یک از این دو زمینه بسیار است و رشته اول همان رشته معرفت خدا به «فسخ عزیمت» است که فرمودند:

«عَرَفْتُ اللَّه بِفَسخِ الْعَزائم و نقض الهِمَم»

«خدا را شناختم به فسخ عزیمتها و شکسته شدن همّتها».

چنانکه حضرت امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- فرمود:

«عَرَفْتُ اللَّه سُبحانَهُ بِفَسخِ العزائم وَحَلِّ الْعُقُودِ وَنَقْضِ الهِمَم»[۲۳].

«شناختم خدا را به فسخ عزیمتها (تصمیمهای قطعی) و باز شدن گره‌ها و شکستن همّتها»[۲۴].

و حاصل این است که از حصول اسباب مادی همیشه محصل

نیایش در عرفات، ص: ۴۷

مسببات نیست؛ گاهی با یأس از نیل به مقصود، مقصود حاصل می‌شود و گاهی نیز با یقین به حصول مطلوب به لحاظ حصول اسباب ظاهری و مادی، مطلوب حاصل نمی‌شود و امر، بعکس اراده و اسباب چینی انجام می گیرد به وجود خدا و تصرف اراده او پی می‌بریم و به گفته شاعر می‌فهمیم که قضای حق در کار است:

اگر محول حال جهانیان نه قضاست‌چرا مجاری احوال برخلاف رضاست

هزار نقش برآرد زمانه و نبودیکی چنانکه در آیینه تصور ماست

بلی قضاست بهر نیک و بد عنان‌کش خلق‌بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست

به دست ما چو از این حلّ وعقد چیزی نیست‌به عیش ناخوش وخوش گر رضادهیم سزاست

۲- «وَلا لِعطائِهِ مانِعٌ».

و برای عطای او مانعی نیست هرکسی را بخواهد به هر عطایی سرافراز کند و هر نعمتی را به او عطا فرماید هیچکس نمی‌تواند عطای او را منع نماید و کسی را از عطای او محروم سازد.

بدیهی است کمال حضرت ربوبی (عزّ اسمه) همین اقتضا را دارد که «لا دافِعَ لِقضائِهِ وَلا مانِعٌ لِعطائِهِ» باشد غیر از این باشد به عجز و نداشتن توانایی موصوف می‌شود و (اللَّه) عاجز و ناتوان

نیایش در عرفات، ص: ۴۸

نمی‌باشد. پس این دو صفت در حقیقت راجع به صفت قدرت اوست که همه و هر چیز تحت سلطه قدرت و توانایی او قرار دارند و قدرت او مافوق همه قدرتها و غالب بر همه است بلکه همه قدرتها و نیروها از قدرت او به وجود آمده و دلیل قدرت او هستند چون بدیهی است که سایر قدرتها حادث و مسبوق به عدم می‌باشند لذا باید قدرت بالذاتی باشد که همه قدرتها عطای او و مخلوق او و مستند به او باشند.

۳- «ولا کَصُنْعِهِ صُنْعُ صانِعٍ»

مانند صنع و ساختن یا صنعت و مصنوع و ساخته او، صنع و ساختن یا صنعت و ساخته و مصنوع هیچ صانعی نیست؛ زیرا صنعتِ صنعتگران کامل نیست و بتدریج و با توجه به نواقص آن تکمیل می‌شود چه بسا که خود صنعتگر به نقص اوِ توجه نمی‌نماید در حالی که صنایع الهی همه در حدّ خود کامل و بی‌عیب و نقص است. چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید:

«ما تَری فی خَلْقِ الرّحمن مِنْ تَفاوتٍ فَارْجِعِ البَصَرَ هَل تَری مِنْ فطورٍ»[۲۵].

«هیچ در نظم خلقت خدای رحمان، بی‌نظمی و نقصان نخواهی یافت.

بارها با دیده عقل در نظام مستحکم آفرینش بنگر آیا هیچ سستی و خلل در آن توانی یافت».

نیایش در عرفات، ص: ۴۹

صنایع الهی بدون الگو و بدون الهام از صنعت و نقشه دیگر، آفریده شده است و صنایع بشری همه با الهام از اوضاع و نظامات، آثار و خواص، ارتباطات صنایع الهی با یکدیگر و ترکیبات و چگونگی اجزای آنها فراهم شده است.

در صنایع بشری همه از مواد و عناصری که خداوند متعال آفریده استفاده می‌شود و با تصرف در آنها و تلفیق آنها با یکدیگر

صنایعی را عرضه داشته‌اند امّا صنایع الهی در بخش بدایع، آفرینش بسائط و مواد و عناصر است و در بخش مرکّبات تلفیق مواد و ترکیب اجزا و صورتگریها و امور دیگر است که هرگز در صنعت بشر مثل آن یافت نخواهد شد.

در این معانی تفاوت نمی‌کند که صنع در کلام امام- علیه‌السلام- مثل خلق که به معنی مخلوق گرفته می‌شود به معنی مصنوع و ساخته، تفسیر شود و یا مثل خلق و خلقت که به معنی فعل آفرینش و آفریدن هم استعمال می‌شود. صنع و صنعت نیز به معنی ساختن و مصنوع را پدید آوردن باشد که در این صورت نیز بین فعل خدا و ساختن او با فعل دیگران همین گونه فرقها وجود دارد و خدا در صنع و فعل خود بی‌شریک است؛ نه از کسی یاری می‌گیرد و نه کسی با او همکاری می‌کند و نه از کسی مثل صنایع و افعال او صادر می‌گردد.

این جمله اشاره‌ای است به گوشه‌ای از مفهوم متعالی توحید

نیایش در عرفات، ص: ۵۰

افعالی که معنایش این است که خداوند متعال در افعال و صنایعی که از او صادر می‌شود متفرد و یگانه است. بدون شریک و بدون استعانت از احدی هر فعلی و صنعتی را انجام داده و فعل و صنعت او نیز بی‌مثل و نظیر است. فعل و صنع هیچ کس همانند صنع و فعل او نیست و مثل آن از احدی صادر نمی‌شود.

۴- «وَهُوَ الجَوادُ الواسِعُ».

جود به معنی بخشش است و جواد که از صفات مشبهه است به معنی بخشنده و عطا کننده، کثیرالانعام و الاحسان است خواه از او خواسته شده باشد یا خواسته نشده باشد. و واسع به معنی صاحب وسعت و گشایش است. چنانکه گفته‌اند: کسی است که دارایی و قدرت او بر جود و بخشش، همگان را شامل است و ظاهر، این است که «الواسع» صفت «جواد» و اشاره به این است که جود جواد کافی و فراگیر همه و واسع است و این هم از صفات جمالیه و فعلیّه خداوند و به معنایی هم صفت ذاتیّه اوست؛ چون مبدأ جود و بخششِ خدا، کمال ذات اوست. پس به اعتبار صدور جود از او، از صفات فعل و به اعتبار اینکه ذات، مبدئیت و اقتضای صدور جود و فیض دارد، از صفات ذات است. و اگر واسع مثل جواد صفت خدا باشد که بر رفع فقر و قضای حوایج همه قادر است و قدرتش بر قضای حوایج همه را شامل است.

در عدةالداعی می‌فرماید:

نیایش در عرفات، ص: ۵۱

«الواسع: هوالذی وسع غناه مفاقر عباده ووسع رزقه

جمیع خلقه»[۲۶].

که بنابراین می‌شود وسیعتر از این، این اسم شریف را معنی کرد به اینکه: واسع رحمتش، قدرتش، حاکمیّت، حافظیّت، رازقیّت، ولایت، قیّومیت، هدایت و سایر صفاتش همه در کمال کمال و محیط بر همه چیز همگان است.

۵- «فَطَرَ اجناسَ البَدایع».

«بدایع» جمع بدیع است و بدیع هم بر مخلوقاتی که بی‌آنکه از چیزی آفریده شده باشد یا نظام آن و نقشه آن از نظم چیز دیگر گرفته شده باشد و به قدرت خدا پدید شده باشد و هم بر خدا که پدیدآرنده اشیا و اجناس بدایع است، اطلاق می‌شود. بنابراین از اسماءالحسنی است.

«فاطر» نیز به معنای بدیع و مبدع است و آن از اسماء اللّه‌الحسنی است و از صفات فعلیّه خداوند است که مبدأ آنها صفت قدرت است که از صفات ذاتیّه است. بنابراین مضمون این جمله در وصف اللّه این است که او و فقط او اجناس و انواع پدیده‌های بدیع را آفرید.

۶- «واتقن بِحکْمَتِهِ الصِّنایِعَ».

نیایش در عرفات، ص: ۵۲

اتقان و استحکام صنعت از نشانه‌های علم و حکمت صانع است. به گفته شاعر:

فعلی بس محکم است گیتی و باشدفعل محکم دلیل حکمت فاعل

و حقیر سروده‌ام:

عالم که چنین اساس محکم داردبرنامه و دستور منظم دارد

بر علم و قدرتش هست گواه‌چیزی نه زحد فزون ونه کم دارد

ظهور این صفت در تمام موجودات عالم امکان از عناصر، بسایط، مرکبات، جماد، نبات، حیوان، انسان، معادن، زمین، آسمان، منظومه‌ها، کهکشانها و موجودات ذرّه‌بینی و ریزی که با چشمهای غیر مسلح دیده نمی‌شوند، آشکار است و تمام علوم و دانشهایی که بشر به آن دست یافته، مربوط به اطلاع و آگاهی از بخش کمی از نظام متقن و محکم این عالم است که انسان اگر از خود شروع و اتقان و استحکامی را که در وجود خودش برقرار است بخواهد بررسی نماید عمرش اگرچه چند برابر عمر طبیعی باشد کفایت نمی کند.

اکنون نظام هربخشی از وجود انسان از روح و جسم آن، علمی جداگانه و پراهمیّت است که محققان در آن به تحقیق و کاوش بیشتر دائماً اشتغال دارند مبدأ این صفت اتقان صنع است.

چنانکه در این جمله امام- علیه‌السلام- است.

نیایش در عرفات، ص: ۵۳

صفت حکمت و علم خداوند است که با صفت قدرت که هردو از صفات کمالیه و نخستین، جمالی و دوم جلالی است از صنع صانع و اتقان صنایع و اتقان مجموعه عالم امکان، تجلی می‌نمایند.

۷- «لا تخفی عَلَیهِ الطَّلایعُ».

«طلائع» جمع طلیعه است به معنی دیده‌بان و پیش درآمد لشکر یا هر چیزی. که در اینجا ظاهراً مقصود آغاز مخفی و غیرمرئی اشیا و حوادث و وقایع است که بر غیر خدا مخفی و پنهان است ولی بر او مخفی و پنهان نیست. بدیهی است عالمیت مطلقه و دانایی همه جانبه، همین اقتضا را دارد این صفت ذاتی حقتعالی و بدون اعطا از کسی یا امکان ایجاد حجاب و پرده‌ای برای او ثابت است و از صفات جمالیّه کمالیّه است.

۸- «وَلا تَضیعُ عِنْدَهُ الْوَدایعُ».

این جمله ظاهراً مجاز است و اگر حمل بر حقیقت بنماییم هم باید بگوییم مفهوم ودیعه، هم شامل ودیعه و سپرده‌های مادی است که بعضی بندگان نزد بعض دیگر می‌گذارند و هم شامل ودیعه‌های معنوی است مثل راز و سرّ و مطلب مکتومی را که کسی به کسی بگوید به شرط آنکه برای کسی بازگو نکند. و مثل شهادت که در نزد شاهد، ودیعه و امانت است. و مثل اعتقادات صحیح، اعمال و وظایف، اطاعات و عبادات که نزد خدا محفوظ است و به

نیایش در عرفات، ص: ۵۴

حکم:

«انّی لا اضیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُمْ»[۲۷]

ضایع نخواهد فرمود.

چنانکه از فخرالمحققین- علیه الرحمه- نقل شده است که: هرکس بخواهد در هنگام موت بر عقاید حقه ثابت بماند و از حق به

باطل عدول نکند، اصول پنجگانه دین را با دلایل آن در پیش خود حاضر نماید و آن را به خداوند متعال بسپارد که در وقت رسیدن موت به او رد فرماید؛ به این طریق که پس از استحضار عقاید در ذهنش بگوید:

«اللّهُمَّ یا ارحَمَ الرّاحِمینَ انّی اودَعْتُکَ یَقینی هذا وَثَباتَ دینی وَانتَ خَیرُ مُستودَعٍ وَقَد امَرتَنا بِحفظِ الوَدائِعِ فَرُدَّهُ عَلیَّ وَقْتَ حُضُورِ موتی»[۲۸].

۹- «جازی کُلَّ صانعٍ».

۱۰- «وَرایشُ کُلِّ قانعٍ».

۱۱- «وَراحِمُ کُلِّ ضارعٍ».

۱۲- «وَمُنْزِلُ المَنافِعِ وَالْکِتابِ الجامِعِ بِالنُّور السّاطِعِ».

در این چند فراز نیز امام از افعال و عنایات الهی به بندگان یاد کرده و او را به این اوصاف که همه از صفات فعلی اوست و به

نیایش در عرفات، ص: ۵۵

اعتبار صدور این افعال بر او اطلاق می‌شود، توصیف نموده است هرچند مبدأ این افعال هم صفات ذاتیه او مثل علم و قدرت است او پاداش دهنده هر صنعتگر و صاحب کار است و مصلح احوال هرقناعت پیشه است. کسی که قناعت نمی‌کند و بیش از اندازه‌ای که به او از طلب رزق و روزی با کسب و کار می‌رسد می‌خواهد و بیشتر از آن صرف می‌نماید، کارش روبه فساد و اختلال می‌رود. به عکس کسی که به کار و زحمت و طلب حلال که از عبادات مهمه است تن در می‌دهد و رنج عمل را متحمل می‌شود و به آنچه از این طریق به او رسید راضی و خوشنود می‌شود و از اسراف و تبذیر پرهیز می‌نماید و بیش از آنچه درآمد دارد خود را در خرجهای اضافی و زاید بر حال خود نمی‌اندازد، کارش را خدا روبه نظام و اصلاح می‌برد.

او رحم کننده به هر متضرع و زاری کننده است آنکه به هر تضرع کننده از مؤمن و کافر، موحد و مشرک، مطیع و عاصی رحم می‌کند و حتی به ضراعت و زاری جنبندگان دیگر جواب می‌دهد، فقط خداست. لذا حتی اگر ما بشنویم که خدا به بت‌پرستان و کفار در یک واقعه و یک جریان رحم نموده یا با نماز استسقا و ضراعت و زاری غیر مؤمنین از مخالفین، باران رحمتش را فرستاده است تعجب نمی‌کنیم؛ چون کاری است که بر حسب رحمانیت از او صادر می‌شود.

نیایش در عرفات، ص: ۵۶

به علاوه در این مواقع که دلها متوجه به عالم غیب می‌شود و در حال یأس و ناامیدی به او که پناه همه در همه اوقات است بر حسب فطرت پناهنده می‌شوند برای این که نور ایمان به غیب در آنها بالمرّه خاموش نشود و زمینه برای هدایت بیشتر آنها فراهم شود. خداوند به ضراعت آنها جواب می‌دهد در این میان گاه هم بعض ضراعتها بی‌جواب می‌ماند به لحاظ این که پاسخ مثبت، به مصلحت تضرع کننده نیست و درواقع پاسخ موافق رحم، بر او نیست یا این که انجام آن خلاف بعض سنن ثابته و حکمتهایی است که در علم خدا رعایت آنها لازم است و ما از فهم تمام اطراف و جوانب آن عاجزیم.

بدیهی است در این مواقع و در همه موقعیتهای دیگر خداوند حکیم طبق حکمت بالغه خود و مصالح واقعی بندگان عمل می‌کند و بر خلاف ما رحم و لطف و تفضّل او از حکمت او چیزی کم نمی‌کند، و اما جمله بعد نخست اشاره می‌فرماید به انزال و فرو فرستادن منافع که ممکن است مصدر میمی یا اسم محل و مکان جمیع منفعت باشد و غرض انزال امور و چیزهایی است که موجب نفع و سودمند باشد مثل باران و نور آفتاب که بر زمین می‌تابد و نازل می‌شود و عنایات و فیوضی نامرئی. و خلاصه آثار ربّائیّت و ربوبیّت الهی که شامل حال تمام جهانیان می‌گردد و با نزول فیض از او به سوی همه انجام می‌شود مثل این بیان که می‌فرماید:

نیایش در عرفات، ص: ۵۷

ممکنات و مخلوقات نمی‌توانند برای کسب انواع کمالات و ایجاد ربط با خدا، بخودی خود به سوی او صعود نمایند و این فیض

خداست که نزول می‌یابد و به آنها متصل می‌شود تا شرایط صعود آنان فراهم گردد.
سپس اشاره به انزال کتاب که در اینجا ظاهراً مقصود فقط قرآن کریم است و الف و لام برای عهد و اشاره به قرآن است که آنچه مورد حاجت بشر است از معارف، احکام، نظامات و هدایتهای لازمه در هر موضوع، جامع است. و شاید مراد از نور ساطع تابان، همان تعالیم کامل و درخشان آن باشد.
۱۳- «وَهُوَ لِلدَّعواتِ سامِعٌ».
۱۴- «وللکرباتِ دافِعٌ».
۱۵- «وَلِلدَّرَجاتِ رافِعٌ».
۱۶- «وَلِلجَبابِرةِ قامِعٌ».
این چهار صفت که بازگشت به صفت علم و قدرت حق از صفات ثبوتیه دارند، خدایی خدا را بیان می‌نماید که دعاها را می‌شنود. دعا از هر کس ودر هرکجا باشد شنوایی خدا محدود به آلت و وسیله نیست که مشروط به شرایطی باشد و فاصله زمان و مکان در شنودن و نشنودن مؤثر باشد.
در دیگر شنوندگان با تغییر شرایط صدا و صدا کننده یا تغییر شرایط صدا شده و شنونده، شنیدن و نشنیدن و کیفیّت شنوایی
نیایش در عرفات، ص: ۵۸
تغییر می‌کند. اما در خدا در جانب شنونده دعا، هیچ تغییر شرایطی تصور نمی‌شود چون اصلًا قدرت حق بر شنیدن از جانب او مطلق، بی‌قید، بی‌حد و بی‌انتهاست. از طرف دعا کننده اگرچه شرایط و کیفیّات، تفاوت می‌کند؛ گاهی آهسته دعا می‌کند و گاهی با صدای بلند خدا را می‌خواند و گاه در ضمیر و باطن خود به او توجه می‌نماید، گاه از پشت پرده و داخل خانه و جاهایی که موانع نشنیدن برای اشخاص عادی موجود است. وگاهی نیز در محیط فارغ از موانع، دعا می‌کند.
هیچیک از این شرایط و ظروف در شنیدن خدا اثر نمی‌گذارد و او همه را می‌شنود گر مورچه‌ای دم بزند در ته چاه از دم زدن مورچه آگاه بود همانطور که از صداهای بسیار بلند آگاه است این علم و آگاهی خداوند است.
و اگر می‌گوییم خدا سمیع است یعنی از آنچه مخلوق با آلت و حاسّه سمع می‌شنود، آگاه است و او صداهایی را که مردم نمی‌شنوند نیز می‌شنود.
و اگر می‌گوییم خداوند بصیر و بینا است و می‌بیند مقصود این است که آنچه را ما مبصر و دیدنی می‌دانیم و بدون حاسّه چشم نمی‌توانیم به آنها آگاهی یابیم مثل رنگها، او از آنها آگاه و به آنها عالم است بی‌آنکه به آلتی و حاسه‌ای نیاز داشته باشد و آنچه را که قوّه بینایی ما از دیدن آن عاجز است نیز می‌بیند.
نیایش در عرفات، ص: ۵۹
در انسان هم این حواس شنوایی، بویایی، بینایی، چشائی و بسایایی نیز وسیله علم می‌شوند ولی خداوند چون علمش عین ذات و قدیم است و منزّه از ترکیب و تجسم است بی‌اسباب و وسیله به همه چیز عالم بوده و هست.

عقیده باطل مجسّمه

مجسّمه اهل سنت خلاف این حقیقت را عقیده دارند آنها جمود به ظاهر الفاظ می‌کنند! و با این که به فرض الفاظی مثل: عین، ید، سمع، و غیر اینها ظاهر در همین مفاهیم جسمانی باشند، بر مجاز بودن آنها و عدم اراده معنی حقیقی از آنها قرائن عقلیّه دلالت دارد. بلکه در بعض موارد، قرائن حالیّه و عرفیّه نیز دلالت دارد.
مثلًا اگر بگویند: دست فلانی بر سرهمگان دراز است یا چشم او همه جا را می‌بیند یا پایش همه جا را گرفته است این عبارت دلالت

بر معنی حقیقی ندارد بلکه دلالت بر معنای عرفی دارد و معنی عرفی آن این است که: فلانی بر همه جا تسلط دارد.

درباره خداوند مطلب به طریق اولی روشن و واضح است.

علاوه بر آنکه: اثبات آلت سمع یا رؤیت برای خدا مساوی با سلب صفت خدایی و اثبات صفات سلبی و نفی صفات ثبوتی است.

ذوق و فهم عرفی و عرفانی هم بر آنچه گفتیم دلالت دارد.

ولی مجسّمه و حنابله- که وهّابیان عصر ما را باید افراطی‌ترین

نیایش در عرفات، ص: ۶۰

آنها در اثبات جسمیّت برای حقتعالی و ایمان به خرافات دیگر دانست- از این ذوق و درک و بینش که اساسی از اصول معرفهٔ اللَّه و از پلّه‌های مهم نردبان ترقی در شناخت و معرفت خداست محروم هستند. یعلمون ظاهراً من الالفاظ و هم عن معانیها و حقایقها غافلون.

صفت دیگر که در این چهار فقره به آن اشاره شده است و ذکر آن پس از فقره «وَهُوَ لِلدَّعواتِ سامِعٌ» مناسبت پیدا می‌کند؛ زیرا در اینجا مقصود توجه دادن به صفات کمالیه جمالیه خداوند متعال است. لذا چون دعاها بیشتر مشتمل درخواست دفع نگرانیها، اندوه، غصه و غمهاست، اگرچه مجرد شنیدن دعاها و دیدن حالات بندگان و مخلوقات و آگاهی از آنها کمال است اما برای بنده‌ای که دعا می‌کند قبله دعایش قدرت و توانایی خدا بر دفع آن ناراحتی‌هاست و از این جهت که او دفع کننده کربتها است و لازمه این که دعاها را در این امور می‌شنود دفع آنهاست، بنده امیدوار می‌شود و به سوی او ملتجی می‌گردد و تضرع و زاری می‌نماید.

و همچنین دعا مشتمل بر درخواست رفع درجه و مقام است که در جمله «وَلِلدَّرجاتِ رافِعٌ» بیان می‌فرماید که این رفع درجه و بلند شدن مقام نیز با خداست و اوست که درجات را در اثر دعا یا حکمتهای دیگر بلند می‌کند و رافع‌الدّرجات است.

این چند صفت همه از صفات ثبوتیّه فعلیّه است که به دو

نیایش در عرفات، ص: ۶۱

صفت ذاتی علم و قدرت (دانایی و توانایی) برگشت دارند. و علم مطلق و قدرت مطلقه مقتضی قدرت بر این افعال و کارهاست.

سپس به یکی دیگر از صفات ثبوتیّه فعلیّه که: «قامع الجبابره» است و از صفات جلال است در این جمله: «وَلِلجَبابِرةِ قامِعٌ» اشاره می‌فرماید که اوست که جبابره، طواغیت و ستمگران را قلع و قمع، نابود و هلاک می‌نماید و دعاهایی را که برای برانداختن و قلع و قمع آنها می‌شود، می‌شنود و مستجاب می‌فرماید. اوست که می‌فرماید:

«افَرَایتَ انْ مَتَّعناهُمْ سِنینَ ثُمَّ جاءهُمْ ماکانُوا یُوعَدُونَ ما اغنی عَنْهُمْ ماکانُوا یُمتَّعُونَ»[۲۹].

اوست که گردنکشان و استکبارگران را بر خاک ذلت می‌نشاند و تخت ستمگران را سرنگون می‌نماید.

و مصداق این اشعار منسوب به امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- می‌سازد؛ اشعاری که حضرت امام علی نقی- علیه‌السلام- در مجلس متوکِل ناصبی، انشا فرمود و مثل آن خبیث را تحت تأثیر قرار داد:

باتوا علی قلل الأجبال تحرسهم‌غلب الرجال فما اغنتهم القلل

واستنزلوا بعد عزّ من معاقلهم‌واسکنوا حفراً یابئس ما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد دفنهم‌این الاساور والتیجان والحلل

نیایش در عرفات، ص: ۶۲

این الوجوه التی کانت منعمهٔ‌من دونها تضرب الاستار والکلل

فافصح القبر عنهم فیه سائله‌تلک الوجوه علیها الدود یقتیل

قد طال ما اكلوا دهراً وماشربوافاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا[۳۰]

یعنی:

«بر قلّه‌های بلند، خانه کردند و مردانی به نگهبانی آنان مشغول شدند لیکن قلّه‌ها آنان را سودی نبخشید».

نیایش در عرفات، ص: ۶۳

«پس از سرفرازیها با خفّت از آن جایگاههای استوار، به زیر کشیده شدند و در گورهایی- چه بد منزل و مسکنی است!- جای داده شدند».

«بعد از خاکسپاری، منادی بانگ زد: آن تاجها، زیورها، پوششها و تجمّل به کجا رفت؟!».

«آن چهره‌های ناز پرورده که همواره در پس‌پرده و حجاب پنهان شده بودند، چه شدند؟!».

«عاقبت، گورها سرنوشت شوم آنان را نشان دادند و چهره‌های کرم زده آنان را به نمایش گذاشتند!».

«مدت درازی خوردند و آشامیدند و اینک پس از خوردنها، خورده شدند!».

خاقانی هم در همین معانی سروده است:

گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک‌زیشان شکم خاک است آبستن جاویدان

۱۷- «فَلا الهَ غَیرُهُ».

۱۸- «وَلا شیء یَعْدِلُهُ».

۱۹- «وَلَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ».

۲۰- «وَهُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ اللَّطیفُ الْخَبیر».

۲۱- «وَهُوَ علی کُلِّ شَیء قدیرٌ».

این فرازها و جمله‌های بلند توحیدی همانند نتیجه و حاصل

نیایش در عرفات، ص: ۶۴

شانزده جمله‌های عرفان‌آموزی است که قبلًا امام- علیه‌السلام- فرمود؛ یعنی کسی که دارای این صفات باشد که نه برای قضایش دافعی باشد و نه از عطایش منع کننده‌ای و نه صنع هیچ صانعی مثل او باشد و دارای سایر صفاتی باشد که بَر شمرده شد، غیر از او خدایی نیست؛ چون صاحب آن صفات باید منفرد و یگانه و بی‌همتا باشد. کسی که برای قضای او دافعی و برای عطایش مانعی نیست باید در قدرت، یگانه باشد و چیزی عِدل و برابر او نگردد و مثل او چیزی نباشد. و او شنوا، بینا، لطیف و آگاه است و او بر هر چیز تواناست چون لازمه اتصاف به آن صفات، این اوصاف است.

نیایش در عرفات، ص: ۶۵

بخش دوم: نعمت‌های الهی

اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۶۷

نعمت‌های الهی

«اللهمَّ انّی أرغَبُ إلَیکَ وَاشْهَدُ بالرُّبوبیَّهْ لَکَ مقراً بانک رَبّی وَالَیکَ مردّی (الی قوله) وصلّی اللَّه علیه خیرته محمد خاتم‌النّبیین وآله الطّیبین الطّاهرین الْمخلصین وَسَلَّم».

این بخش- که بخش بزرگ از دعاست- متضمن معانی بزرگ توحیدی، تربیتی و اخلاقی است که باید در آن دقّت بسیار کرد. در عین حال به مسائل مهمی از علوم متعدد مثل تشریح، معرفهٔ الاعضاء، فوائد الاعضاء، زیست‌شناسی، روانشناسی، جنین‌شناسی و غیرها نیز اشاره دارد.

این بخش در ابتدا عرض ابتهال و تضرع و زاری به درگاه حضرت باریتعالی و شهادت به ربوبیّت از برای اوست که همه مخلوقات را بر حسب حکمت و اقتضای ذوات آنها زیرپوشش قرار داده است. و تربیت اوست که ناقص را کامل و کامل را کاملتر می‌نماید. و پس از اقرار به معاد و اینکه بازگشت به سوی اوست، نعمتهای خدا را در پیدایش خود بر می‌شمارد و عنایات و تربیتهای مرحله به مرحله او را- که ما را در عوالم مختلف سیر می‌دهد تا به

نیایش در عرفات، ص: ۶۸

عالم دنیا می‌رساند- متذکر می گردد.

پس از طی این مراحل نیز این تربیتها و عنایات الهی است که دستگیر او می‌شود. روزی و غذای او را از شیر مادر مقرر می‌سازد و این همه مهر و محبت را برای او قرار می‌دهد و او را در این حال که کودک گهواره‌ای است از انواع خطرات حفظ می‌نماید تا زبانش به سخن باز می‌شود و رشد و نمو می‌نماید تا آن زمان که آفرینش او کامل می گردد، معرفت را به او الهام می‌فرماید.

و از اینجا با تربیتهای روحی و عقلانی، عقل و روح او بیش از پیش مدارج کمال و ترقی را می‌پیماید به عجایب حکمت خدا در عالم آگاه می‌شود و به آسمان و زمین و این همه مخلوقات کوچک و بزرگ زمین و آسمان و برّ و بحر با دیده بصیرت و عبرت می‌نگرد و به شکر خدا و یاد او متنبّه و ملتفت می‌شود. خدا به او می‌فهماند و او را متنبّه می‌سازد که باید شکر این همه نعمتها را بجا آورد و او را یاد نماید و به عظمت و بزرگی و تنزه از صفات نقص بستاید.

در این بخش از دعا از نعمت رسالتهای انبیا و نعمت درک و فهم دعوت آنها و عمل به آنچه موجب رضای اوست سخن به میان آمده است. و به نعمت انواع معاش و اموری که معیشت و زندگی به آن تقوّم دارد از غذا و لباس و غیره اشاره شده است. و ضمن اشاره به جهل و جرأت بشر بر خدا، خدا را می‌ستاید که با این حال این

نیایش در عرفات، ص: ۶۹

انسان جری و جسور را دلالت می‌نماید به کارهایی که او را به خدا نزدیک نماید و توفیق به اعمالی عطا می کند که او را در نزد او وجیه و آبرومند سازد تا حدی که اگر همین بنده گستاخ دعا کند و بخواند او را، به او پاسخ می‌دهد و اگر از او سؤال و درخواست بنماید به او عطا می‌فرماید و خدایی که به همه، حق نعمت دارد و همه بر سر خوان نعمتهای غیرقابل احصای او نشسته‌اند.

و به اطاعت هیچیک از بندگانش نیاز ندارد او کمال مطلق و بی‌نیاز مطلق است اطاعت بندگان از او که به هدایت و توفیق اوست وسیله کمال آنها و تشبّه به اخلاق کامله خداوند متعال است.

مع ذلک از اطاعت بندگان شکر می‌نماید و چون بندگان شکر او را بجا آورند نعمت را بر آنها زیاد می گرداند. همه اینها برای این است که نعمتها را بر بندگان زیاد گرداند و احسان و انعام خود را بر بنده اتمام فرماید و هم عجز و ناتوانی بشر را در درگاه کبریایی جلت الائه و عظمت نعمائه که اسماء و نامهایش مقدس و نعمتهایش عظیم است بیان می‌فرماید که کدام از نعمتهای او را می توان از لحاظ عدد شماره و احصا کرد و به شکر کدامیک از انواع عطاهای او می‌تواند قیام و اقدام نماید.

و حال آنکه این نعمتها و عطاها بیشتر از آن است که شماره‌کنندگان و حسابداران بتوانند احصا کنند یا اینکه علم حفظ کنندگان بتواند آنها را حفظ نماید و بر آنها محیط گردد. علاوه بر

نیایش در عرفات، ص: ۷۰

اینها آنچه را از من صرف کردی و برگرداندی از ضررها و سختیها بیشتراست از آنچه برای من از عافیت، راحتی و آسایش ظاهر است.

سپس به تمام وجود عجز و ناتوانی خود را از ادای شکر نعمتها بیان می‌نماید و شهادت می‌دهد به حقیقت ایمان، یقین و توحید خالص و باطن نهان ضمیر خود و به تمام اجزا و اعضای بدن خود و علایق گذرگاه‌های نور چشم و چین‌های صفحه پیشانی و رخنه‌های گذرگاه نفس و پاره‌های نرمه گوش و مجراهای رسیدن آواز به گوش به الفاظی که بر زبان و لبهایش جاری می‌شود به گوش، دهان، دندان، سر، مو، عصب، رگ استخوان و ... وبه تمام حرکات رکوعی و سجودی و به حال سکون و خواب و بیداری که اگر در طول اعصار و دور احقاب، هفتادها سال عمر کنم و کوشش و تلاش کنم که شکر یکی از نعمتهای تو را بجا آورم نخواهم توانست مگر به منّت تو و عنایت تو که خود بر من شکر جدید و جاودانی را واجب می‌نماید و ثنا و ستایش تازه‌ای را لازم می کند.

نه من تنها که اگر تمام شماره‌کنندگان بخواهند احصای نعمتهای تو را از گذشته، حال و آینده بنمایند از آن عاجزند، مگر نه این است که تو ای خدا در کتاب ناطق وحی صادق خودت فرموده‌ای:

نیایش در عرفات، ص: ۷۱

«وَانْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّه لا تُحْصُوها»[۳۱]

که واضح است مخاطب به این خطاب الهی نه فقط ابناء بشر از حکما، فلاسفه و علمای هر علم و فن و دانشمندان جهان‌شناس و خواص و همه عوام است، بلکه شخص رسول اکرم- صلّی‌اللَّه علیه وآله وسلّم- و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و سایر ائمه معصومین- علیهم‌السلام- نیز در این خطاب واردند و از آن خارج نیستند، بلکه این ذوات مقدسه بیشتر از همه نامبردگان به عجز خود در برابر احصا و تعداد نِعَم الهی، معترف و آگاهند. و همین، جهت امتیاز و برتر بودن آن بزرگواران از همه اصناف و افراد است.

آنها بیشتر از آنچه همه خود را به خدا محتاج و در درگاه او فقیر می‌بینند، خود را فقیر و نیازمند می‌یابند که این درک فقر به او از اعظم مقامات انسان است. هرکس درکش بیشتر باشد به او نزدیکتر و حضورش زیادتر است.

البته این نکته نیز قابل توجه است که چنان نیست که فقر آنها با دیگران علی‌السواء باشد با این تفاوت که درک دیگران از فقرشان مانند آنها عمیق و وسیع نیست، بلکه در واقع فقر آنها به خدای متعال از دیگران بیشتر است چون هر موجودی و هر کسی به اندازه استعداد و صلاحیت خود به خدا فقیر و محتاج است؛ یعنی

نیایش در عرفات، ص: ۷۲

می تواند از الطاف و عنایات حق بهره‌مند شود که:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای‌چند گنجد قسمت یکروزه‌ای

ظرفیت و گنجایش افراد مختلف است؛ یک جنبده است که نیاز به یک قطره آب دارد، یکی هم هست که یک کوزه آب هم او را سیراب نمی کند. هر قدر تشنگی بیشتر باشد احتیاج‌به آب زیادتراست.

آب کم جو تشنگی‌آور به دست‌تا بجوشد آبت از بالا و پست

بر این حساب است که نبات از جماد احتیاج بیشتر دارد و حیوان از نبات محتاجتر است؛ چون استعداد او بیشتر است و انسان از حیوان برتر است و دعوت انبیا و ائمه- علیهم‌السلام- از اشخاص و افراد بر این حساب بوده است که در حدیث است:

«انّا معاشر الأنبیا، أمرنا أن نکَلّم النّاس عَلی قَدرِ عُقُولِهِم»[۳۲]

با همه، همه مطالب را نمی‌فرمودند و همان‌طور که به ما دستور داده‌اند خودشان نیز همانگونه عمل می‌فرمودند. به ما دستور داده‌اند

که:

«حدثوا الناس بما یفهمون ۳۳] ولا تحدثوهم بما لایفهمون ۳۴] اتریدون ان یکذب اللّه و رسوله».[۳۵]

نیایش در عرفات، ص: ۷۳

باری در پایان این بخش که ما انـدکی از مطالب بسیار بلند و انسان‌ساز آن را حتی به قدری که خود می‌فهمیم نگفتیم و باید گفت که ما همچنان در اول بیان و در آغاز سخن مانده‌ایم و نمی‌دانیم از کجا شروع و در کجا به پایان برسانیم، امام- علیه‌السلام- زبان به حمـد الهی می‌گشاید و خدا را به صـفات سـلبیّه و منزّه از شـریک و فرزند و صاحب اختیار و مداخله‌گر در کار داشـتن یاد کرده به قرآن مجید و استدلال خداوند که می‌فرماید:

«لَوْ کانَ فیهما الِهَةٌ الّا اللّه لَفَسَدتا»[۳۶]

بعـد از اینکه حضـرت استشـهاد به آیه فوق می‌نماینـد، سـپس به بعضـی از صـفات ثبوتیه اشاره کرده و این بخش را با حمـد خـدا و صلوات بر محمـد و آل طـاهرین صـلوات اللّه علیهـم اجمعیـن ختـم می‌فرمایـد اللهـمَّ عظـم اجورنـا بمصابنـا بسـیدنا ابی الا-حرار و سیدالشهداء علیه‌الصلاهٔ والسلام.

نیایش در عرفات، ص: ۷۵

بخش سوم: بصیرت در دین

اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۷۷

«اللهمَّ اجْعَلْنی اخشاکَ کَانّی اراکَ وَاسْعِدنی بِتَقْویکَ وَلا تُشْقِنی بِمَعْصِیَتِکَ وَ (الی قوله علیه السلام) اجعَل لی یا الهی الدَّرَجَةَ الْعُلیا فِی الآخِرةِ وَالاولی».

دعا و خواندن خدا به اسـماء و صـفات جمال و جلال، یکی از ارکان عبودیت و بندگی و توجه به کمال و یکی از وسایل مهم ترقی و سـیر معنوی و سـفر به عالم ملکوت و لاهوت است. و فاصـله‌ای بین خوانـدن بنـده و پاسـخ خدا نیست، ولی بنده باید خود را برای گرفتن جواب، آماده نماید و بداند که در چه مشـهد عظیم و مقام اعلایی قرار می‌گیرد و با گوش دل جواب خدا را بشـنود و اگر از حـال خود احساس کرد که جواب نگرفته است بایـد به اصـلاح حال معنوی و اخلاقی خود بپردازد و موانع صـدور جواب یا شـنیدن جواب را رفع نماید.

در مورد حاجات مادی و دنیوی گاه- چنانکه از احادیث شـریفه استفاده می‌شود- سرعت اجابت، علامت استدراج و خذلان و تأخیر در اجابت و دادن حاجت، برای حضور بیشتر بنده در

نیایش در عرفات، ص: ۷۸

مشهد دعاست که از اعظم مشاهد است.

در کتاب عدّهٔ الداعی از جابر انصاری روایت کرده است که:

«قال النبی صلّی اللّه علیه و آله: ان العبـد لیـدعو اللّه و هو یحبّه فیقول لجبرئیل: اقض لعبدی هذا حاجته و اخرها فانی احب ان لا ازال اسمع صوته، و ان العبـد لیـدعواللّه عز وجـل و هو یبغضه فیقول: یـا جبرئیـل اقض لعبـدی هـذا حـاجته و عجلهـا فـانی اکره ان اسمع

صوته»[۳۷].

یعنی: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بنده‌ای خدا را می‌خواند و آن بنده دوست می‌دارد خدا را یا او را خدا دوست می‌دارد، خدا به جبرئیل می‌فرماید: حاجت بنده‌ام را برآور و آن را به تأخیر انداز؛ زیرا من می‌خواهم همواره صدای او را بشنوم. و بنده‌ای خدای عزّوجل را می‌خواند و او را دشمن می‌دارد پس خدا به جبرئیل می‌فرماید: حاجت این بنده‌ام را با تعجیل برآور؛ زیرا کراهت دارم صدایش را بشنوم».

چنانکه می‌دانیم دعا گاه متضمن درخواست و تقاضای حاجتی از حوایج دنیا یا آخرت است یا درخواست و حاجت در آن نیست و فقط بنده به خواندن خدا و گفتن یااللّه، یا رحمان، یارحیم، یاخالق، یارازق، یا قاضی‌الحاجات، یاکافی المهمات، یاسمیع یا بصیر و سایر اسماءاللّه الحسنی اکتفا می‌کند هر چند

نیایش در عرفات، ص: ۷۹

درگفتن این اذکار هم به مناسبت حالی که بنده دارد و اسمی را که خدا را به آن ندا می‌کند حاجتمندی و قبله دعای او معلوم می‌شود.

مثلًا بیمار و مریض «یا شافی» و «یا سلام» می‌گوید.

فقیر «یا غنی» و جاهل «یا علیم» می‌گوید.

گناهکار «یا غفار» و «یا تواب» و «یا ستّار» می‌گوید.

در اینجا هم اگر چه حاجت بر زبان آورده نمی‌شود ولی معلوم است که بیماری که «یا شافی» می‌گوید، یا گمراهی که خدا را به اسم «یا هادی» می‌خواند حاجتشان شفا و هدایت است.

اقسام دعا

دعاهایی که مشتمل بر عرض حاجتها و نیازهاست بر دو قسمند:

قسم اول: قسم اول مشتمل بر درخواست حاجتهای مادّی و دنیوی است، مثل طول عمر، وسعت رزق، صحت بدن، تندرستی و سلامتی در سفر، شفای بیمار، برکت کسب و کار، موفّقیت در شغل و امنیّت و امور دیگر.

چنانکه می‌دانیم بیشتر دعاهای عامه مردم از این قسم است یعنی خدا را می‌خوانند برای این حوایج جسمی و مادی که دارند و گرایش آنها به دعا احساس ضعف خود و احتیاج به ارتباط با قدرت قادر متعال و مددگرفتن از اوست که این خود از جهاتی

نیایش در عرفات، ص: ۸۰

مفید، سودمند و موجب امیدواری به موفقیت و پیشرفت و در عین حال جلب عنایات الهیّه و از عبادات است؛ چون مفهوم آن اعتراف به عجز و ناتوانی بنده و فقرا به خداوند متعال است و لذا باید انسان همه چیز و هر نعمتی را از خدا بخواهد و خدا را در رسیدن به تمام نعمتها مؤثر بداند حتی اگر وسایل ظاهری موفقیت در امری و مقصدی از هر جهت فراهم شده باشد بنده عارف، اهل بینش و بصیرت آن را از خدا می‌خواهد؛ چون علاوه بر آنکه فراهم شدن وسایل و اصل وسایل همه از خداست، بقای آنها نیز تا حصول مقصود با عنایت خدا می‌باشد.

باید همه چیز را حتی- چنانکه در بعضی اخبار است- نمک طعام را هم از خدا خواست. و این برنامه‌ای است که تأثیر آن در کمال نفس، ترقی و سیر معنوی بسیار مؤثر است.

مع‌ذلک در اینگونه موارد گاهی برخی به عنوان رضا به قضای الهی و تسلیم امر او زبان به دعا باز نمی‌کنند و ثمرات تحمل بلا را بر دفع یا رفع آن بر می‌گزینند! و مانند حضرت سیدالشهداء- علیه‌السلام- که در روز عاشورا هرگز خلاصی خود را از آن مصائب

جانکاه که مفهومش عدم نیل به درجه رفیعه شهادتی بود که آن همه آثار عالیه و برکات متعالیه در احیای دین اسلام و بقای شرع داشت، طلب نکرد بلکه بر حسب روایات هرچه مصائب بیشتر بر او وارد می‌شد چهره نورانیش بازتر و روشنتر می‌شد و حالت رضایش

نیایش در عرفات، ص: ۸۱

ظاهرتر می‌گشت.

بلی گاهی حال، اقتضای دعا دارد مثل نفرین بر ظالم؛ یعنی اگر نفرین کند خلاف تسلیم و رضا نیست ولی دعا کننده از بیم اینکه دعایش به داعی و غرض تشفی قلب و انتقام‌گیری آلوده نشود، دعا نمی‌کند ولی ناله درونش تا عرش یار می‌رسد.

و گاهی همین نفرین نیز از باب اینکه اظهار حق و اعلان بیزاری و تنفر از ظالم و سبب هلاک او می‌گردد لازم می‌شود.

و خلاصه بر حسب موارد و حالات، مظاهر وصُوَر دعا متفاوت می‌شود. چنانکه بر حسب روایات نیز دعاهای مناسب این حالات از پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین- صلوات اللَّه علیهم- که معلمان الهی مکتب دعا هستند- رسیده است. و این که بعض متصوفه می‌گویند:

یک گُره دارم خبر از اولیاکه زبانشان بسته باشد از دعا

خامشند و ناله‌های زارشان‌می‌رسد تا زیر عرش یارشان

به طور مطلق به طور یک روش دائمی، خلاف سیر و سلوک شرعی و سیره رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- و ائمه معصومین- علیهم‌السلام- است که فقط باید به آنها اقتدا و تأسی کرد و از آنها کسب تعالیم اخلاقی و عبادی را نمود.

قسم دوّم: قسم دوّم از دعاهای مشتمل بر درخواستها و رفع

نیایش در عرفات، ص: ۸۲

نیازمندیها، دعاهایی است که مربوط به کمال نفس، تعالی روح، امور معنوی، حصول معرفت، تقرّب به درگاه الهی، تکامل در عبودیت و حسن ارتباط بنده با خدا و چیزهایی است که هرچه در آنها انسان ترقی و رشد داشته باشد، ارزش انسانی او افزوده می‌شود و وجهه خدایی و رحمانی او را قوت می‌دهد و از حضیض حظوظ عالم حیوانی به سوی اوج مرتبه ملکوتیت و حقیقت انسانیت و آدمیت پرواز می‌نماید.

لذت این دعا قابل توصیف نیست و تا انسان آن را در نیابد نمی‌فهمد. روح را قانع می‌نماید و آرامبخش دل و موجب صفا و روشنی باطن و رفع تیرگیها و تاریکیهای قلب است.

وقتی انسان در مراتب و منازل این دعا سیر می‌نماید احساس می‌کند که آنچه را خواسته است به او عطا می‌کنند و اجابت دعایش با دعایش همزمان است. در این دعا انسان تلاش می‌کند که چیزی نگوید و نخواهد جز آنچه ارتباط او را با صاحب این عالم که کمال مطلق است محکمتر سازد تا آنجا که فقط منقطع به سوی او می‌شود و برای او می‌شود. و در حال این دعا هرچه می‌بیند جمال و کمال است و هرچه درک می‌کند حضور و وصال و هرچه دعا می‌کند تمنایش و عشقش به دعا بیشتر می‌شود و از آن سیر نمی‌شود.

در این بخش از دعای شریف که ما آن را بخش سوم

نیایش در عرفات، ص: ۸۳

شمرده‌ایم این قسم اشرف و اعظم دعا را می‌خوانیم و اگر چه صلاحیت این درخواستها و گرفتن این عطیّات را نداشته باشیم با همین دعا در واقع صلاحیت و استعداد این سؤال و قبول تقاضا را نیز می‌طلبیم.

اموری که از خدا می‌خواهیم همه مربوط به کمال نفس، رشد فکر، قوّت ایمان و حیات اخروی و معنوی است؛ زیرا دعا کننده

عرض می کند:

«اللهمَّ اجْعَلْنی اخشاکَ کَانّی اراکَ».

خشیت، خوف و فرق بین آنها

چنانکه بعضـی گفته‌اند: خشیت و خوف اگر چه هر دو در فارسی به بیم و ترس ترجمه می‌شوند امّا خشیت از خدا مرتبه خاصّه‌ای از خوف است. چنانکه از این آیه کریمه استفاده شود:

«انَّما یَخْشَی اللَّه مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماء»[۳۸]

این خشیت برای علما و دانشمندان حاصل می‌شود.

بر حسب آنچه از خواجه طوسی ۳۹] حکایت شده است آن،

نیایش در عرفات، ص: ۸۴

حـالت و خـوفی است کـه برای علمـاء هنگـام درک عظمت و جلالـل الهی حاصـل می‌شـود که بـدیهی است دارای مراتب بسـیار و متفاوت است.

و ظـاهر این است که ادراك این عظمت به طبقه خاصـی از علمـا مثـل علمای دین، اختصاص نـدارد بلکه تمام دانشـمندان و علمای علوم مختلف مثل علمای زمین‌شناسـی، زیست‌شناسی، کیهان‌شناسی، حیوان‌شناسی و انسان‌شناسی به انواع شعبی که دارند و از علوم خود به قدرت، عظمت و جلال الهی پی برده و در

نیایش در عرفات، ص: ۸۵

دریـای ژرف و اقیانوسـهای بیکران این عظمتها سیر و غور می‌نماینـد را شامل می‌شود. و صـدر آیه نیز براین عموم و شـمول دلالت دارد.

اگر چه بایـد در فرقی بین خوف و خشیت به لغت و کتابهایی که در فروق اللغات نوشـته شـده مراجعه کرد که در حال نگارش این نوشته برای فقیر دسترسی به آنها میسرنبود، ولی شاید این دو فرقی که ذکر می‌کنیم مناسب با معنی ظاهری و عرفی آن دو باشد:

این که: خشـیت، حالی است که از ادراک، فهم و شناخت امری حاصل می‌شود. ولی خوف اعم از آن است و از احتمال آن نیز پیدا می‌شود و موجب نگرانی می گردد.

این که: خوف از احتمال یا علم به توجه ضـرر، صـدمه، مؤاخـذه، عقاب و امثال این امور ناشـی می‌شود لذا در آن خبر معروف- که نهج البلاغه نیز مروی است- می‌فرماید:

«ولا یَخافَنَّ الّا ذَنْبَهُ»[۴۰]

ولی خشیت بدون این جهت و با علم به عدم ضرر و صدمه نیز حاصل میشود.

بهر صورت، هر چه مفهوم این دو لفظ متقارب المعنی باشد خشـیت و خوف از خدا از مقامات موحّدین است و در آیات و احادیث به هر دو اشارت رفته و توصیه شده است.

نیایش در عرفات، ص: ۸۶

اما درباره «خوف» از خدا، در فضیلت و تأکید بر آن از آیات و احادیث شریف چند نمونه را نقل می کنیم:

آیات

الف- «وَ امّـا مَنْ خـافَ مَقـامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفسَ عَنِ الْهَوی فَـانَّ الجَنَّةَ هِیَ الْمَـأْوی [۴۱] «و هر کس از حضـور در پیشـگاه عزّ ربـوبیّت

ترسید و از هوای نفس دوری جست، همانا بهشت منزلگاه اوست».

ب- «رِجالٌ لاتُلْهیهِمْ تِجارَةٌ وَلا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِاللَّهِ وَاقامِ الصَّلوةِ وَایتآءَ الزَّکوةِ یَخافُونَ یَومَاً تَتَقَلَّبُ فیهِ القُلُوبُ وَ الابصار».[۴۲] «پاکمردانی که هیچ کسب و تجارت، آنان را از یاد خدا غافل نگرداند و نماز بپا دارند و زکات به فقیران بدهند و از روزی که دلها و دیده‌ها در آن روز، حیران و مضطرب است، ترسان و هراسانند».

ج- «یوُفونَ بِالنَّذْرِ وَیَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیراً».[۴۳] «آن بندگان نیکو به نذر و عهد خود وفا می‌کنند و از قهر خدا در روزی که شرّ و سختی‌اش همه اهل محشر را فرا گیرد، می‌ترسند».

نیایش در عرفات، ص: ۸۷

د- «وَلِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ».[۴۴] «و هر که از مقام و قهر و کبریایی خدا بترسد، او را دو باغ بهشت خواهد بود (در دنیا و آخرت)».

احادیث

الف- مثل این حدیث که صدوق- علیه الرحمه- روایت کرده است که: از امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- سئوال شد:

«ای الناس خیرٌ عنداللَّه عزّوجلّ؟ قال: اخوفهم للّه، واعملهم بالتقوی، و ازهدهم فی الدنیا».[۴۵] «کدام کس از مردم بهتر است نزد خداوند عزّوجلّ؟ فرمود: بیمناکترین آنها از برای خدا و عمل کننده‌ترین آنها به تقوا و زاهدترین آنها در دنیا».

ب- و در امالی طوسی با سندی که متصل به امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- است روایت شده:

«قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ان المؤمن لایصبح الا خائفاً و ان کان محسناً، ولایمسی الا خائفاً و ان کان محسنا، لانه بین امرین: بین وقت قد مضی لایدری ما اللَّه صانع به، و بین اجل قد اقترب لایدری ما یصیبه من الهلکات ...».[۴۶] «امیرالمؤمنین علیه السلام- فرمود: مؤمن صبح نمی‌کند مگر خائف و

نیایش در عرفات، ص: ۸۸

بیمناک هر چند نیکوکار باشد، و شب نمی‌کند مگر ترسناک اگر چه نیکوکار باشد ...».

ج- و در بحارالانوار به نقل از روضهٔ الواعظین از رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله- روایت کرده است که حضرت فرمود:

«من کان باللَّه اعرف کان من اللَّه اخوف».[۴۷] «هر کس بیشتر خداشناس باشد، بیشتر از خدا می‌ترسد».

بر فضیلت «حشیت» نیز نمونه‌هایی را از آیات و احادیث شریف نقل می‌کنیم:

آیات:

الف- «اَلَمْ تَرَ انَّ اللَّه نْزَلَ مِنَ السَّماء ماءً فَاخْرَجنا بِهِ ثَمَراتٍ مُختَلِفاً الوانها وَ مِنَ الجِبالِ جدَدُ بیضٌ وَ حُمْرٌ مُختَلِفٌ الْوانُها وَ غرابیبُ سودٌ وَمِنَ الناسِ وَالدَّوّابّ وَ الانعام مُختَلِفُ الْوانُهُ کَذلِکَ انّما یَخشَی اللَّه مِنْ عِبادِهِ العُلماء انّ اللَّه عَزیزٌ غفُورٌ».[۴۸] «آیا ندیدی که خدا باران را از آسمان فرود آورد و به آن انواع میوه‌های گوناگون و رنگارنگ پدید آورد و در زمین از کوهها، طرق زیاد و اصناف و رنگهای مختلف سفید و سرخ و سیاه خلقت فرمود. و از اصناف مردم و اجناس جنبندگان و حیوانات نیز به رنگهای مختلف آفرید همین گونه

نیایش در عرفات، ص: ۸۹

(بندگان هم مختلفند) و از (میان) اصناف بندگان تنها مردمان دانا مطیع و خداترسند و خدا البته مقتدر و آمرزنده گناهانست».

ب- «انّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکرَ وَ خشِیَ الرّحمن بالغیب فَبَشِّرهُ بِمَغفِرةٍ و اجرٍ کَریمٍ».[۴۹] «تو آنان را بترسانی و اندرز کنی که پیرو

آیات قرآن شده و از (قهر) خدای مهربان در خلوت (پنهان) می‌ترسند، اینان را به مغفرت خدا و پاداش لطف و کرم او بشارت ده».
ج- انَّ الـذینَ امَنوا و عَمِلوا الصالِحاتِ اولئکَ هُمْ خَیْرُ الْبرَیَه».[۵۰] «آنـانکه به خـدای یکتا ایمان آوردنـد و نیکوکار شدنـد آنها به حقیقت بهترین اهل عالمند».
د- جَزاؤُهُمْ عنْدَ رَبِّهِم جَناتُ عَدْن تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْانْهارِ خالِدینَ فیها ابَداً رَضِیَ اللّه عَنْهُمْ وَرَضوا عَنْه ذلکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّه»[۵۱].
«پاداش آنها نزد خـدا، باغهای بهشت عـدنست که نهرها زیر درختانش جاریست و در آن بهشت ابـد جاودان متنعمنـد و خدا از آنها خشنود و آنها هم از خدا راضی هستند و این بهشت، مخصوص کسی است که از خدا ترسید».
از تفاسیر معتبر شیعه و اهل سنت و روایات آنها استفاده
نیایش در عرفات، ص: ۹۰
می‌شود که مراد از «خیرالبریه» امیرالمؤمنین- علیه‌السـلام- و شـیعیان آن حضرت هستند. بنابراین آنها کسانی هستند که صاحب مقام عالی خشیت هستند و این شیعیانند که خدا از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی می‌باشند و فائز به مقام خشیت هستند که البته این، مرتبه شیعیان کامل و پیروان صادق امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- است.
و می‌توان گفت مراتب و درجات رضای خدا و خشیت از او بر حسب مراتب ایمان و تشیّع و تأسی به آن حضرت متفاوت است.
واللّه هُو العالم.

احادیث:

الف- «قال النبیّ صلّی اللّه علیه آله اذا اقشعرَّ قلب المؤمن من خشیهٔ اللّه تحاتت عنه خطایاه کما تتحاتُ من الشجر ورقها».[۵۲] «هرگاه دل مؤمن از خشیت خدا بلرزد خطاها از او می‌ریزد چنانکه برگ از درخت می‌ریزد».
ب- «ان الباکین من خشیهٔ اللّه ففی الرفیق الاعلی».[۵۳] «گریه کنندگان از خشیت خدا در رفیق اعلی می‌باشند».
ج- «لاتبکی یوم القیمهٔ عین بکت من خشیهٔ اللّه و انّ القطرهٔ من
نیایش در عرفات، ص: ۹۱
دموع العین نطفیء بحاراً من نار».[۵۴] «چشـمی که از خشـیت خـدا بگریـد، روز قیامت نخواهـد گریست و قطره‌ای از اشک چشم، دریاهایی از آتش را خاموش می‌نماید».
د- امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- در ضمن حدیثی خطاب به نوف می‌فرماید:
«یانوف! لیس من قطرهٔ فطرت من عین رجل من خشـیهٔ اللّه الّا اطفات بحاراً من النیران انه لیس من رجل اعظم منزلهٔ عنداللّه تعالی من رجل بکی من خشیهٔ اللّه واحب فی اللّه و ابعض فی اللّه».[۵۵] یعنی: «نیست قطره اشکی از خشیت خدا مگر اینکه دریاهایی از آتش را خاموش می‌نماید و نیست کسی بزرگتر از حیث رتبه و منزلت از کسی که از خشیت و ترس از خدا گریه کند و دوست بدارد در راه خدا و دشمن بدارد در راه خدا».
فرق دیگری که می‌توان بین خوف و خشیت گفت این است که- چنانکه خواهیم گفت- نباید خوف و ملاحظه اسباب و عوامل آن از جهاتی که زمینه ابتلا به غضب و عذاب الهی فراهم می‌نماید، موجب یأس، ناامیدی و غلبه حال خوف بر رجا و بیم بر امید شود،
نیایش در عرفات، ص: ۹۲
در حالی که آن مرتبه از خوف که به آن خشیت می‌گوییم هر چه قویتر باشد، کاملتر است و قوت آن موجب غلبه یأس بر روح و بر رجاء نمی‌شود.
بعد از این که منزل خشیت و اهمیّت آن دانسته شد که از منازل مهمه عروج و اتصال به حق تعالی شأنه است، چون این منزل نیز بر

حسب ادراکی که اهل معرفت از عظمت حق جلّ اسمه دارنـد مواقف و مراتب و درجات بسیار دارد، لذا در این دعا نوع اکمل آن که افراد آن نیز بر حسب همان چیزی که گفته شد به سبب اختلاف مراتب فضل انواع، اختلاف مرتبه دارند از خدا خواسته می‌شود و آن خشیتی است که صاحب آن چنان به درک عظمت و جلال الهی نایل شـده و آنچنان معرفتش کامل شده و خشیت حق بر او مستولی شده باشد، مثل آنکه او را (که هرگز به چشم ظاهر دیده نمی‌شود) می‌بیند.

نیکبختی و سعادت، بدبختی و شقاوت

یکی از الفاضی که بیشتر مردم گمان می‌کنند که مفهوم و معنی آن را دانسته‌اند «نیکبختی و بدبختی، سعادت و شقاوت» است در حالی که باید گفت: اکثراً مفهوم آن را نمی‌دانند و به تعریف جامع و کاملی برای آنها نرسیده‌اند. بعضی سعادت و شقاوت را ذاتی شمرده‌اند و گفته‌اند:

نیایش در عرفات، ص: ۹۳

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه‌به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

و به ظواهر بعضی اخبار مثل:

«الشَّقیُّ شَقیٌّ فی بَطنِ امِّهِ وَالسَّعیدُ سَعیدٌ فی بَطْنِ امِهِ»[۵۶].

استشهاد کرده‌اند. در مقابل آنها بعضی دیگر سعادت و شقاوت را کسبی و قابل تغییر می‌شمارند.

بدیهی است قول به شـقاوت و سـعادت ذاتی به طوری که کسب شخص، در ایجاد یا امحاء یا جلوگیری از تأثیر آن، اثر نداشته باشد و زمینه صـحت تکلیف، امر و نهی به شـخص را از میان ببرد، قول باطلی است که ضـرورت، وجدان و کل آنچه نظام امور بر آن بنا شده و بعثت انبیا و پیغمبران، همه و همه آن را ردّ می‌نماید.

و ممکن است مراد از خـبر فـوق، آن اقتضـاآت خـاص ذات اشـخاص و افراد باشـد که در حـالی که مراتب اولیّه وجـود خود را طی می‌نمایند و در حالی که در شکم مادرند فراهم می‌شود.

مثلًا اشاره به این باشد که بعض اشخاص که از بعضی نعمتها،

نیایش در عرفات، ص: ۹۴

استعدادات و امکانات در این دنیا محرومنـد و در سـختی و زحمت زنـدگی می‌نماینـد، یا به عکس، واجـد بعض نعمتها و اسـتعداد سرشارنـد که مقـدمات آن از عـالم رحم و هنگام انعقاد نطفه و بلکه پیشتر و پیشتر در انعقاد نطفه پـدر وجـدّ فراهم می‌شود، محتمل است در تفسیر حدیث گفته شود که: شقاوت عبارت است از:

مناسب نبودن شـرایط، احوال و اوضاع برای زندگی مطلوب. و سـعادت عبارت است از: مناسب بودن شـرایط و اوضاع برای زندگی آرام و مطلوب.

تحقیق این است که: سـعادت و شقاوت مقول به تشکیک و دارای مراتب متفاوت و شدت و ضعف دارند. چنانکه به حسب مکتبها، برداشـتها، ذوقها و عرفهای مختلف نیز مصادیق آن مختلف بلکه مورد نفی و اثبات واقع شده است. ممکن است چیزی را شخصـی یا جامعه یا مکتب و عرفی سعادت بشـمارد ولی شـخص دیگر یا جامعه، عرف و مکتب دیگری آن را شقاوت بشمارد. و گاهی هم از جهت جهل به عواقب امور، یک نفر را شقی و یک نفر را سعید می‌شناسند در حالی که به حکم این آیه ذیل مسأله به عکس باشد.

«عَسی انْ تَکرَهُوا شَیئاً وَ هُوَ خَیرٌ لَکُم وَ عَسی انْ تُحِبُّوا شَیئاً

وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ»[۵۷].

نیایش در عرفات، ص: ۹۵

بدیهی است سخن درست این است که در تعیین مفهوم لغوی سعادت و شقاوت، باید به لغت و عرفِ اهل لسان مراجعه نمود.

به طول کلّی فراهم بودن اسباب برای تأمین زندگیِ راحت، مناسب و معتدل، سعادت است، چنانکه فراهم نبودن اسباب برای آسایش- در هر مرتبه‌ای که باشد- بدبختی و شقاوت است که طبعاً از امور نسبیّه است یعنی یک نفر مثلًا نسبت به دیگران از لحاظ داشتن زمینه‌های خاصی سعادتمند است و نسبت به دیگری و وسایلی که او دارد و این ندارد بدبخت یا سعادتش کمتر است.

مثلًا یک نفر که دست ندارد ولی چشم دارد، نسبت به آن کسی که هردو را دارد بدبخت است و نسبت به آنکه هردو را ندارد سعادتمند است و به اینگونه شاید سعادتمند مطلق یا بدبخت مطلق پیدا نشود؛ زیرا هر کسی به هر علّتی فاقد بعض اسباب آسایش است. چنانکه افرادی هم به هر علتی واجد بسیاری از نعمتها و مواهب هستند. معذلک باز هم حکم به سعادت یا شقاوت اشخاص به لحاظ این که واجد برخی از مواهب یا فاقد آن مواهب است، حکم ظاهری است و حقیقی نیست؛ زیرا بسا خیر او و خوشبختی او در نداشتن آن نعمت باشد که:

آنکس که توانگرت نمی‌گرداناو مصلحت تو از تو به می‌داند

«انَّ مِنْ عِبادیَ الْمُؤمِنینَ مَنْ لایَصْلُحُهُ الّا الغِنی وَلَوْ صَرَفْتُهُ الی غَیرِ ذلِکَ لَهَلَکَ وَانَّ مِنْ عِبادِیَ الْمُؤمِنینَ مَنْ لایَصْلَحُهُ الّا الفَقرَ وَلَوْ صَرَفْتُهُ الی غَیرِ ذلک لَهَلَکَ»[۵۸].

«براستی برخی از بندگان مؤمن من هستند که جز توانگری، آنان را اصلاح نکند (و حالشان را نیکو نسازد) و اگر به حال دیگری او را در آورم نابود و هلاک گردد. و برخی ازبندگان مؤمن من هستند که جز نداری و فقر، آنان را اصلاح نکند، و اگر او را به حال دیگری بگردانم هرآینه هلاک گردد».

پس این حکم ما به سعادت یا شقاوت، یک حکم ظاهری و غیر قطعی است.

بلی در بعض موارد حکم به سعادت یا شقاوت قطعی است.

نیایش در عرفات ؛ ص۹۵

لًا آن کسی که از حال دیگران پند بگیرد و موعظه بشود یقیناً سعادتمند است و آن کسی که پند نگیرد و راه عناد تکبر پیش بگیرد شقی و بدبخت است. چنانکه ممکن است سعادت و شقاوت را بر اساس توفیق و خذلان تفسیر کرد و گفت: برای بعضی، زمینه‌هایی فراهم می‌شود که بتدریج رو به خیر رفته و در زندگی موفق می‌شوند که البته این هم به عللی است که به حسن اختیار خودشان یا اعمال دیگران مثل پدر و مادر حاصل می‌شود. و بعضی با اینکه

نیایش در عرفات، ص: ۹۷

دنبال کار و مقصدی می‌روند موفق نمی‌گردند این موفقیت در صورتی که واقعی باشد و به اشتباه موفقیت شمرده نشود، سعادت است و عدم توفیق و بروز موانع از نیل به مقصود یا فاقد شدن شرایط بدون اینکه قابل پیش‌بینی یا قابل دفع باشد در صورتی که واقعاً مضر به حال بشر باشد، خذلان و بی‌سعادتی است.

به هر حال موفقیت در انجام هر عمل خیر، سعادت و توفیق است. چنانکه ابتلاء به هر عمل زشت، بدبختی و شقاوت است. و از بعضی آیات قران کریم استفاده میشود که شقی کسی است که مستوجب و مستحق عذاب و خلود در آتش می‌شود، و سعید آن کسی است که اهل بهشت و نجات از عذاب و عقاب می گردد:

«فَمِنهُم شَقیٌّ وَسَعیدٌ فَامّا الّذینَ شَقُوا فَفی النّار لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَ شهیقٌ خالِدینَ فیها مادامتِ السَّماواتُ وَالارضُ إلّا ماشاء رَبُّک انّ رَبّکَ فعّال لِمایُریدُ وَامّا الّذین سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّة خالِدینَ فیها مادامت السّماوات وَالارضُ الّاماشاء رَبُّک عَطاءً غیرَ مجذودٍ».[۵۹] «پس خلق

(بر دو فرقه شوند) بعضی شقی و بدروزگارند و برخی سعید و خوشوقت؛ اما اهل شقاوت همه را در آتش دوزخ در حالی که آه و ناله حسرت می‌کشند درافکند، آنها در آتش دوزخ تا آسمان و زمین باقی است مخلدند مگر آنکه مشیّت خدا بخواهد نجاتشان دهد که البته

نیایش در عرفات، ص: ۹۸

خدا (به قدرت و حکمت خویش) هر چه خواهد می‌کند. اما اهل سعادت هم تمام در بهشت ابد تا آسمان و زمین باقی است مخلدند مگر آنچه مشیّت پروردگار باشد که عطایش ابدی و نامقطوع است».

حال ببینیم در این دعا چگونه امام- علیه‌السلام- سعادت و شقاوت را توصیف می‌فرماید. امام- علیه‌السلام- در این دعا به همان مفهوم قرآنی سعادت و شقاوت توجه دارد که سعادت حقیقی و واقعی است. سعادت به غیر از این مفهوم، موقت و غیر حقیقی و مشوب به شقاوت، زحمت و مرارت است. همانگونه که در این دعا می‌خوانیم:

«ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَکَ وَمَاالَّذی فَقَدَ مَنْ وَجَدَکَ».

سعادت در این مفهوم واقعی و حقیقی به سبب تقوی و پرهیز از خدا یعنی از معصیت خدا و تخلف از اوامر، نواهی و دستورات او حاصل می‌شود. حسن عاقبت نصیب او می‌شود. شیطان بر او مسلط نمی‌گردد لذا امام- علیه‌السلام- از خدا می‌خواهد که: «خدایا! مرا به سبب تقوی سعادتمند گردان» که از آن استفاده می‌شود این سعادت حقیقی بدون سبب و کسب و کوشش بنده حاصل نمی‌شود هر چند باید توفیق آن را از خدا خواست و حصول حال تقوا و پرهیز از معاصی را نیز از خدا دانست که در عین حال که کسب و تلاش عبد دخالت دارد بنده با معرفت در مقام عبودیت، خود را نمی‌بیند و همه را از خدا می‌داند و از همین جمله و به

نیایش در عرفات، ص: ۹۹

وضوح از جمله بعد، حقیقت شقاوت نیز که در اثر معصیت حاصل می‌شود شناخته می‌شود. شقی و بدبخت حقیقی کسی است که عاصی و متخلف از دستورات خدا باشد و به این حال بماند و بمیرد و مستحق عذاب جاویدان گردد.

بنابر ا ین سعادت حقیقی در جلب رضای خدا و فوز به تقرّب به درگاه او و ملحق شدن به اولیا، انبیا و حرکت در خط آنهاست و تا انسان خود را به این منزل نرساند اگر هرگونه موفقیت و کامرانی مادّی و جسمی داشته باشد خود را موفق و کامیاب نمی‌داند فقط در سایه نعمت ایمان، یقین، رضا و تسلیم است که انسان خود را سعادتمند می‌یابد؛ سعادتی که در دعا به این‌گونه از خدا خواسته می‌شود:

«اللهم انی اسئلک ایماناً تباشربه قلبی و یقیناً صادقاً حتی اعلم انه لن یصیبنی الّا ما کتبت لی ورضنی من العیش بما قسمت لی».[۶۰]

و خلاصه بحث این که: سعادت حقیقی در ایمان به خداست و درک معارف یقینیّه و نیل به مقام توکل، تفویض، تسلیم و رضاست که بر حسب فرمایش مروی از علی- علیه‌السلام- از ارکان ایمان است که فرمود:

«الایمانُ لَهُ ارکانٌ اربَعَةٌ: التوکّل عَلَی اللَّه، وَ تَفویضُ الامرِالَی اللَّه،

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۰

وَالرَّضا بِقَضاء اللَّه، وَالتَّسلیمُ لامْرِ اللَّه عَزَوجَلّ».[۶۱]

بدیهی است که این منازل و مراتب با عمل و التزام به تکالیف الهی توأم و غیرقابل افتراق است و همانطور که گفتیم درجات این سعادت جاودانی و حقیقی نیز، بر حسب مراتب معرفت و میزان اعمال صالح اشخاص، متفاوت است تا برسد به مراتب انبیا و اولیا. شقاوت نیز- که از بی ایمانی و ترک عمل صالح فراهم می‌شود- مراتب متفاوت دارد.

اللهم اجعلنا من السعداء ولاتجعلنا من الاشقیاء بِحقِّ محمِّدٍ و آله الطاهرین صلواتک علیهم اجمعین.

دعای سوّم این بخش این است که عرض می‌کند:

«وَخِرْ لی فی قَضائکَ و بارِک لی فی قَدرِکَ حَتّی لا احِبَّ تَعجیلَ ما اخَّرْتَ وَ لاتأخیرَ ما عَجَّلْتَ».

«خیر از برایم در قضایت مقرر کن و قدر خودت را برای من مبارک گردان تا اینکه دوست نداشته باشم شتاب و تعجیل آنچه را که تو در آن تأخیر مقدر کرده‌ای و نه دوست داشته باشم تأخیر آنچه را که تو زود مقدّر فرموده‌ای».

در شرح این جمله، بحث از مسأله قضا و قدر الهی پیش می‌آید که از مسائل بسیار پیچیده است و درک آن برای اکثر بلکه

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۱

همه جز عده معدودی- که مؤید من عنداللَّه باشند- میسّر نیست. و لذا باید در سخن گفتن از آن فقط به احادیث صحیحه وارده از اهل‌بیت- علیهم‌السلام- که محکم و غیر متشابه باشند استناد کرد و احاله به عقل و استناد به اخبار ضعیفه یا متشابهه، اطمینانبخش و مصون از گمراهی و ضلالت نیست.

ممکن است مراد از «قدر» همان استعدادات، اقتضاآت، خواص و آثاری باشد که در اشیا قرار داده شده که بالانفراد یا با ترکیب آنها به یکدیگر، آثاری بر آنها مرتب می‌شود که البته این تابع اندازه و قدر خاص هر چیزی نسبت به خود و سایر اشیا است.

و این بحثی است که رسیدن به عمق و نهایت آن هرگز ممکن نیست و نمی‌توان ارتباطات این همه مرکبات و بسایط و فعل و انفعالات آنها را نسبت به هر یک به طور مستوفی به پایان رساند.

چنانکه ممکن است مراد از «قضاء» وقوع این تأثیر و تأثرات به حکم الهی و به عنایت باریتعالی باشد که لازمه آن امکان عدم وقوع آنهاست. و به عبارت دیگر: مفهوم ایمان به قضاء این است که امور را به قدر خدا واگذار نکنیم و خدا را- العیاذ باللَّه- از اداره امور کاینات معزول و برکنار ندانیم و مانند یهود نباشیم که قرآن عظیم می‌فرماید:

«وَقالَتِ الْیَهُودُ یَدُاللَّه مَغلولَةٌ غُلَّتْ ایدیهم و لُعِنُوا بِماقالُوا بَلْ یَداهُ

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۲

مَبْسُوطَتانِ».[۶۲] «یهود گفتند دست خدا بسته است (و دیگر تغییری در خلقت نمی‌دهد و چیزی از عدم به وجود نخواهد آمد) به واسطه این گفتار دروغ، دست آنها بسته شده، به لعن خدا گرفتار گردیدند بلکه دو دست خدا (دست قدرت و رحمت او) گشاده است».

تقدیر خدا این است که نطفه، علقه، و علقه، مضغه، و ... یا بذر، شکافته شود و نموّ کند و از بذر گندم، گندم و از جو، جو حاصل شود. اما بی عنایت الهی این امور انجام نمی‌شود. چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید:

«افَرَایْتُمْ ماتُمنُونء انْتُم تَخْلُقُونَهُ امْ نُحنُ الْخالِقُونَ».[۶۳] «آیا ندیدید که نخست شما نطفه‌ای بودید، آیا شما خود آن نطفه (بی جان) را به صورت فرزند انسان آفریدید یا ما آفریدیم».

فعلیّت خلقت الهی محفوظ است. چنانکه می‌فرماید:

«افَرَایْتُمْ ما تَحْرُثُونَء انْتُمْ تَزْرعُونَهُ امْ نَحْنُ الزّارِعُونَ».[۶۴] «آیا ندیدید تخمی را که در زمین کشتید، آیا شما (از خاک) آن تخم را رویانیدید یا ماررویانیدیم»

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۳

همه جا عنایت بالفعل الهی در کار است و گاه قضا، حتمی و گاه غیر حتمی است:

«یَمْحُواللَّه ما یَشاء وَیُثْبِتُ وَ عِنْدهُ امُّ الکِتابِ».[۶۵] «خدا هر چه خواهد محو و هر چه را خواهد اثبات می‌کند واصل کتاب، مشیت اوست».

دراینجا مسأله «بدا» نیز مطرح می‌شود؛ مسأله‌ای که با صحت دعا و تأثیر صدقه وصله رحم و اعمال خوب و بد انسان در سرنوشت او ارتباط دارد- که در رساله (سرالبداء) در آن بحث نموده‌ایم- مع ذلک همانطور که گفته شد احاطه به جمیع جوانب این مسائل

برای ما میسّر نیست و اعتراف به عجز و ایمان اجمالی به قضا و قدر و بدا و تأثیر اعمال در زندگی و حوادث و دفع بلیّات یا نزول بلا و طول عمر یـا کوتـاه شـدن آن و این گونه امور کـافی است. و این تـأثیر و تـأثرات به طور اجمـال قابـل درک است و در عین حال منافی با علم مطلق و قدرت مطلقه حق تعالی نیست و ایمان به همه مثل ایمان به وقوع امور محال و متناقض نمی‌باشد.

لـذا در اینجا ما هم کلام را کوتاه کرده و به این که آنچه را گفتیم هر چنـد به طور مختصـر گفتیم و کامل نیست اعتراف می کنیم و می گوییم اگر هم مفصل می‌نوشتیم باز هم به عمق آن نمی‌رسـیدیم چنانچه از حضرت امیر- علیه‌السلام- راجع به چگونگی قضاء و قدر

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۴

پرسیدند حضرت مولا- علیه‌السلام- فرمود:

«طریقٌ مظلمٌ فَلاتَسْلُکُوهُ، وَبَحْرٌ فَلاتَلِجُوهُ، وَسِرٌ اللَّه فَلایَتَکَلَفُوهُ».[۶۶] «راهی است تاریـک در آن نرویـد و دریایی است ژرف، در آن داخل نشوید، و پنهان داشته خدا است خود را در (آشکار نمودن) آن به رنج نیندازید».

فقط می گوییم که مفهوم اجمالی این دعا را درک می کنیم و می‌فهمیم که بسـیار بلنـد و سازنـده است و بایـد انسان به نتیجه آن که دوست نداشـتن تأخیر آنچه تعجیل شـده و تعجیل آنچه تأخیر شـده است برسـد. بـدیهی است وقتی انسان خدا را برگزیننده و حاکم قضایی او که بر او دارد می‌شود بدانـد و تقـدیرات را نیز از سوی او- که تقـدیر امور همه کاینات است- بشـناسد و خیر و برکت در قضا و قدر را از او بخواهد، امور را به او وامی گذارد و هر حادثه‌ای را در هر وقتی واقع شود بموقع و به وقت آن می‌بیند و گله‌ای از تقـدیم و تأخیر آن نخواهـد داشت. با اینکه قبل از وقوع حادثه هرگونه بخواهـد دعا می کنـد و دعایش بر حسب حکمت، مستجاب می‌شود اما بعد از وقوع، در منزل رضا مستقر گردیده حرفی و گله‌ای نخواهد داشت.

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۵

در اینجا کلامی از مولای متّقیان و امیر معرفت، فصاحت و بیان- علیه‌السلام- به خاطر رسید که ابن عباس در مورد آن می گوید: بعـد از کلام رسول خـدا- صـلی اللَّه علیه و آله- از هیـچ کلامی ماننـد این کلام منتفع نشـدم و سود نبردم این کلام معجز بیان، این است:

«امّـا بَعـدُ فَانَّ الْمَرء قَدْ یَسُـرُّهُ دَرْکُ مـالَمْ یَکُن لِیَفُوتَهُ وَیَسُوئهُ فَوْتُ مـالَمْ یَکُنْ لِیُـدْرِکَهُ فَلیَکُنْ سُـرُورُکَ بِمـا نِلْتَ مِنْ اخِرَتِکَ وَلْیَکُنُ اسَفُکَ عَلی ما فاتکَ مِنْها وَمانِلْتَ مِنْ دُنیاکَ فَلاتُکثِر بِهِ فَرَحاً وَ مافاتکَ مِنْها فَلا تَأسَ عَلَیِهِ جَزَعَاً وَلَیکُنْ هَمُّکَ فیما بَعْدَ الْمَوتِ».[۶۷] «گاهی شخص را رسیدن به چیزی که از او فوت نمی‌شد و رسیدن به آن مقدر بود، مسرور و شادمان می‌سازد. و گاهی فوت چیزی که به او رسیدنی نبود و به آن نمی‌رسید، آزار می‌دهد. پس باید سرور تو به آن چیزی باشد که از آخرت خود به آن برسی و نائل شـوی و تـأسف تـو بایـد به چیزی باشـد که از آخرت تـو از دست تو می‌رود و از آن محروم می‌شوی و آنچه را از دنیـا به آن نـایل می‌شوی زیاد به آن فرحناک مشو و آنچه را از دنیا از تو فوت می‌شود بر آن غمناک و ناشکیب مباش که باید همّ تو مصروف آنچه بعد از مرگ است باشد».

چهارمین قسمت این بخش این دعا این است:

«اللهم اجْعَلْ غِنایَ فی نَفْسی وَالیقینَ فی قلبی و الاخلاص فی

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۶

عَمَلی (الی قوله علیه السلام وَاجْعَلْ لی یا الهی الدَّرجَةَ الْعُلیا فی الاخِرةِ وَالاولی».

بی نیازی روح و حقیقت انسانیت

در بعضی روایات از حضرت رسول- صلّی اللَّه علیه وآله وسلّم- منقول است که: «خَیرُ الْغنی غِنی النَّفس»[۶۸] و در حدیث دیگر هم از آن حضرت روایت است که:

«لیس الغنی فی کثرة العرض و انما الغناء غنی النفس».[۶۹] «بی نیازی وتوانگری، در بسیاری مال و منال نیست این است و جز این نیست که غنا و بی نیازی، غنا و بی نیازی نفس است».

بشر تا در صمیم جان و روح و حقیقتش بی‌نیاز نشده باشد اگر چه همه دنیا را هم مالک شود فقیر است و همیشه زیادتر و بیشتر می‌خواهد. و چنانکه در حال پیش از رسیدن به ملک و مال، احساس فقر می‌کرد در این حال نیز خود را به افزونتر از آنچه دارد نیازمند می‌بیند. چنانکه رسول گرامی اسلام می‌فرماید:

«لو کان للابن آدم وادٍ من مال من ذهب لابتغی الیه ثانیا ولوکان له و ادیان لاتبغی لهما ثالث ولا یملا جوف ابن آدم الّا التراب».[۷۰]

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۷

اگر پسر آدم یک وادی از مال داشته باشد، طلب وادی دوّم می‌نماید و اگر دو وادی داشته باشد، وادی سوّم می‌خواهد.

کنایه از اینکه از جمع کردن مال سیر نمی‌شود و حرصش تمام نمی‌شود و اگر چه با چند میلیون ثروت، زندگی خود و فرزندانش- بر حسب حسابهای عادی- تأمین شده است میلیونها و میلیونهای دیگر می‌خواهد و باز هم می‌خواهد و می‌طلبد.

این نتیجه غنای مالی است که آرامش‌بخش نیست و هیچگاه در یک مرتبه‌ای از آن، بشر احساس سیری نمی‌کند و فقر و نیازش کماکان باقی است. غنای مقام و ریاست هم به همین صورت است.

البته غنای علمی نیز ظاهراً همین سیر را دارد ولی واقعیت آن کشف فقر بیشتر و توجه به مجهولات زیادتر و حتّی مجهولیت بعض معلومات و پیچیدگی آنهاست.

این فقر بسیار مغتنم و احساس آن مقدمه سیر علمی و کاوش و پژوهشهای علمی است که ما در آن فعلًا بحثی نداریم. بحث ما در غنای نفس است که در این دعا خواسته شده است و تا انسان به ان نرسیده باشد خود را نیازمند می‌بیند و خود را به هر چیزی از کالاهای دنیا می‌فروشد و از ترس آنکه آنچه را از مال و مقام دارد از دست ندهد، همیشه نگران است. او همه را در معرض فنا می‌بیند، یک سرقت ممکن است تمام ثروت او را به یغما ببرد و یک زبردست او را از جاه و مقام بیندازد و خلاصه غنا، غنایی است که با

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۸

دستبرد و اسباب دیگر تبدیل به فقر می‌شود، به عکسِ غنای نفس که ثابت و پایدار است و کسی نمی‌تواند آن را ببرد یا بدزدد.

بی‌نیازی نفس از کمی حرص و طمع و از قناعت و توکل و اعتماد به خدا و بی‌اعتنایی به دنیا و مال و منال حاصل می‌شود. هر چه انسان وثوقش به خدا بیشتر باشد، غنای نفس و مناعت طبع او بیشتر می‌باشد. به ذلّت و کارهای خلاف شرف انسانیت تن در نمی‌دهد. بلند همت و با وسعت نظر و بی ترس و بیم از زوال نعمتها زندگی می‌کند و هر چه غنای نفس کمتر شود شخصیّت انسانی و وجدانی شخص ضعیف می‌شود.

و سرّ اینکه غنای نفس در این حد متعالی و نگهبان شرف انسان است این است که: بشر از آغاز کار خود را ناقص می‌بیندو می‌خواهد کامل سازد هر راه و وسیله‌ای را که تجربه می‌نماید باز می‌بیند ناقص است مانند کسی که گمگشته‌ای داشته باشد، هر چه را بیابد گمگشته خود می‌شمارد.

مثلًا اگر شخص کشاورزی باشد ابتدا گمان می‌کند که اگر مثلًا دو سه هکتار زمین با وسایل کشاورزی داشته باشد او را کافی است و دیگر نگرانی و نیازی ندارد. وقتی به آن رسید می‌بیند باز هم می‌خواهد و می‌فهمد که گمگشته خود را پیدا نکرده است. گمان می‌کند اگر یک مزرعه داشته باشد گمگشته خود را که آسایش روحی و اطمینان‌خاطر و نداشتن نگرانی باشد، پیدا می‌کند ولی به

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۹

آن هم که می‌رسد می‌بیند قانع نمی‌شود و از نقصها و ناتمامیهایش چیزی کاسته نشده است.

خلاصه به فکر تملک قریه و قراء متعدد می‌افتد و با رسیدن به همه اینها می‌بیند همان انسان است که اول بود، به همه چیز و همه کس محتاج است و خلاصه خود را کماکان ناقص می‌یابد و احتیاج و فقرش او را به تلاش و کوشش وامی‌دارد و نگرانیهایش همه باقی است.

ولی اگر به منزل دریافت خود و شناخت آفریننده و خالق خود رسید و فهمید که همه به او محتاجند و او از همه بی‌نیاز است و هر که او را یافت و شناخت به همه چیز رسیده و کمالی برتر از عبودیت و بندگی او و اعتماد و توکل بر تدبیر و تقدیر او نیست، با امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- در خواندن این دعا همنوا می‌شود که:

«الهی کَفی بی عِزّاً انْ اکُونَ لَکَ عَبداً وَکَفی بی فَخراً انْ تَکُونَ لی رَبّاً انْتَ کَما احِبّ فَاجْعَلْنی کَماتُحِبُّ».[۷۱]

در این حال دیگر مقهور هیچ صاحب قدرت مادی نمی‌شود و به هیچ ثروت و اسکورت و تشریفاتی، چشمش خیره نمی‌گردد. از زمین و آسمان خود را بی‌نیاز می‌بیند و همه را با خودش در نیاز و فقر و حاجت هم ردیف می‌بیند و با قراءت «ایّاکَ نَعْبُدُ وَ ایّاکَ نَستَعین» بی نیازی خود را از ماسوی اعلام می‌کند و به این شعر

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۰

مترنم می‌شود که:

آن را که بود سابقه لطف خداوندگو انجم افلاک مکن کارگزاری

طوبی که خورد آب زسرچشمه کوثرفارغ بود از تربیت بادبهاری

لذا می‌گوید: «صانع وجهاً واحداً یکفک الوجوه؛ بساز با وجه و درگاه یگانه و یکتا، تا او تو را از همه درها و روها کفایت کند».

منتظر این و آن مباش که ایزدکار تو بی رنج انتظار بسازد

طاعت او را تو بنده‌وار بسر برتا همه کارت خدای‌وار بسازد

فضیلت یقین

پس از دعا و طلب غنای نفس، امام- علیه‌السلام- از خدا می‌خواهد که در قلب او یقین قرار دهد. البته چنانکه اشاره شد سیدالشهدا- علیه‌السلام- رهبر و سید ارباب یقین و غنای نفس و خلوص در عمل است و چنان این صفات و مقامات و منازل در کربلا و روز عاشورا از آن حضرت جلوه کرد که عالیتر و والاتر از آن قابل تصور نیست.

در مثل آن مشهد عظیم با چنان یقین استوار بود که توانست با روحی سرشار از اطمینان و اعتماد به خدا از آن همه شداید و مصیبتها و داغ جوانان و عزیزان، استقبال نماید و ذرّه‌ای در اراده و تصمیمش خلل راه نیابد که موجب حیرت و تعجب دشمنان شده

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۱

بود؛ چون گرد اضطراب و نگرانی را به دامن وقار و ثباتش نزدیک نمی‌کرد با یقین، در مکه می‌فرمود:

«خُطَّ الْموتُ عَلی وُلدِ ادمَ مَخَطَّ الْقِلادَةِ عَلی جیدِ الْفَتاةِ».[۷۲]

و از سرّ یقین ابراز اشتیاق به دیدار جدش رسول خدا- صلی اللَّه علیه و آله و سلّم- و پدرش امیرالمؤمنین و مادرش سیدة النساء العالمین و برادرش امام حسن مجتبی- علیهم‌السلام- می‌فرمود:

«وَما اوْلَهَنی الی اسلافی اشتیاقَ یَعْقُوبَ الی یُوسُفَ»[۷۳]

یقین به شهادت داشت و با یقین به شهادت بود که همواره اعلام موضع می‌نمود. در مکّه معظّمه می‌فرمود:

«وَخُيِّرَ لى مَصْرَعٌ انَا لاقيهِ وَكَانى بِاوصالى تَقَطَّعُها عَسَلانُ الْفلواتِ بَيْنَ النّواوِيسِ وَ كربَلا».[۷۴]

و گاه می‌فرمود:

«أَلا أرى الموت الّا سعادهٔ ولا الحياهٔ مع الظالمين الّا برماً».

و روز عاشورا می‌فرمود:

«ألا و ان الـدّعى ابن الـدّعى قـد ركزبين اثنتين بين السـلهٔ و الذلهٔ و هيهات منا الذلّهٔ يأبى اللّه لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت وانوف حميهٔ و نفوس ابيهٔ من ان تؤثر طاعهٔ اللئام على

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۲

مصارع الكرام».[۷۵]

در تمام مشاهد ابا و امتناع سـید الشـهداء از بیعت با یزید تا شـهادت، مظاهر عالیترین مرتبه یقین بود که هرگز گرد تزلزل و سستی بر دامن وقارش ننشست و در هنگام وداع با کمال ایمان، اهل بیتش را امر به صبر می‌کرد و به آنها وعده می‌داد و می‌فرمود:

«و رحمهٔ اللّه لانفارقكم فى الدنيا والاخرهٔ».

این قوّت یقین در تمام یاران، فرزندان، برادران و اصـحاب آن حضـرت در بهترین صورتی تجلی کرد و از زبان عقیلهٔ القریش زینب خاتون- علیهاالسـلام- در مجلس یزید با آن اعلام‌های قطعی از بقای دین خدا و وحی نازل بر جدش محمد- صـلّی اللّه علیه و آله- و بی اثر ماندن سعی و تلاش یزید برای برانداختن اسلام، ابراز شد که باید کتاب مقتل حسین- علیه‌السلام- و وقایع عاشورا را کتاب ایمـان، صبر، شـهادت و کتـاب مقـاومت و در برابر باطـل، کتاب یقین و کتاب اخلاص نامیـد یا برای هر یک از این عناوین از وقایع کربلا کتابی نوشت.

این امام بزرگوار و این اسوه یقین و ایمان در این دعا از خـدا می‌خواهـد که در قلبش یقین قرار دهـد. ما نمی‌توانیم بفهمیم که بیشتر از یقینی که داشته چه بوده و چه می‌خواسته است. شاید این

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۳

دعا مفهومش همان مفهومی باشد که برخی در تفسیر: «اهدنا الصِّراطَ الْمُسْتَقيم» گفته‌اند؛ مقصود طلب ثبات و بقا بر هدایت است و یا اینکه چون تمام نعمتها افاضه مقصود طلب ثبات و بقا بر هدایت است و یا اینکه چون تمام نعمتها افاضه و موهبت خداست و دوام و بقایش نیز به عنایت و افاضه حق است و باید فیض او متواتر و غیر منقطع برسد تا نعمتها باقی بماند و نعمت یقین و هدایت و ایمان و اخلاص نیز از همین نعمتهاست و امام مظلوم- علیه‌السـلام- بیشتر از هر کس ربط بقای خودش و نعم ظاهری و معنوی را به عنایت خدا درک فرموده بود و می‌دانست که اگر فیض او آنی قطع شود همه چیز ناچیز است.

از خدا یقین می‌خواهد و اقرار می‌کند که یقین او و همه نعمتهایی که دارد بقایش در هر آن به بخشش او و عطای او نیاز دارد.

ای بود تو سرمایه و سود همه کس‌و ای ظلّ وجود تو وجود همه کس

گر فیض تو یک لحظه ز عالم خیزدمعلوم شود بود و نبود همه کس

امّـا اصـل یقیـن بایـد دانست کـه یقیـن از مقامـات صـدّیقین، مقربیـن و متقیـن اسـت کـه از جملـه در خطبـه همـامیّه امیرالمـؤمنین- علیه‌السلام- در وصف متّقین و یقین آنها می‌فرماید:

«فَهُمْ وَالجَنَّهُٔ كَمَنْ قَدرَاها فَهُمْ فيها مُنَعَّمونَ وَ هُمْ وَالنّارُ كَمَنْ قَدْ

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۴

رَاها فَهُمْ فيها مُعَذَّبُونَ».[۷۶]

در کتاب شریف کافی از حضرت صادق- علیه‌السلام- روایت است که:

«انّ رَسُولَ اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم صلّی بالناسِ الصُّبح فنظر الی شابٍّ فی المسجد ... فَقالَ لَهُ رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه وآله وسلم:

کیفَ اصْبَحْتَ یا فُلان؟ قالَ اصْبَحَت یا رَسُولَ اللَّه مُوقناً».[۷۷] «حضرت صادق علیه السلام- می‌فرماید: پیغمبر خدا- صلّی اللَّه علیه وآله وسلّم- نماز صبحی را با مردم بجا آورد، نگاه به جوانی که در مسجد بود کرد که سرش پائین می‌افتاد و رنگش زرد و تنش لاغر و چشمهایش به گودی فرو رفته بود. پیغمبر خدا- صلّی اللَّه وآله وسلّم- از او پرسید: «چگونه و به چه حالت صبح کردی؟». «به عرض رساند:

صبح کردم ای رسول خدا! در حال یقین».

پیغمبر- صلّی اللَّه علیه وآله- از سخن او در شگفت شد فرمود:

برای هر یقینی حقیقتی است حقیقت یقین تو چیست؟

عرض کرد: یقین من ای رسول خدا! همان حقیقتی است که مرا محزون اندوهناک نموده و بیداری شب و تشنگی روزهای گرم (روزه‌داری) به من بخشیده و در اثر آن نفسم از دنیا و آنچه در آن است منصرف گشته تا حدّی که گویی نظر می کنم به عرش

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۵

پروردگارم که برای حساب نصب شده است و خلایق برای حساب محشور شده و من در میان ایشان هستم.

و گویا نظر می کنم به سوی اهل بهشت که از نعمت بهشت بهره‌مندند و با هم تعارف و شناسایی دارند و بر تختها تکیه زنده‌اند.

و گویا نگاه می کنم به سوی اهل آتش که در آن معذبند و فریاد و ناله می کنند.

و گویا الآن می‌شنوم صدای آتش را و آهنگ آن در گوشم طنین انداخته است.

پیغمبر خدا- صلّی اللَّه علیه وآله- به اصحاب فرمود:

«هذا عَبْدٌ نَوّر اللَّه قَلْبَهُ بالایمان»

«این بنده‌ای است که منور و روشن کرده است خداوند دلش را به ایمان».

و به جوان فرمود:

«الزم ما انت علیه»

«ملازم باش آنچه را برآنی (بر این حال و بر این یقین و ایمان ثابت استوار و پایدار باش)».

جوان عرض کرد:

«ادع اللَّه لی یا رسول اللَّه ان ارزق الشهادهٔ معک»

«بخوان خدا را برای من که شهادت با تو روزیم شود».

پیغمبر اکرم- صلّی‌اللَّه علیه وآله وسلم- برای او دعا کرد و زمانی

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۶

نگذشت که در غزوه‌ای در التزام رکاب آن حضرت به جهاد رفت و بعد از نه نفر شهید شد و او دهمین شهید بود».

از امثال روایت فوق و خبر مروی از امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- که فرمود:

«لَوْ کَشَفَ الغِطاء مَا ازْدَدْتُ یَقیناً».[۷۸]

معلوم می‌شود که یقین کاملترین مراتب ایمان و باور و اعتقاد به خدا و سایر عقاید حقه است به طوری که هیچگونه شائبه احتمال خلاف در آن نرود و آدمی را در پرهیز از گناه و گریز از معصیت چنان بسازد و بگریزاند که شخص گریزان از هزاران درنده‌های آدمخوار که همه را با لحس و با چشم در دنبال خود می‌بیند، از آنها می گریزد و در مقام اطاعت و عمل به فرایض و واجباب چنان

شتاب واستقبال داشته باشد که اشخاص عاشق دنیا در پی منافع و فوایدی که آن را محقق الحصول می‌دانند، می‌شتابند.

بلکه اثر ایمان به خداوند و روز جزا در واداری انسان به کار نیک و خیر، و بازداری از کار بد و شر، به مراتب باید بیشتر از این باشد.

و خلاصه آنکه: مراتب فضیلت افراد به حسب درجات یقین آنهاست و اجر و ثواب بر اعمال نیز بر حسب همان اختلاف مراتب یقین اشخاص است، چنانچه از امیرالمؤمنین- علیه‌السلام-

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۷

منقول است که:

«وَقَدْ سَمِعَ عَلَیهِ السّلامُ رَجُلًا مِنَ الْحَروُرِیَّةِ یَتَهَجَّدُ وَ یَقْرأُ فَقالَ: نَوْمٌ عَلی یَقینٍ خَیرٌ مِن صَلاهٔ فی شَکٍّ».[۷۹] «امام علیه السلام- شنید که مردی از حروریّه (خوارج نهروان که اجتماع آنان برای مخالفت با امیرالمؤمنین در صحرای حَروَراء نزدیک کوفه بوده است) نماز شب می‌گذارد و قرآن می‌خواند، پس آن حضرت (درباره سود نداشتن عبادت، بی‌شناسایی امام زمان) فرمود: خوابی که با یقین و باور (به امام زمان و خلیفه بر حق) باشد بهتر است از نمازگزاردن با شک و تردید (زیرا مبدأ تعلیم عبادات و کیفیّت و چگونگی آنها و یکی از ارکان دین امام وقت است و کسی که در او تردید داشته باشد نمازگزاردن و قرآن خواندنش درست نیست)».

و اما نکته این که امام حسین- علیه‌السلام- عرض می‌کند: «خدایا! یقین را در قلب من قرار بده» با اینکه معلوم است مکان یقین، قلب و غیب باطن انسان است، شاید منظور حضرت این باشد که از آنها نباشم که به زبان ادّعای یقین کنم ولی در قلبم یقین نداشته باشم و مصداق این آیه باشم:

«وَیَقُولُونَ بِالْسِنَتِهِمْ ما لَیسَ فی قُلُوبِهِم»

چون در مقام ادّعا بسیاری خود را صاحب این صفات

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۸

می‌دانند! ولی در موقع عمل و امتحان خلاف ادعایشان ظاهر می‌شود.

چنانکه در «جنگ احد» بسیاری از مشاهیر صحابه که خود را به پیغمبر، نزدیک معرفی می‌کردند و خود را اسلام‌خواه می‌شمردند، از ترس جان پا به فرار نهاده و رسول خدا را تنها گذاشته و از آن مهلکه گریختند! از جمله آنها «عثمان» بود که با جماعتی تا اعوص (مکانی است نزدیک مدینه) گریختند و سه روز در آنجا اقامت و استراحت کردند! سپس نزد رسول خدا- صلّی اللّه علیه وآله- بازگشتند و مورد عتاب لطیف و بزرگوارانه صاحب خلق عظیم قرار گرفتند که به آنها فرمود:

«لقد فیها عریضهٔ».[۸۰]

امّا علی بن ابی طالب- علیه‌السلام- و تنی چند از صحابه باقی ماندند و از وجود مقدّس پیغمبر- صلّی اللّه علیه وآله- دفاع کردند و چندین زخم کاری نیز برداشتند مع ذلک دلیرانه ایستادگی کردند به طوری که- بر حسب روایات- حتی جبرئیل از مواسات علی- علیه‌السلام- با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تعجب کرد و گفت:

«یا رسول اللّه! هذه المواساهٔ».

پیغمبر- صلّی اللّه علیه وآله- فرمود:

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۹

«انَّهُ مِنّی وَانا مِنهُ»:

جبرئیل گفت:

«وَانَا مِنْکُما».

در همین موقع این اشعار و اعلام شنیده شد:

«لاسَیفْ الّا ذُوالفقار ولا فتی الّا عَلی».[۸۱]

در واقعه جانسوز و جانکاه کربلا سرّ این جهت یعنی مطابق بودن زبان با قلب چنان تجلّی کرد که واقعاً عقول را متحیر ساخته است. یقین شخص سیدالشهداء- علیه‌السلام- همان بود که از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا و تا هنگام شهادت بر سر مبنا و عقیده‌ای که داشت ایستاد و با آن همه مصائب جانکاه که هریک برای آنکه بزرگترین شجاعان و مردان مرد را از پا درآورد و تسلیم خواسته دشمن نماید کافی بود، تسلیم نگشت و از قبول پیشنهاد آن مردم بی‌ایمان، امتناع ورزید، چون بدرستی، حقانیّت و حقیقت راهی که خود می‌رفت و بطلان راه دشمنان، یقین داشت.

یقینِ فرزندان، برادران و برادرزادگان آن حضرت و سایر اهل بیت- علیهم‌السلام- و اصحاب و انصار، هر یک داستانی از یقین کامل است.

همه آنها می‌توانستند از آن مهلکه و از آن معرکه بلاخیز و

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۰

پروحشت، با کسب اجازه و اذن شخص امام- علیه‌السلام- خود را خلاص نمایند و بهانه‌های بسیار بگویند و عذرهای فراوان بسازند خصوصاً که با اذن آن حضرت باشد. اما آن مردان خدا و اولیاءاللَّه با این که امام- علیه‌السلام- به آنها اذن داد و بیعت خود را از آنها برداشت، آن مواضع پرخوف و خطر را که شهادت در آن قطعی و مسلم بود- آن هم پس از آن ابتلاآت شدید- برگزیدند.

مسلم بن عوسجهٔ در ضمن پاسخی که به امام- علیه‌السلام- و زبان حال همه آن مردان خدا بود، گفت:

«... واللَّه لوعلمت انی اقتل قم احیی ثم اقتل ثم احرق ثم اذری یفعل ذلک بی سبعین مرهٔ مافارقتک حتی القی حمامی دونک و کیف لاافعل ذلک و انما هی قتله واحدهٔ ثم هی الکرامهٔ العظمی التی لاانقضاء لها ابداً»[۸۲].

«به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می‌شوم و پس از آن زنده می‌گردم، و سپس کشته می‌شوم، پس سوزانیده می‌شوم و خاکسترم پراکنده و باد داده می‌شود و هفتاد مرتبه با من این‌گونه معامله می‌شود، از تو جدا نمی‌شوم تا در راه تو جان ببازم و به سعادت نایل شوم. و چرا جان در راه تو ندهم و حال آنکه تنها یک کشته شدن است و پس از آن کرامت بزرگتری است که هرگز برای آن پایانی نیست».

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۱

«زهیر بن قین» گفت:

«واللَّه لوددت انی قتلت ثم انشرت ثم قتلت حتی اقتل هکذا الف مرّهٔ و ان اللَّه جل و عز یدفع بذلک القتل عن نفسک و عن انفس هؤلاء الفتیان من اهل بیتک».[۸۳] «به خدا سوگند دوست دارم کشته شوم و پس از آن زنده شوم و سپس کشته شوم تا هزار نوبت، و خدای عزوجل به این جانبازی من، قتل را از تو و از این جوانان اهل بیت بردارد».

و همین‌طور یاران آن جناب و آن خداوندان بصیرت، معرفت و ایمان، سخنانی بمانند این سخنان به عرض فرزند پیغمبر- صلّی اللَّه علیه وآله- رساندند و گفتند:

«واللَّه لانفارقک ولکن انفسنا لک الفدآء نقیک بنحورنا و جباهنا وایدینا فاذا نحن قتلنا کنا و فینا و قضینا[۸۴] ما علینا».[۸۵]

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۲

خلوص در عمل (اخلاص)

از جمله خواسته‌هایی که در این دعا خواسته شده است «اخلاص در عمل» است که مرتبه‌ای فوق مرتبه یقین یا اعلی مرتبه یقین است.[۸۶] بدیهی است این مرتبه، مرتبه خلوص مطلق و پاک از

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۳

هر شائبه ریا و دواعی دیگر است وگرنه اخلاص در عمل نیز مراتب و درجاتی دارد مثل یقین و ایمان.

وبالاترین مرتبه همان است که در عمل، فقط و فقط قصدش خدا و حبّ خدا و رضای خدا و قرب به او باشد و داعیش نه بهشت و رضوان، نعیم و ثواب، حور و غلمان و نه تحصیل امان از آتش و عذاب جهنم و نیران باشد که:

صحبت حور نخواهم که بود عین قصوربا خیال تو اگر بادگری پردازم

چنانکه از حضرت صادق- علیه‌السلام- منقول است که:

«العبادهٔ عَلی ثَلاثَهٔ: قَومٌ عَبَدوا اللَّه عَزَّوَجَلَّ خَوْفَاً فَتِلْکَ عِبادَهُٔ العبید وقَومٌ عَبَدُوااللَّه تَبارَکَ وَتَعالی طَلَبَ الثوابِ فَتِلکَ عبادَهٔ الاجراء

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۴

وَقَومٌ عَبَدُوااللَّه عَزَّوَجَل حُبّاً لَهُ فَتِلکَ عبادهٔ الاحرار، وَهیَ افْضَلُ الْعِبادَهٔ»[۸۷].

«امام صادق علیه‌السلام- فرمود: عبادت کنندگان سه دسته‌اند: ۱- گروهی که خدای عزوجل را از ترس عبادت کنند و این، عبادت بردگانست. ۲- مردمی که خدای تبارک و تعالی را به طمع ثواب عبادت کنند و این، عبادت مزدورانست. ۳- دسته‌ای که خدای عزوجل را برای دوستیش عبادت کنند و این، عبادت آزادگان و بهترین عبادتست».

بدیهی است در هر سه این مرتبه، عبادت واجد مرتبه صحت است و از شرک در عبادت که منهی عنه است و در قرآن کریم می‌فرماید:

«فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاء رَبِّهِ فَلیَعْمَلْ عَمَلًا صالحاً وَلا یشرِکْ بِعِبادَهِٔ رَبِّهِ احداً»[۸۸].

ولی خلوص اکمل، همان خلوص عبادتِ احرار و آزادگان و اهل معرفت است که از خدا غیر او را نمی‌خواهند و جز قرب به او در هر حال و هرکجا باشند نمی‌طلبند و به مضمون این اشعار

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۵

زبانشان مترنم است:

ای آنکه لاف می‌زنی از دل که عاشق استطوبی لک از زبان تو بادل موافق است

غلمان و حور کی طلبد مرد حق شناس‌شهوت پرست کی بود آنکس که عاشق است

یا می‌گویند:

خلاف طریقت بود کاولیاتمنّا کنند از خدا جز خدا

چه از دوست چشمت به احسان اوستتو در بند خویشی نه در بند دوست

در این مرتبه سیر و صعود انسان به جایی می‌رسد که خود را در حال و مقامی می‌بیند که فارغ از تفکّر در عذاب و عقاب یا جزاء و ثواب می‌شود و می‌گوید:

مکن هرگز تمنای بهشت اندیشه دوزخاگر مطلب رضای اوست خواه اینجا و خواه آنجا

در این مشهد شخص عارف (نه صوفی نه عارف، حقه‌باز، مسلک ساز و سلسله باز) هیچ جا و مکانی را دور از خدا نمی‌بیند و مکانی که خدا را در آن نبیند نمی‌یابد تا در عذاب او که در حال بُعد و دوری از او و حرمان از رؤیت جلال و جمال او حاصل می‌شود،

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۶

فکر کند و چه سزاوار است که: در اینجا یادی از یکی از بانوان عارفه یعنی مادر مهربانم «فاطمه خانم» دختر مرحوم آیت‌اللّه «آخوند ملاـ محمد علی گلپایگانی» به عنوان ادای بعض حقوق و انواع تربیت جسمی و خصوصاً روحی او بنمایم، او که هرگز گریه‌های سوزناکش را در هنگام خواندن دعای کمیل و ابوحمزه، زیارت عاشورا و غیره و هنگام قرائت بهترین اشعار پندآموز و سازنده و مناجات با خدا فراموش نمی‌کنم. از جمله اشعاری که در آن حالات بسیار عالیِ توجه به خدا، می‌خواند این دو شعر بود:

گفتی که تو را عذاب خواهم فرمودمن در عجبم که در کجا خواهد بود

آنجا که تویی عذاب نبود آنجاوآنجا که تو نیستی کجا خواهد بود

بدیهی است آنجا که خدا به معیّت علم و قدرت کامله خود هست همه جا و هر مکان و با هرکس است و از این نظر هیچ جایی که او نباشد نیست. و آنجا که خدا به معیّت الطاف خاصّه و توفیق خود و ظهور اسماء و صفات خود حاضر است و رحمت و لطفش شامل است، قلوب خداشناسان و کسانی است که از او یاد می‌نمایند که:

«لا یسعنی ارضی ولاسمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن».

و نیز در حدیث قدسی است:

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۷

«انا جلیس من ذکرنی»[۸۹].

و آنجا که خدا به این معیّت با انسان نیست، قلبهای غافل از یاد او و حالات شیطانی دور از او و اماکن این چنینی است.

مراتب خلوص

اما مراتب خلوص، اول مرتبه آن این است که: عمل از ریا و نمایاندن آن به غیر و به جهت کسب معروفیت نزد مردم و جلب محبوبیت نزد غیر خدا، خالص و پاک باشد، اگر به مقدار کم هم ریا در عمل وارد شود عمل را بی‌اثر، هباءً منثوراً و باطل می‌نماید. البته پاک کردن و خالص ساختن عمل از ریا اگرچه به ظاهر ساده و آسان است ولی در واقع دشوار و کار مخلصین و موحدین است.

از حضرت رسول‌اکرم- صلّی‌اللّه علیه وآله وسلّم- روایت شده است که:

«ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا: وما الشرک الاصغریا رسول اللّه؟ قال: الریاء»[۹۰].

«خوفناکترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم شرک کوچکتر است.

عرض کردند: شرک کوچکتر چیست؟ فرمود: ریا».

و در حدیث دیگری از آن حضرت روایت شده است که

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۸

فرمود:

«الشرک فی الناس اخفی من دبیب النمل علی المسح الأسود فی اللیلهٔ المظلمهٔ»[۹۱].

«شرک در امت من پنهانتر است از جنبش و حرکت مورچه بر پلاس سیاه در شب تاریک».

و باز در روایت دیگر می‌خوانیم:

«الشرک فی امتی اخفی من دبیب النمل علی الصفا»[۹۲].

«شرک مخفی‌تر است در امت من از جنبش مورچه بر سنگ صاف».

و اگر چه ظاهر خبر، مطلق شرک است که حتی شامل اطاعتهای کورکورانه از مستکبران، اقویا، اطاعتهای حزبی، برنامه‌ها، قوانین غیر الهی، نظامات مصنوعه بشری و خضوع در برابر ارباب مناصب و مقامات و حتی صاحبان مقامات مذهبی که حاکی از تملق و چاپلوسی است، می‌شود.

در کتاب شریف کافی روایت است از حضرت صادق- علیه السلام- که فرمود:

«اگر قومی عبادت کنند خدای واحد بی‌شریک را و نماز بجا آورند و زکات بدهند و حج خانه خدا را انجام دهند و ماه رمضان را

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۹

روزه بگیرند، پس بگویند از برای کاری که برای خدا یا پیغمبر- صلّی اللّه علیه و آله وسلّم- آن را کرده باشند (یا دستوری که داده باشند) چرا خدایا پیغمبر خلاف آن عمل نکرده یا دستور نداده‌اند یا در دل خودشان چنین اعتراضی را بیابند، به همین اعتراض (و راضی نبودن به عمل و حکم خدا) مشرک می‌باشند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فلا وربک لایؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً ممّا قضیت ویسلموا تسلیماً» پس بر شما باد به تسلیم»[۹۳].

و این شرک در مراتب مخفیه شامل مثل تواضع برای اغنیا و سرمایه‌داران برای سرمایه‌داری و توانگری آنها هم می‌شود، چون هم شرک و هم اخلاص در عمل، مراتب و درجات متفاوت بسیاری دارد.

در حدیث است که:

«مَنْ اتی غنیاً فتواضع لِغناهُ ذَهَبَ ثُلثا دینه»

«هرکس برای مالدار و ثروتمندی برای ثروتش تواضع کند نصف ایمان یا دو ثلث ایمانش از بین می‌رود».

مع ذلک به ملاحظه اینکه ریا را شرک خفی می‌نامند محتمل

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۰

است مراد از شرک در این حدیث خصوص ریا باشد.

به هر حال روایات در مذمّت ریا، مستفیض بلکه متواتر است و علاوه بر بطلان عمل به واسطه ریا، عمل عبادی ریایی، حرام و از گناهان بزرگ است و غیر عبادی اگر چه حرام نباشد خلاف توحید موحدین کامل است و عمل اگر چه قصد ریا در آن مستقل نباشد و ضمیمه قصد قربت باشد مقبول نیست و ثواب و پاداش ندارد و ریایی است.

گنهکار اندیشه ناک از خدای‌به از پارسای عبادت نمای

کلید دَر دوزخ است آن نمازکه در چشم مردم گزاری دراز

تذکر لازم در اینجا این است که باید در مساله ریا و اخلاص در عمل به احکام فقهی نیز توجه نمود. مثلًا: همان‌طور که گفته شد ریا به هر شکل و به هر قدر در عبادت وارد شود آن عبادت را باطل می‌نماید و اگر عبادت دارای اجزایی است که بهم مرتبط هستند و مجموع آنها به عنوان مجموع مأمور به باشد، اگر در یک جزء کوچک آن اگرچه مدّ «وَلَاالضّالین» باشد، ریا وارد شود کل آن و اجزاء دیگر همه باطل می‌شود.

و اما ضمائم دیگر در نیت عبادت مانند نماز یا روزه یا ضمائم به اصطلاح راجحه است یا مباحه، ضمائم راجحه اعم از اینکه عبادیه باشد یا غیر عبادی در صورتی که به نفس عنوان نماز مثلًا

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۱

تعلق بگیرد مثل نماز ظهر در فلان زمان یا مکان، مثل مسجد در صورتی‌که به قصد امتثال هر دو امر انجام شود، صحیح و بی‌اشکال است بلکه قصد یکی از دو امر هم کافی است. مگر اینکه قصد امتثال امر به حقیقت مأمور به مثل نماز ظهر، مقید به وقوع آن در زمان یا مکان خاص که راجح است باشد که تحقق امتثال و حصول قربت به این نحو که مقید به امتثال امر در ضمن جزء خاص

است، محل اشکال است.

و اما اگر به نفس عنوان نماز تعلق نداشته باشد و نماز فرضاً منطبق هر دو عنوان باشد؛ اگر نیت آن تابع نیت نماز نباشد و مستقلًا یا با اشتراک با نماز ملحوظ شده باشد به طوری که جزء داعی باشد و نماز به طور مستقل داعویت نداشته باشد، در این صورت نیز تحقق امتثال امرِ نماز، محل اشکال است بلکه امتثال حاصل نمی‌شود.

و اما ضمائم مباحه فقط، وجود آنها در نیت و خلوص شرعی و فقهی آن در صورتی مضر نیست که تابع صِرف نیت عبادت باشد.

این اجمالی از احکام فقهی نیت عبادت است که البته تفصیل و بحث در فروع آن را باید در فقه بیان نمود و در اینجا فقط مجرد اشاره بود نه بحث و نه تحقیق و تفصیل.

به هر صورت در مساله خلوص نیست، سخن بسیار است و

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۲

حصول مراتب عالیه آن صعب و دشوار است و برای هر کسی حاصل نمی‌شود، چنانکه معروف است یک نفر از اهل عبادت و مواظب نماز جماعت که همیشه برای اینکه حضور در صف اول، ثوابش از سایر صفوف بیشتر است در صف اول حاضر بود اتفاقاً یک مرتبه موفق نشد و در یکی از صفوف دیگر ایستاد و حس کرد که ناراحت است و فکر کرد شاید این ناراحتی او از جهت فوق ثواب شرکت در صف اول نباشد بلکه برای این باشد که حضور در صف اول را به طور ناخودآگاه امتیاز ظاهری و تقدم بر دیگران می‌شمرده و نیّتش در این مواظبت چندساله خالص نبوده است از این جهت قضای همه آن نمازها را بجا آورد.[۹۴] البته این حکایتی است امّا به هر حال باید شخص در مقام رسیدن به خلوص نیت بسیار دقیق باشد و همیشه خود را متهم بداند و بداند که اخلاص در عمل- خصوص اگر در همه اعمال باشد- به این آسانیها حاصل نمی‌شود، مراقبه و مشارطه لازم است.

اینکه در حدیث است:

«من اخلص للّٰه اربعین یوماً فجّر اللّٰه ینابیع الحکمهٔ من قلبه علی لسانه».

اگر چه به ظاهر سهل و آسان جلوه می‌کند ولی اهل تقوا و

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۳

ریاضت، خودساختگان و کاملین در اخلاق می‌دانند که چهل صباح خلوص للّٰه‌و کنار گذاشتن دواعی و انگیزه‌های غیرخدایی چقدر دشوار است حتی یک ۲۴ ساعت آن هم دشوار است.

وقتی چهل بامداد یا چهل شبانه روز اخلاص در عمل این اثر بزرگ و عمده را داشته باشد، چهل سال و همه عمر چه آثار بزرگ و ثمرات مهمی را خواهد داشت، خدا می‌داند.

ثواب اعمال نیز بر حسب خلوص نیات مختلف می‌شود؛ ممکن است در اثر خلوص نیت یک عمل کوچکِ شخصی از جهت ثواب از عمل به ظاهر بسیار بزرگ دیگری اجر و ثوابش بیشتر باشد و یک دینار انفاق از یک نفر، از یک میلیون دینار انفاق دیگری مقبولتر باشد.

و چنانکه بعضی گفته‌اند: (والعهدهٔ علی قائله) در اثر اینکه امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- انگشترش را فی سبیل‌اللّٰه در حال رکوع به سائل داد و این آیه، نازل شد:

«انَّما وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ امَنُواالَّذینَ یُقیمونَ الصَّلوهَٔ وَیؤتُونَ الزَّکاهَٔ وَهُم راکِعُون»[۹۵].

بعضی به طمع این که آیه در شأن او نازل شود هفتاد انگشتر به

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۴

سائل دادند!

بـدیهی است این انفاق به قصد اینکه از او قدردانی شود و آیه در شأنش نازل شود، خالی از خلوص بود اگر به جای هفتاد، هفتصـد و هفتصد میلیون انگشتر به سائل می‌داد هیچ آیه‌ای و کلمه‌ای و حتی حرفی نازل نمی‌شد.

باید از علی آموخت اخلاص عمل، انفاق علی برای خدا بود نه به قصد اینکه پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- یا کس دیگر از او تقدیر نماید یا خدا در شأن او آیه‌ای نازل کند.

او با همه عظمتی که داشت خود و عمل خود را در درگاه خدا و در برابر نعمتهای الهی سزاوار تقدیر و تحسین نمی‌دانست. او از آن کسی اخلاص آموخته بود که به درگاه خدا با آن همه عبادت و اطاعت که خدا به او خطاب کرد:

«طه ما انزَلْنا عَلَیکَ الْقُرانَ لِتَشقی [۹۶].

عرض می‌کرد:

«ما عبدناک حق عبادتک».

و خلـوص نیـت برای او از همیـن معرفـت و چشـم نداشـتن بـه غیر خـدا و او را و فقـط او را از او خواسـتن و تمنّیا کردن و غیر او را نخواستن و تمنّا نکردن حاصل شده بود. لذا یک ضربت او در روز

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۵

خندق بهتر است از عبادت جن و انس یا همه امت تا روز قیامت.

البته وجوه محکم دیگر برای خیریّت و افضلیّت این ضـربت هست که مهمتر از همه همـان است که از کلام رسول خـدا- صـلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- در آن مبارزه علی- علیه‌السلام- و عمروبن عبدود استفاده می‌شود که فرمود:

«برزالایمان کله الی الشرک کله»[۹۷].

به هر وجه که این افضـلیت باشـد بـدیهی است که اخلاص امیرالمؤمنین- علیه‌السـلام- که رئیس المخلصـین و امام الموحدین اسـت کاملترین مراتب و اعلی درجه اخلاص است. او مخلصانه در وقتی که هیـچ طمع و خوفی در ایمان و ترک آن جز به خـدا و از خـدا نبود اوّل کسی بود که دعوت پیغمبر را اجابت کرد و اسلام آورد.

اگرچه این تعبیر تا حـدّی با این واقعیت که علی- علیه‌السـلام- قبل از بعثت و در عوالم قبل از این عالم ایمان به خـدا و رسول خدا- صلّی اللَّه علیه وآله وسلّم- داشت نارساست.

و هم با این حقیقت که در روایات صحیحه معتبره وارد است از آن حضرت که:

«من تنها هفت سال قبل از همه با پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- نماز می‌خواندم».

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۶

و هم بـا این واقعیت که ظـاهر در این است که صـدای وحی را اگر چه مخاطب آن پیغمبر- صـلّی اللَّه علیه و آله وسـلّم- بوده اسـت ولی آن حضرت نیز می‌شنیده که فرمود:

«انّکَ تَسْمَعُ ما اسمَعُ وتَری ما اری الّا انَّکَ لَسْتَ بِنَبِیٍّ»[۹۸].

تمام مشاهد و مواقف امیرالمؤمنین- علیه‌السـلام- در عصـر پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- و پس از ارتحال آن حضرت به رفیق اعلی، مشاهد اخلاص و صدق ایمان به خداوند متعال است.

مشاهد اهل بیت و ائمه طاهرین- علیهم‌السلام- هر یک اخلاص آنها را در راه خدا نشان می‌دهد.

دعاها و حالات مختلف آنها همه نشانگر حقیقتی است که در این آیه کریمه آمده است:

«قُلْ انَّ صَلاتی ونُسُکی ومَحْیایَ ومَماتی للَّهِ رَبِّ العالَمین»[۹۹].

یکی از مظاهر بارز این اخلاص، حضور بی‌قید و شـرط سیدالشـهداء- علیه‌السلام- برای درک فیض شهادت است. بدیهی است اگر

انسان در راه مقصد، هدف و محبوبش دل به مرگ قطعی و شهادت حتمی نهاد و به پای خود با امکان حفظ حیات از مرگ استقبال نمود، عالیترین علامت بارز خلوص را نشان داده است

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۷

امام حسین- علیه‌السلام- و یاران و اصحابش همه آگاهانه تن به مرگ داده و از آن با کمال قدرت روح و توکّل بر خدا استقبال نمودند.

آن بزرگواران که خود حسین- علیه‌السلام- می‌فرماید: «اصحابی نیکوکارتر و با وفاتر از اصحاب خود نمی‌شناسم»[۱۰۰] در امر شهادت بر یکدیگر سبقت می‌جستند و بعض آنها به توفیق ادراک شهادت نایل می‌شدند، دیگران را به شهادت در راه حسین- علیه‌السلام- وصیت می‌نمودند. این شعر منسوب به امام- علیه‌السلام- است و اگر از آن حضرت هم نباشد مضمونش زبان حال آن حضرت است که می‌فرماید:

ترکت الناس طرافی هواکاوایتمت العیال لکی اراکا

ولو قطعتنی فی الحب اربالما حن الفؤاد الی سواکا

***

گر نوازی چه سعادت به از این خواهم یافت‌ورکشی زارچه دولت به ازینم باشد

شمع قهر ارتو زنی قوّت روحم گرددجام زهر ار تو دهی قوت روانم باشد

و چه نیکوست این اشعار در وصف اصحاب آن حضرت:

قوم اذا نودوا لدفع ملمهٔوالقوم بین مدعس ومکردس

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۸

لیسبوا القلوب علی الدروع واقبلوایتهافتون علی ذهاب الانفس

و حقیر عرض کرده‌ام:

حسین ای همایون همای سعادت‌حسین ای شه ملک صبر و شهامت

فروغی زنور تو خورشید رخشان‌زدریای جود تو کوثر حکایت

توئی نور چشمان زهرا و حیدرگل احمر بوستان رسالت

بپا از قیام تو شد پرچم دین‌نگون گشت اعلام کفر و ضلالت

رهانیدی اسلام از چنگ اعدافزودیش بر عزت و بر کرامت

جوان مردی و غیرت و همت توزناموس دین کرد الحق حمایت

الا ای ولیّ خدای یگانه‌خداوند اقلیم مجد و جلالت

فدا کردی اندر ره دین و قرآن‌جوانان و یاران بکوی شهادت

گذشتی هم از اصغر و هم زاکبرزعبّاس آن درّ بحر شجاعت

زیاران نامی و صحب گرامی‌شهیدان شمشیر اهل شقاوت

همه عاشقان وفا و حقیقت‌همه رهروان طریق ولایت

همه دشمن ظلم و طغیان و عدوان‌همه پیشتازان راه دیانت

شعار همه بود اللّه اکبرمرام همه قطع نخل غوایت

بنازم به آن همت عالی توبه آن صبر و ایمان و آن استقامت

تو اعلام کردی به آزاد مردان‌که مرگ است یا سربلندی سعادت

به لطف تو دارند چشم شفاعت‌عصات محبّان به روز قیامت

فدای سر انور بی تن توکه بر نیزه می‌کرد قرآن تلاوت

به قربان آن کودک شیرخوارت‌که تیر ستم کرد او را سقایت

ایا مالک ملک حسن و معالی‌ایا معدن جود و فیض و سخاوت

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۹

از این وضع دوران و از شدت دهرمرا هست بر درگهت بس شکایت

سخن در جناب تو سربسته گویم‌که ابلغ بود از سراحت کنایت

به «لطفی» ببخشی اگر هر دو عالم‌نباشد شگفت ای محیط کرامت

نباشد مرا بیم از نار دوزخ‌ببینی به من گر به چشم عنایت

السلام علی الحسین و علی علی‌بن الحسین و علی‌اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین و رحمهٔ‌اللّٰه و برکاته.

توجه به یک نکته مهمّ:

از جمله اموری که در باب خلوص نیت توجه به آن لازم است این است که: خلوص نیت در انجام عبادات و هر کار و عملی که مقصود شخص از آن، رضای خدا و تقرّب به درگاه او باشد. با قصد فواید غیر قربی و نتایج مادی و دنیوی آن حاصل نمی‌شود؛ یعنی اگر مثلًا روزه را فقط به قصد فواید صحّی و بهداشتی آن بگیرد یا این قصد ضمیمه قصد للّه و قربت باشد، عمل صحیح نیست. البته بسیاری از احکام دارای این گونه حکمتها و فواید دنیوی، جسمی و مادّی هستند و در شرع حکمی که متضمن جلب مصلحت یا دفع مفسده‌ای نباشد وجود ندارد ولی در بجا آوردن عمل اگر شخص بخواهد مأجور و مقرب شود باید به قصد اطاعت و امتثال امر خداوند متعال آنها را بجا آورد. لذا در مشهد اطاعت و فرمانبری مولای همه کاینات، بنده واقعی از فلسفه، فایده و حکمت و دستور

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۰

مولا نمی‌پرسد و به آن کاری ندارد.

دانستن فلسفه و حکمت، فایده علمی دارد و برای قوت ایمان و عقیده به احکام شرع و مزید معرفت و یقین سودمند است، اما شرط عبودیت و بندگی در مقام فرمانبری و اطاعت امر، پرسش از غرض مولا- و حکمت عمل نیست؛ زیرا با اخلاص و کمال بندگی منافات دارد. در اینجا تسلیم و انقیاد هرچه بیشتر باشد عمل کاملتر و نشانه مرتبه عبودیت برتر است.

همانطور که حضرت ابراهیم- علیه‌السلام- وقتی به فرزندنش امر خدا را به «ذبح» او ابلاغ کرد او بدون درنگ گفت:

«یا ابَتِ افْعَلْ ماتؤمَر»[۱۰۱]

نپرسید فلسفه، حکمت و مصلحت ذبح من چیست، بلکه بی چون وچرا گفت: ای پدر! آنچه را به آن مأمور شده‌ای انجام بده.

و یکی از امتیازات مهم ایمانی امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- بر دیگران از صحابه همین است که آن حضرت در برابر اوامر و دستورات پیغمبر- صلّی اللّٰه علیه و آله وسلّم- تسلیم محض بود و عرض وجود نمی‌کرد و فرمان را بی‌چون و چرا اجرا می‌کرد. در حالی که بعضی در اعمال سلیقه و رأی شخصی و عرض وجود خود تا حد اعتراض و ردّ دستور پیغمبر- صلّی اللّٰه علیه و آله وسلّم- به

جسارت،

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۱

خلاف ادب و عدم تسلیم، می‌ایستادند.

علی- علیه‌السلام- محو حقیقت، معنویت، کمال علم و عمل و شخصیت والای رسول اکرم- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- بود و به: «و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إنْ هَوَ الّا وَحْیٌ یوحی [۱۰۲] مؤمن واقعی بود و عالیترین مرتبه خلوص را دارا بود و شرایط بندگی ملتزم و متعهد بود.

بنده آن باشد که بند خویش نیست‌جز رضای خواجه‌اش درپیش نیست

گرببرد خواجه او را پا و دست‌دست دیگر آرد کاین نیز هست

نی زخدمت مزد خواهد نی عوض‌نه سبب جوید زامرش نه غرض

بقیه این بخش از دعا:

بقیه این بخش، دعا و درخواست نور، بینائی چشم، بصیرت، بینش در دین و بهره‌بخشی به اعضا و جوارح و امور دیگر است که شاید از مهمترین آنها بصیرت قلبی و بینش دل و آگاهی و روشنی ضمیر و باطن است که به توفیق الهی در اثر تفکر در آثار قدرت الهی، عبادت، اطاعت و توجه، قوت می‌گیرد؛ چون ریشه آن در فطرت آدمی هست و همان:

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۲

«فِطْرَةَ اللَّه الَّتی فَطَرَالنّاسَ عَلَیها»[۱۰۳]

اما این فطرت را باید با قبول هدایتهای عقل و شرع پرورش داد. با این بصیرت است که انسانهای کامل، باطن اشیایی را که با بصر حسی و چشم جسم می‌بیند مشاهده می‌کنند و وقتی دیگران همان ظاهر را می‌بینند آنها باطن و غیب این عالم را می‌بینند و نگاهشان عبرت است که از محسوس عبور کرده و به معقول می‌رسند، خدارا می‌شناسند و از آنچه می‌بینند پند و اندرز می‌گیرند.

چنانکه امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- می‌فرماید:

«انَّ اوْلیاء اللَّه هُمُ‌الذَّین نَظَرُوا الی باطِنِ الدُّنیا اذا نَظَرالنّاسُ الی ظاهِرها»[۱۰۴].

«دوستان خدا آنانند که به باطن (نیست شدن) دنیا بنگرند، هنگامی که مردم به ظاهر (زینت و آرایش) آن می‌نگرند.

این بصیرت اگر وسیع شود افق فکر و علوّ درجه انسان را بسیار پویا نموده و بالا می‌برد. بینایی حقیقی این است که با این بینش توؤم باشد والا انسان مصداق: این آیه می‌شود

«لَهُمْ اعْیُنٌ لایُبْصِرونَ بِها»

می‌بیند اما درک نمی‌کند مانند چهارپایی که وارد یک صحرای

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۳

علفزار و پراز یونجه شود که غیر از خوردن علف چیزی نمی‌فهمد و به چیزی نمی‌اندیشد، نه علف را می‌شناسد و نه تولید کننده آن و نه خواص علف و نه مضار آن را. غیر از خوردن، چیزی نمی‌فهمد نه علف او را موعظه می‌کند و نه باغ و سبزه‌زار، نه از آغاز آن چیزی می‌شناسد نه از انجام آن.

در قرآن کریم و احادیث، راجع به بینش بیداری ضمیر، آگاهی باطن و شعور، بسیار تذکر داده شده است. هرکس در این دنیا چشم بصیرتش کور باشد، در آن دنیا نیز کور محشور می‌شود، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

«و مَن کانَ فی هذِهِ اعْمی فَهُوَ فِی الاخِرَهْ اعْمی وَاضَلُّ سَبیلًا»[۱۰۵].

«هرکس در این دنیا کور باشد، در آخرت کور خواهد بود و از کور گمراهتر».

این کوری، کوری چشم جسم نیست؛ این کوری چشم قلب و دیده باطن است. و در آیه دیگر می‌فرماید:

«وَمَنْ اعْرَضَ عَنْ ذکری فَإنَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنکاً وَنَحشُرُهُ یَوْمَ الْقیامَةِ اعْمی قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنی اعْمی وَقَد کُنْتُ بَصیراً قالَ کَذلِکَ اتَتْک ایاتُنا فَنَسیتَها وَکَذلِکَ الْیَومَ تُنسی [۱۰۶].

«وهرکس از یاد من اعراض کند همانا (در دنیا) معیشتش تنگ شود و

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۴

روز قیامتش نابینا محشور کنیم. او در ان حال گوید: خدایا! چرا مرا نابینا محشور کردی و حال آنکه من (در دنیا بینا بودم). خدا به او فرماید: آری چون آیات ما برای هدایت تو آمد همه را به طاق فراموش و غفلت نهادی امروز هم تو را (ملائکه رحمت) فراموش (و بی بهره) خواهند کرد».

همچنین در این دعا درخواست می‌شود که شنوایی و بینایی را، مراد و وارث من قرار بده.

این دعا و حاجت در بعض دعاهای دیگر نیز هست و ظاهراً مقصود این باشد که عقل، بصیرت، درک و هوش مرا تا پایان کار از من نگیر که هوش و درک من تا پس از آنکه همه اعضا و قوایم را گرفتی باقی باشد؛ چون در این صورت تا پایان زندگی خود انسان بر خودش حاکم و صاحب اختیار است به عکس آن که اگر عقل و هوش او سلب شود، کارش به دست دیگران می‌افتد و زندگی، بدون نعمت عقل و هوش- اگر چه در نظام کل، دارای حکمتها و مصالحی است- خالی از سیر و سلوک معنوی و کسب اجر و ثواب و بی‌محتوا می‌شود.

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۵

بخش چهارم: ترس از غضب خداوند

اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۷

«اللهم لَکَ الْحَمدُ کَما خَلَقْتَنی فَجَعَلْتَنی سَمیعاً بَصیراً (الی قوله علیه‌السلام) لَکَ الْعُتْبی لَکَ العُتبی حَتّی تَرْضی قَبْلَ ذلِکَ».

گاه انسان در مطالب و خواسته‌هایی که از دیگران دارد برای ترغیب آنها به انجام تقاضای خودش یا به مناسبت حال و شأن آنها سوابق و روابط خوب فی‌مابین خود و آنها را یاد می‌کند؛ از تقاضاهایی که از آنها پذیرفته و از خدماتی که نسبت به آنها انجام داده و خلاصه حقوقی را که در بین آنها بوده و او رعایت می‌کرده است یادآور می‌شود. که در واقع می‌خواهد طرف هم، مقابله به مثل کند و احسان و خدمت او را تلافی نموده و به او احسان و نیکی بنماید.

البته تذکر احسانی که انسان به کسی می‌نماید اخلاقاً پسندیده نیست و از شائبه منّت‌گذاری، خودبینی و بزرگ شمردن احسان، خالی نیست و شرط ادب و اخلاق، فراموش کردن آن احسان و کم شمردن آن است. ولی گاهی در شرایطی مثل ترغیب طرف به قبول تقاضا، تذکر آن مناسب می‌شود.

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۸

و به عبارت دیگر: به قصد منّت و فخر بر طرف و تعظیم خود و تحقیر او و امثال این امور، یاد احسان و خدمت پسندیده نیست امّا به دواعی صحیح و مشروع، تذکر آن مانعی ندارد بلکه در بعض موارد راجح است. این برنامه‌ای است که بین افراد جریان دارد.

اما بین بنـده و خـدا، مخلوق و خالق؛ بنـده‌ای که سـراپا نیاز و احتیاج به خداونـد است و خدایی که در غنا و بی‌نیازی از همه کس و همه چیز، یگـانه و منفرد است و بی‌نیـازی ذاتی اوست، بنـده در موقف دعـا و مقـام طلب حاجـات و درخواست مطالب و مقاصـد و عرض نیاز از سوابق و روابط احسان خود به خـدا چه می‌توانـد بگویـد، بنـده فقیر بالذات است و کسـی که چیزی ندارد نمی‌تواند به کسـی چیزی بدهـد. معطی خـداست، رازق اوسـت، خـالق اوسـت، کریم و ذوی‌الاحسـان اوست، سـتار و غفـار اوست، علیم و عـالم اوست، رحیم و رحمان اوست، شافی اوست، محسن اوست. و خلاصه همه صفات کمالیه و اسماء الحسنی خاص ذات جلیل و جمال جمیل اوست.

سابقه بنـده با این خدای یگانه موصوف به همه صـفات خوب، متنعم بودن به نعمتهای او، مواهب، عطایا و بخششـهای اوست؛ نعمت خلق و هستی، نعمت بینایی و شـنوایی، نعمت اعتدال جسمی و روحی، نعمت عافیت، نعمت محافظت در بلایا، نعمت هدایت، نعمت توفیق نیکی، زیبایی و خوش‌اندامی، نعمت غذا و

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۹

آب و پوشاک، نعمت بی‌نیازی از غیر او، نعمت پوشـش بر خطاها و لغزشـها و هزاران هزار نعمتهای دیگر که معدودی از آنها را که نمونه‌ای از آنهاست در این دعا می‌خوانیم.

بیشتر بندگان، با خدا غیر از دریافت عطیات و گرفتن نعمتها و ادا نکردن حق شـکر آنها و ناسپاسـی کفرانی نعمت، سابقه‌ای ندارند. و اگرچه معرفت، خداشناسـی، عبـادت و شـکر نعمتهـای او هم از سوابق اوست امـا آنها هم نعمت او و بخشایش و عطای او حاصـل شده. و علاوه مثل سایر نعمتها خود بنده از آنها متنعّم و بهره‌مند می‌شود.

یـاد خـدا و معرفت خـدا آرامبخش روح و روان اوست بـا یاد خـدا و معرفت، از جهنم تحیّر و یأس و ناامیـدی نجات پیـدا می‌کنـد و زندگی و بهره‌گیری از آن هزارها و هزارها نعمتهای دیگر لذتبخش و با محتوا می‌شود.

حال، بنـده می‌خواهد در خانه خدا برود، با این فقری که ناتوانی و احتیاج و نیاز صـرف است می‌خواهد به مشـهد دعا برود و از خدا حاجت طلب کنـد و با غنای او فقر خود را بپوشانـد، همه وجودش حاجت است و سـراپایش مطلب و نیاز، از خـدا هم چیزی چنانکه گفته شد طلبکار نیست؛ نه زبان الزام دارد و نه می‌تواند امری را بر او الزام نماید.

آن بنده‌ای که معرفت به خدا دارد بجای یاد سوابق خود با خدا

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۰

که هرگز حقی بر خـدا ایجاد نمی‌کنـد و همانها سبب اثبات حقهای دیگر از او بر بنده می‌شوند، سوابق خدا را با خودش و نعمتهای خـدا را بر خودش یـاد می‌کنـد و خـدا را به اسماءالحسـنای او و اینکه ارحم‌الراحمین، قاضـی‌الحاجات، کافی‌المهمـات، سـریع‌الرضا، رزاق، لطیف، منعم، مفضل، مکرم، معطی و قـدیم‌الاحسان است، می‌خوانـد. و مثل کسـی که از کسـی طلبکار باشـد حوایج خود را می‌طلبـد. و مثل کسـی که شخصـی را ملزم به انجام کار و تعهدی نماید و شبیه آن از خدایی که منزّه از هرگونه الزام غیر بر اوست، حاجت می‌خواهد؛ چون صاحب این اسماو صفات فقط اوست و بنده‌اش راهی جز درِ خانه او و عرض حاجت به او ندارد و او هم بر حسـب همیـن اسـما و صـفات که از جمله اراده و قـدرت و اختیـار نامحـدود است، دعـای بنـده را می‌شـنود و به او نزدیـک است و نیازهایش را می‌داند و محال است که نشنود و نزدیک به بنده نباشد و از حال او با خبر نباشد.

بنـده بـا تمسـک به این اسـما و صـفات و آن سوابق نعمتهای خـدا بر او که درگذشـته و حال نسبت به او مبـذول بوده است از خـدا طلب‌خواهی می‌نمایـد و خـدا را مطلوب خود و همه می‌دانـد که همه طالب او هسـتند و غیر از او مطلوبی ندارنـد. او مطلوب بالذات همه است. چنـانکه کَرَم، احسـان، رحیمیّت، رحمـانیّت، منعمیّت و سـایر صـفات، ذاتی اوست و اگر صـفت فعل باشـد نیز به یکی از صفات

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۱

ذاتیّه او منتهی می‌شود.

بنابراین بنده خداشناس می‌داند که باید دست دعا به سوی او بردارد که کریم است، رحیم است، غفور است و ودود.

کَرَمش نامتناهی نعمتش بی‌پایان‌هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

و مستمسک او نیز همین است که خدا خودش را به این صفات معرفی فرموده تا بندگان او بخواهند و او به آنها عطا کند.

«وَقالَ رَبُّکُم ادْعُونی اسْتَجِبْ لَکُم انَّ الّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرینَ»[۱۰۷].

«و خدای شما فرمود که مرا (با خلوص دل) بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنانکه از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند زود با ذلّت و خواری در دوزخ شوند».

بدیهی است که خداوند خُلف وعده نمی‌فرماید و دعاکننده به همین تمسک در خانه او می‌رود و با یقین به اجابت، او را می‌خواند.

پس از این مقدمه نسبتاً طولانی شأن این بخش از دعای عرفه- که بر خدا به نعمتهایش تمسک می‌کند- معلوم می‌شود.

امام- علیه‌السلام- در این بخش از دعا، حمد وسپاس خدای را

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۲

بجا می‌آورد و بر اینکه: همچنانکه او را آفریده و نعمت بینایی و شنوایی به او عطا کرده و همچنانکه او را آفرید و خلقت او را مساوی و متناسب قرارداد و او را از راه رحمت به او مستوی‌الخلقه خلق کرد و حال آنکه از آفرینش او بی‌نیاز بود.

البته نعمت استواء خلقی و خُلقی یکی از نِعَم بزرگ خداست که از آیات بزرگ و دلیل بر علم، حکمت و استواری خلقت است و علم تناسب الاعضاء- که علم شیرین و لطیفی است- متکفل بیان این جهت و بیان کننده دقایق و نکات بسیار عجیب است.

بدیهی است با همه اطلاعی که بشر از تفصیلات تناسب اعضا و عنایتی که در آن به کار رفته پیدا کرده است ولی هنوز هم مجهولات بسیار و بسیار دارد. و مهمتر از این، مسأله ارتباط این اعضا با روح، روان و حقیقت انسانیت است.

و حاصل این است که: هرچه را انسان لازم داشته یا لازم بوده که به انسان عطا شود، عطا شده است. چنانکه سایر مخلوقات از حیوان و نبات و غیرهما همه در وجود خود کامل و تمام هستند و در آنها و در کل عالم، تناسب اعضا و تناسب اجزا مشهود است.

چنانکه در قرآن مجید از قول حضرت موسی- علیه‌السلام- نقل فرموده است که در پاسخ به سؤال فرعون از او که گفت:

«فَمَنْ رَبُّکُما یا مُوسی

«پروردگار شما کیست؟»

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۳

حضرت موسی- علیه‌السلام- جواب داد:

«رَبُّنا الَّذی اعْطی کُلَّ شَیء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی [۱۰۸].

«پروردگار ما کسی است که آفرینش هرچیز را عطا کرده و سپس او را هدایت نموده است (یا به هدایت تکوینی و یا به هدایت تکوینی و تشریعی)».

و چه نیکو و شیواست این اشعار توحیدی از مرحوم آیت‌اللّه والد- قدس سره- در بیان نظم و تناسب اعضای عالم:

خداوند قدیم فرد بیچون‌فرح بخشیده دلهای محزون

چنان داده نگارش این جهان راکه به هرگز نیاید زان گمان را

از او عالم شده انسان منظم‌که نه در او زیاد و نه در اوکم

تربیتهای ربوبی

امام شهید مانند اینکه مقدماتی و یا وجوهی برای اجابت دعاهایش ذکر کند، تربیتهای ربوبی را نسبت به خودش متذکر می‌شود: «ربِّ بِما بَرَاتَنی فَعَدَّلْتَ فِطرتی، رَبِّ بما انشَاْتَنی فَاحْسَنْتَ صُورتی، رَبِّ بما احْسنْتَ الَیَّ وَفی نَفسی عافِیَتَنی ربّ ...».

چه نیکو و پرواز دهنده روح و نشاطانگیز است این جمله‌ها

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۴

و چه لذتبخش ضمیر است خدا را به مثل این کلمات خواندن و ستودن.

حقیقت این است که ما هرگز از عهده شکر نعمت امامت، ولایت و هدایت ائمه- علیهم‌السلام- بر نخواهیم آمد؛ زیرا با این همه معارف که بخش بسیار گسترده آن در این دعا است. اگر به امامت آنها هدایت نمی‌شدیم هرگز به این معارف آشنا نمی‌گشتیم.

از رهگذر خاک سرکوی شما بودهر نافه که بر دست نسیم سحر افتاد

امام- علیه‌السلام- عرض می‌کند:

«پروردگارم! به سبب این که مرا ایجاد کردی و فطرتم را معتدل و راست قرار دادی.

پروردگارم! به سبب این که مرا از عدم به وجود آوردی و صورتم را نیکو ساختی.

پروردگارم! به این که به من احسان کردی و عافیت نفسانی عطا فرمودی.

پروردگارم! به این که مرا نگهداری کردی و توفیق دادی.

پروردگارم! به این که انعام کردی بر من پس مرا هدایت نمودی.

پروردگارم! به این که مرا برگزیدی و از هر خیر به من عطا فرمودی.

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۵

پروردگارم! به این که به من طعام دادی و سیرابم نمودی.

پروردگارم! به سبب این که مرا بی‌نیاز گردانیدی و ذخیره و سرمایه بخشیدی.

پروردگارم! به این که مرا یاری کردی و عزیز گردانیدی.

پروردگارم! به این که به من پوشش صافی (نرم و ملائم بودن بدن) پوشاندی و از صنع و ساخته‌های خودت که کافی است بر من آسان کردی».

پس از این خطابهای جمیل و عرفان آموز که هر یک غذای روح و مقوی عقل است و پس از بیان این امور و الطاف الهی واعتراف به نعمتهای او و ناچیزی خود که از اسباب استجابت دعاست، درخواستهای خود را ابتدا با درخواست صلوات بر محمد وآل محمد صلوات اللَّه علیهم اجمعین به عرض می‌رساند؛ زیرا صلوات بر محمد و آل محمد علیهم الصلاهٔ والسلام که دعایی مستجاب است و به بعض معانی آن دعا برای عامه بشر خصوص امت آن حضرت و شخص دعا کننده است، موجب مستجاب شدن سایر دعاهاست.

طبق صریح آیه کریمه:

«انَّ اللَّه وَ مَلائکَتَهُ یُصلُّون عَلی النَّبی یا ایُّها الَّذینَ امَنُوا صَلُّوا عَلَیهِ وَسَلِّموا تَسلیماً»[۱۰۹].

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۶

صلوات مأمور به است و وجوب فی الجمله آن و استحباب و رجحان مطلق و بسیار مؤکّد آن، ثابت و مسلّم است و فضایل و فواید آن بسیار است و احادیث شریفه از طریق شیعه و سنی بر آن ترغیب دارند و در کیفیّت آن بر صلوات بر «آل» نیز دستور فرموده‌اند و بدون صلوات بر پیغمبر و آل آن حضرت- علیهم‌السلام- در تشهد نماز، نماز ناقص و باطل است و حتّی از صلوات بر پیغمبر بدون صلوات بر آل، نهی شده است و متأسفانه اهل سنت بر خلاف روایات خودشان و دستور پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- سیره

خود را بر ترک صلوات بر آل قرار داده و در سخنان و نوشته‌ها «صلی اللّه علیه و سلم» بدون «وآله» می گویند (!) و با این روش و التزام زشت، دهن کجی به رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله وسلّم- می‌نمایند و از معاویه، بنی امیّه و نصّاب پیروی می کنند.

شما که می گویید اهل بیت- علیهم‌السلام- را دوست می‌دارید، دشمنی و عداوت ندارید و از آنها نیستید که می گفتند:

«سنی سنی نیست مگر آنکه کمی بغض اهل بیت را داشته باشد (!)».

چرا ملتزم به این شعارهای باطله و توهین‌آمیز به مقام رسالت و نبوت شده‌اید. چنانکه پس از قرائت قرآن مجید ملتزمند که:

«صدق اللّه العظیم» بگویند و از گفتن: «العلی» با این که در قرآن

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۷

مجید «الْعَلیُّ العظیمُ»[۱۱۰] است؛ چون نام علی- علیه‌السلام- هم علی است، ابا دارند.

و اگر این مردم که در اساس و باطنشان بغض اهل بیت- علیهم‌السلام- را دارند می‌توانستند، اصلًا «العلی» را از اسماءاللّه الحسنی حذف و ۲۱ از آیات را نیز از قرآن حذف می‌نمودند، آیاتی مثل:

«وَهُوَ العَلیُّ الْعَظیمَ»[۱۱۱].

«وَرَفَعْناهُ مَکاناً عَلیّاً»[۱۱۲].

«وَجَعَلنا لَهُمْ لِسانَ صِدقٍ عَلیّا»[۱۱۳].

«وَانَّهُ فی امِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلیٌّ حَکیمٌ»[۱۱۴].

اینها که مصرّ به حفظ این شعائر ضد اهل بیت و عترت طاهره- علیهم‌السلام- هستند باید توجه داشته باشند که پیغمبر- صلّی اللّه علیه و آله وسلّم- به علی- علیه‌السلام- فرموده است:

«لا یحبک الّا مؤمن ولا یبغضک الّا منافق»[۱۱۵].

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۸

و دیگر اینکه: شخصیتی مثل جابر انصاری از اصحاب پیغمبر- صلّی اللّه علیه و آله وسلّم- می گفت:

«ما کنّا نعرف المنافقین الّا ببغضهم علیاً[۱۱۶]»

ما نبودیم که منافقین را بشناسیم مگر به دشمنی ایشان با علی علیه‌السلام-.

همچنین به این مسأله که بعض اصحاب می گفتند:

«کنا بنور اولادنا فی زمان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

بحب علی».

باید توجه کنند که با این سیره‌ها و روشهای توهین‌آمیز و اصرار بر آن مسأله، طیب ولادت خود را باید بررسی نمایند.

به هر حال «صلوات» یکی از اذکار مهم است که فضیلت بسیار دارد و کتابها بالخصوص درباره آن و معنای صلوات از خدا بر آنها و صورتهای گوناگون از صلوات که مأثور است و از گفتار بزرگان و بلغا به نظم و نثر نوشته شده است.

در بخشهای بعد باز هم در این زمینه سخن را اعاده می‌دهیم، در اینجا غرض همین است که: صلوات بر پیغمبر و آل او- علیه‌السلام- ذکر و یاد خدا و رسول و اهل بیت- علیهم‌السلام- است و دعا برای آنها و درخواست صلوات برای آنها از خداست.

بنابر تحقیقی که ما داریم و به آن اشاره کردیم، در عین حال که

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۹

ادب، تعظیم و دعا موجب مزید ارتفاع درجات بلند آنهاست، دعا برای خود صلوات فرستنده و دیگران نیز هست چون هرچه بیشتر صلوات فرستاده شود مردم و خلق‌اللّه بیشتر به فیض می‌رسند، علاوه بر این جهات، موجب استجابت دعاهای دیگر است که پس از

صلوات خوانده می‌شود. چنانکه در روایات، قرب به این مضمون است که: «برای استجابت دعا متوسل به صلوات شوید و در اول، صلوات بفرستید؛ زیرا خداوند متعال کریمتر است و شأنش اجل از این است که دعای را مستجاب و دعای بعد از آن را مستجاب نفرماید»[۱۱۷].

باری پس از صلوات، دعا برای حوایج در این بخش شروع می‌شود؛ دعا برای طلب یاری بر سختیها و شداید روزگار، نجات از اهوال دنیا و اندوه‌های آخرت، کفایت شرّ ظالمین و کفایتهای دیگر، حراست و محافظت. و دعا برای اهل، مال و برکت در رزق و روزی و احساس ذلت و حقارت در پیش خود که موجب تواضع و فروتنی و بزرگ بودن در چشم مردم است. و دعا برای اینکه خداوند به واسطه گناهانش او را رسوا نسازد و سلب نعمت از او ننماید. و دعا و درخواستهای دیگر که از آن جمله، درخواست این است که خدا او را به غیر خودش وانگذارد بخاطر اینکه: من بنده

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۰

توأم و تو مرا آفریدی نباید به حال خود واگذاری با این که من به خودی خودم اگر به خود واگذار شوم بیچاره و عاجز هستم؛ نه ضرری می‌توانم از خود دفع کنم و نه خیری را به سوی خود جلب نمایم.

پس باید مرا یا خودت در زیر بال عنایت، حمایت و هدایت خودت قرار دهی یا به کسی واگذاری که مرا مثل خودت به لطف و احسان، عطوفت و مهربانی و خیر و صلاحم بپردازد. از من غایب نشود و از حالم بی‌خبر نماند. به آنچه برایم خیر است و سود من در آن است و به آنچه ضرر و زیان من در آن است عالم باشد و آن غیر از خودت کسی نیست چون همه تحت تربیت تو هستند.

مرا به غیر خودت به چه کسی وا می‌گذاری آیا به خویشاوندان و نزدیکانی که از من می‌برند یا به غیر اینها که با من به خشونت رفتار می‌کند یا به کسانی که مرا استضعاف می‌نمایند. به هرکس مرا واگذاری و هرکس را بر من ولایت دهی اگر او تحت رعایت و حمایت خاص و تأیید تو نباشد، نمی‌تواند از من نگهداری نماید و خودش نیز مثل من محتاج به نگهدار است و نگهبانی مورد اعتماد و مصون از خطا و اشتباه نخواهد بود.

پس خودت به من نظر عنایت داشته باش و مرا به خودم یا به غیری که از عمّال اراده تو نباشد و در کنف حمایت او بودن مفهوم حمایت تو را نداشته باشد، وانگذار.

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۱

ترس از غضب خداوند

مطلب دیگر که در این بخش از دعاست، ترس از غضب خداست که باید بنده خداشناس همیشه از غضب خدا در هراس باشد و مواظب رفتار خویش باشد. مبادا کاری از او سر زند که مستوجب غضب و خشم خدا شود که آسمان، زمین، همه و همه تاب تحمل آن را ندارند. چنانکه در دعای کمیل است که:

«وهذا مالا تقوم له السموات والارض»

غضب خدا مثل غضبهای دیگر بندگان که از سر احساسات تندروانه و کینه‌جویی‌های بی‌میزان و بی‌حدّ و حصر بر می‌خیزد نیست، غضب خدا، غضب حق است و اگر کسی طوری رفتار کند که گرفتار غضب خدا شود علامت این است که طغیان و گردنکشی او در مرحله‌ای بسیار خطرناك رسیده است.

گاهی انسان معصیتی را در شرایط خاصّی به قول سنائی:

«بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا» مرتکب می‌شود و پس از آن هم پیش نفس خود، خود را خجل و شرمسار می‌بیند. آرزو می‌کند کاش آن گناه را مرتکب نشده و آن لکه ننگ- از هر قبیل گناهی که باشد- بر دامن او ننشسته بود. همان طوری که در

دعای ابوحمزه است:

«الهی لَمْ اعصِک حینَ عَصَیْتُکَ وانا برُبوبیّتِکَ جاحِدٌ وَلا بِامْرِکَ مُسْتَخِفٌ وَ لا لِعُقُوبَتِکَ مُتَعرِّضٌ ولا لِوَعیدکَ مُتهاوِنٌ لکِنْ خَطیئَةٌ

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۲

عَرَضَتْ وَسَوَّلَتْ لی نَفسی وَ غَلَبَنی هَوایَ وَاعانَنی عَلَیها شِقْوَتی وغَرَّتی سِتْرکَ المُرْخی عَلَیَّ».

این گنهکار نه امر خدا را سبک می‌شمرده و نه خدایی خدا را منکر بوده و نه عقاب حق تعالی را کم می‌گرفته و نه از روی بی‌اعتنایی خود را در معرض آن قرار می‌داده و نه تهدید و توعید خدا را بر گناه، چیزی نمی‌شمرده است: بلکه با همه این جهات، طغیان غرایز و پیش‌آمد و غلبه شیطان و هوای نفس، او را منحرف می‌نماید که در عین حالی که سریره او سریره مؤمنین است، مرتکب گناه می‌شود.

بدیهی است این گونه گناهان را می‌توان گفت که موجب تحقق عذاب و مصداق: «وَلکن حَقَّت کَلِمةُ العَذاب»[۱۱۸] می‌گردد؛ زیرا هم صاحبش توبه می‌نماید و هم تا عمر دارد از آن عمل پشیمان است و استغفار می‌کند.

گاهی نیز به عکس است یعنی: شخص امر خدا را سبک میگیرد و به عذاب خدا اهمیّت نمی‌دهد و حالی دارد که دواعی الهی در بازداشتن او از گناه تأثیر ندارد. این گونه گناه است که ممکن است- یا در بعض موارد حتم است که- موجب غضب خدا شود.

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۳

در احادیث، این دو حالت را چنین توضیح داده‌اند:

«انّ المؤمن لیری ذنبه کأنه صخرهٔ یخاف ان تقع علیه وان الکافر یری ذنبه کأنه ذباب مرّ علی انفه»[۱۱۹].

«کافر با خیال راحت معصیت می‌کند و پس از معصیت هم از جهت آن نگرانی ندارد».

عزیزان من! از غضب خدا باید بر حذر و در هراس بود و موجبات آن را که گناه است فراهم نکرد.

در روایت است که: «خداوند متعال سه چیز را در سه چیز پنهان کرده است؛ رضای خود را در اطاعت از او و اعمال صالحه.

پس هیچ عمل صالحی را نباید کم و حقیر شمرد، شاید همان موجب حصول رضای او باشد. خشم و سخط خود را در گناه و معصیت پنهان فرموده است. پس هیچ گناهی را نباید کوچک شمرد مبادا که غضب خدا با همان فراهم شود، و دوستان و اولیای خود را در بندگانش. پس هیچ کس (از مؤمنین) را نباید حقیر گرفت و به او بی‌احترامی کرد شاید همان کس ولی و دوست خدا باشد».

ای بسا غبنا که اندر حشر خواهد بود از آنک‌هست ناقد بس بصیر و نقدها بس کم عیار

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۴

باش تا کل بینی آنان را که امروزند جزءباش تا گل بینی آنان را که امروزند خار

همچنین باید با مثل کظم غیظ و فرو خوردن خشم، از تحقق خشم خدا جلوگیری نماید. چنانکه شاعر گفته است (والعهدهٔ علیه):

گفت موسی را یکی هشیار سرچیست در گیتی زجمله صعب‌تر

گفت ای جان صعب‌تر خشم خداکه از آن دوزخ همی لرزد چوما

گفت از خشم خدا چبود امان‌گفت کظم غیظ خود اندر جهان

من ندیدم در جهان جستجوهیچ اهلیت به از خلق نکو

با توجه به اهمیت غضب خدا و این که اگر انسان مورد غضب او نباشد، غضب دیگر قابل اعتنا نیست در این دعا عرض میکند:

«الهی فَلا تُحلِلْ عَلیَّ غَضَبکَ فَان لَم تَکُنْ غَضِبْتَ عَلَیَّ فَلا ابالی سِواکَ».

«خدای من! بر من غضب خودت را لازم مفرما پس اگر تو غضب نکنی بر من، باکی از سوای تو ندارم».

که باید نجات را از غضب خدا خواست اگرچه با غضب همگان فراهم شود.

«سُبحانَکَ غَیْرَ انَّ عافِیَتَکَ اوْسَعُ لی».

شاید معنی این کلام این باشد که: «منزّهی تو و تو را تنزیه و

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۵

تسبیح می‌گویم ولی عافیت تو که از غضب دیگران هم مصونم بداری، وسعتش بیشتر است».

و سپس عرض می‌کند:

«فَاسْئَلُکَ یا رَبِّ بِنُورِ وَجهِکَ الَّذی اشْرَقَتْ لَهُ الارضُ وَالسَّمواتُ وَکُشِفَتْ (وَانْکُشفت خ ل) بِهِ الظُّلُماتُ وصَلُحَ بِهِ امْرُ الاوَّلینَ وَالاخِرینَ انْ تُمیتَنی عَلی غَضَبِکَ وَلا تُنزِلْ بی سَخَطَکَ لَکَ الْعُتْبی لَکَ العُتبی حَتّی تَرضی قَبلَ ذلِکَ».

از خدا می‌خواهد و سؤال می‌کند به نور وجه او که شاید چنانکه در تفسیر: «وَیَبقی وَجهُ رَبِّکَ» گفته شده است، مراد از وجه، ذات ذی‌الجلال باشد. و محتمل است به ظهور علم و قدرت ذات باریتعالی که از برای آن زمین و آسمانها منور و روشن گردیده و تاریکیها به آن برطرف و زدوده شده است، اشاره باشد و هم به آن نور که امر اولین و آخرین به آن اصلاح گردیده است که محتمل است مراد از آن نور، پیغمبر اکرم- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- باشد و محتمل است مراد، کل عالم خلقت به اعتبار فعل الهی و آفرینش و خلقت باشد.

هریک از این وجوه به ملاحظه‌ای خلاف ظاهر عبارت دعاست. کما اینکه احتمال این که مراد از «نور» فیض وجود هستی و مراد از «ظلمات»، ظلمات عدم اشیا است نیز، احتمالی است که از دعا استظهار نمی‌شود.

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۶

و حق این است که در این گونه جمله‌های ادعیه، احادیث و اخبار که در بین دعاها و روایتِ ظاهر الدلالهٔ، مثل آیات متشابهه می‌باشند در بین آیات محکمه، اظهار نظر قطعی در تعیین مراد و تأویل ظاهر آنها به بعض مسالك و آرا- چنانکه دأب صوفیه و بعض فلاسفه است- صحیح نیست و مأمون از خطا و اشتباه نمی‌باشد.

اگر دعاها یا روایاتی که ظاهر الدلاله باشند این دسته از دعاها و روایات را تفسیر و معنی نمایند، آن روایات، مرجع و معتبر است والّا احتمال هر معنایی مادام که لفظ عرفاً ظاهر در آن نباشد و به خودی خود آن معنی را افاده ننماید، معتبر نیست و از عالم احتمال تجاوز نخواهد نمود.

به هرحال در این جمله از دعا که معنایش برخود امام- علیه‌السلام- روشن بوده است از خدا به این نور موصوف به این صفات، سؤال و درخواست نموده است که مرا در حالی که بر من غضبناك باشی نمیران و خشم خودت را بر من نازل نفرمایی:

«لَکَ الْعُتبی لَکَ الْعُتبی حَتّی تَرضا قَبْلَ ذلِکَ»

از برای توست استرضا، و طلب عفو من، از برای توست مسألت عفو و رضا از من، تاراضی شوی از من پیش از آنکه در حال غضب بر من بمیرم.

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۷

بخش پنجم: حرم رحمت

اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۹

حرم رحمت

«لا الهَ الّا انْتَ رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرامِ وَالمَشْعَرِ الحَرام وَالْبَیْتِ الْعَتیق (الی قوله علیه السلام) وَانْ اعُدَّ نَعِمَک وَمِنَنَک وَکَرائم مِنَحِکَ لا احْصیها».

در این بخش که از اقرار به وحدانیّت و یکتایی خدا به این وصف که صاحب بلد حرام (مکّه مکرّمه) و مشعرالحرام و بیت عتیق (کعبه معظمه) است شروع می‌گردد و با این توصیف از مکه، مشعر و خانه، تعظیم و تجلیل می‌شود، مطالب و معارف بسیار بیان شده است که معرفت آنها در کمال روح و آرامش جان و تربیت انسان و رشد قوای فکری و ایمانی، بسیار مؤثر و آموزنده و در عین حال لذتبخش و روح‌پرور است.

همه صدای آشنایی با خدا و اعلام آشنایی با او و بیان نعمتها و تربیتهای کامله اوست. خدا را به اوصافی توصیف می‌نماید که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- با حکمتش، از گناهان بزرگ عفو می‌فرماید.
- با فضلش، نعمتها را تمام و کامل می‌کند.

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۰

- با کَرَمش، بسیار عطا می‌کند.
- در شدت و سختی ذخیره است.
- در تنهایی مصاحب و همدم است.
- ولی نعمت و نازل کننده تورات، انجیل، زبور، فرقان، (که مراد یا تمام قرآن کریم است یا تنها سوره فرقان است)، کهیعص، طه و یس والقرآن الحکیم است.
- کهف و پناهگاه است هرگاه که راهها با همه وسعت بر انسان بسته شودو از سلوک آنها عاجز گردد و زمین با آن گستردگی بر او تنگ شود که اگر رحمتش نباشد شخص از اهل هلاک خواهد بود.
- لغزش را اقاله مینماید و می‌پوشاند که اگر پوشش او نباشد بنده از رسوا شدگان خواهد بود.
- او مؤید بنده است به نصرت او بر اعدا و دشمنان که اگر نصرت او نباشد او در زمره مغلوبین قرار می‌گرفت.
- رفعت و بلندی مقام به او مختص است و اولیای او به عزت او عزیز و عزّتمندند.

سران و زورمندان، طوق ذلّت و خوف او را بر گردن دارند و همه از سطوت و قهر او بیمناکند.

- به خیانتِ چشمها، راز دلها و آینده و غیب آگاه و عالم است.
- کسی است که جز خودش کسی از هویّت ذات و حقیقت او آگاه نیست.

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۱

- بادهای بشارت دهنده رحمت را او می‌فرستد.
- ابتدا کننده و ابداع کننده و بی‌شبیه و نظیر است.
- دائم و بی‌پایان است.
- با این که بنده کمتر شکر نعمتهای او را بجا می‌آورد، او را محروم نمی‌کند.

- و هرچند گناه بنده بزرگ باشد او را رسوا نمی‌سازد.

- با این که بنده را در حال معصیت می‌بیند، او را بدان مشهور نمی‌سازد و از عنایتش در خردی، صغر، سالمندی و کبر او، او را محروم نمی‌نماید.

- الطاف و احسانهایش بیرون از حدّ احصا و شمارش است و نعمتهایش پاداش داده نمی‌شود؛ چون پاداش دهنده نمی‌تواند حق پاداش آن را ادا کند و بیرون از قدرت او است و او از گرفتن پاداش بی‌نیاز است و از این که از کسی سود و نفعی به او برسد منزه است.

- با ما خیر و احسان می‌کند و ما به بدی و عصیان با او معارضه می‌نماییم.

- بنده را به ایمان هدایت می‌کند پیش از آنکه شکر امتنان را بشناسد.

- بیماری را که او را بخواند شفا می‌دهد و برهنه‌ای را که او را بخواند می‌پوشاند.

- آن را که در حال گرسنگی و تشنگی او را بخواند، سیر و

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۲

سیراب می‌سازد.

- ذلیلی را که او را بخواند عزیز می‌گرداند.

- نادان را داناو شناسا می‌فرماید.

- تنها را از تنهایی و غایب را از غربت نجات می‌دهد.

- حوایج را پیش از آن که بنده از او بخواهد بر می‌آورد.

- دعا را مستجاب می‌سازد و عیوب را می‌پوشاند. گناهان را می‌آمرزد و به مطلوب می‌رساند.

نیایش در عرفات ؛ ص۱۷۲

اگر هرکس بخواهد نعمتهای او را بشمارد از عهده بر نمی‌آید و نمی‌تواند احصا کند.

اینها و تعدادی دیگر از نعمتها، صفات و اسماء الحسنایی که در این بخش یاد شده‌اند تکرارشان، خواندنشان، تأمل و اندیشه در آنها، موجب مزید معرفت و توجه به مبدأ، قوّت قلب و اطمینان، آرامش روح و نشاط، خوش‌بینی و بلوغ ایمانی و رشد فکری می‌شود.

امام- علیه‌السلام- بیشتر این اسماء، صفات و نعمتها را با ادوات خطاب، و نیازمندیها و فقرها را با ضمیر نفس و متکلم بیان فرموده است.

واضح است آنچه ما می‌نگاریم به عنوان استفاده از کلام آن حضرت، هرگز برای رساندن مراد امام- علیه‌السلام- رسا نیست؛ چون بیان ما و خصوص، این فقیرِ کم مایه در رساندن مقاصد

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۳

خودمان قصور دارد تا چه رسد در بیان مرادات عالی و عرفانی امام- علیه‌السلام- که استفاده هر کس از آن به مقدار فهم و احاطه علمی و بصیرت و معرفت او می‌باشد.

مع ذلک باید در هر جمله و هر بند دعا تفکّر کرد و قدر این معارف و منابع دعایی معرفت و تربیت را دانست.

باید خدا را چنانکه این بزرگواران توصیف کرده و خوانده‌اند توصیف کنیم و بخوانیم و هرچه بتوانیم در توصیف خدا و دعا و مناجات با باریتعالی، مکتب توقیفی بودن این امور را رعایت کرده و با اصطلاحات قرآنی گرفته شده از پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم

صلوات اللَّه در این مسائل سخن بگوییم و خصوصاً از اصطلاحات مصنوعه و مختصه به اتباع فلاسفه یونان و مدعیان دروغین عرفان، شعرا و متصوفه پرهیز کنیم.

مبادا خدا را به اسمایی که یا نامفهوم و یا اصطلاح خاص فرقه‌ای و یا متضمن شرک، اتحاد و حلول امور باطل دیگر باشد بخوانیم.

روش خداشناسی و تعلیم معرفت همان است که انبیاو پیغمبران که مبعوث به دعوت همگان از خواص و عوام بوده‌اند داشته‌اند. به جای یک عمر خواندن بعض کتابهای فلسفی یا عرفانی- که پر است از مطالبی که ما هرگز مکلّف به بحث و غور در آنها نیستیم بلکه در بسیاری از آنها مأمور به ترک بحث و کاوش

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۴

می‌باشیم- باید همین کتاب خلقت و آفرینش را خواند. و همانطور که قرآن فرموده تفکّر در خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و غیرها نمود و از مطالعه آیات آفاقیه و انفسیه در تکمیل معرفت کمک گرفت.

راهی که همه مردم از چوپان که در بیابان به چرانیدن گوسفند مشغول است تا بزرگترین دانشمندان انسان‌شناس، حیوان‌شناس، کیهان‌شناس و ... با آن به خدا می‌رسند و بر معرفت خود می‌افزایند.

راهی که به عدد نفوس خلایق و شمار کاینات زمینی و آسمانی است:

«عدد الطرق الی اللَّه بعدد نفوس الخلائق»

«راهی که به عدد کلمات خدا امکان احصای آن نیست»

قالَ اللَّه تَعالی «قُل لَو کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلماتِ رَبّی لَنَفِد الْبَحر قَبْلَ انْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبّی وَلَوْ جِئنا بِمِثْلِهِ مَدَداً»[۱۲۰].

« (ای رسول ما به امت) بگو که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود پیش از آنکه کلمات الهی به آخر رسد دریا خشک خواهد شد، هرچند دریایی دیگر باز ضمیمه آن کنند».

وقال عز شأنه:

«وَلَوْ أَنَّما فِی الارضِ مِنْ شَجَرةٍ اقْلامٌ وَالْبَحرُ یَمُدُّه مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۵

ابْحُرٍ مانَفِدَتْ کَلِماتُ اللَّه»[۱۲۱] «و اگر هر درخت روی زمین قلم شود و آب دریا به اضافه هفت دریای دیگر مرکّب گردد، باز نگارش کلمات خدا ناتمام بماند».

راههایی که از عدد برگ درختان سبز که هر ورقش دفتری است معرفت کردگار بیشتر است.

راهی که از میلیاردها و میلیاردها و میلیاردها و صد بیلیون سلولهای اندام که هر یک از میلیاردها انسان، حیوان، جنبده و غیره بیشتر است.

راهی است که فطرتهای پاک، آن را پذیرفته و می‌پذیرند.

راهی است که پیغمبران خدا در هدایت مردم به خدا از آن راه موفق بوده و میلیاردها امت مؤمن به خدا به وجود آمده که هرگز باتبلیغ مکتب‌های فلسفی و سخنان ضد و نقیض و پیچیده فلاسفه، یک هزارم آن موفقیت قابل حصول نبود، زبان فیلسوف نه امت خداشناس ساخته و نه جامعه موحد به وجود آورده است. اما زبان انبیا که قویترین، محکمترین و نافذترین آنها زبان قرآن مجید و زبان رسالت حضرت خاتم‌الانبیاء- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- و اوصیای آن حضرت است، زبانی است که چنین امت پایدار و مقاومی به وجود آورده که چهارده قرن است در برابر هزاران

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۶

طوفان حوادث، توطئه و هجومهای وحشتناک و قتل عامها، همچنان پایدار و پابرجا مانده و روز بروز بر توسعه و عظمت آن افزوده

می‌شود.

اگر تمام فلاسفه اولین و آخرین یونانیون و اسلامیون و همه یکدل و یکزبان با زبان فلسفی خود بخواهند امتی به مراتب کوچکتر و کوچکتر از آن به وجود بیاورند، خودشان هم از آن اظهار عجز می‌نمایند و می‌دانند که آن استدلالات و زبانها، ایمانساز و تعهد آفرین نیست و اگر در حدودی مؤثر و فعال باشد از مرز وجود خود فیلسوف تجاوز نمی‌کند، داستانی که از ابوعلی سینا و شاگردش بهمنیار نقل شده است ارائه دهنده همین حقیقت است.

تبلیغ به لسان وحی و زبان کسی که انسان را آفریده و از همه اوضاع درونی و روحی او آگاه است اثرش عام و جمعی است. البته در این میان هستند افرادی که بهانه‌جو هستند و به فرموده قرآن کریم: مرده‌دل و میّت می‌باشند و می‌خواهند خودسرانه عمل کنند و هرچه آنها را بخواهند از ظاهر حیات دنیا به باطن آن متوجه سازند توجه نمی‌کنند و چشم خود را می‌بندند. و گاه هم با القای شبهه‌ها و شکوک- که بسا بسیاری از آنها هم از مکتب فلاسفه سوفسطائیه و غیر ایشان گرفته شده باشد- با حقایق معارضه می‌نمایند.

دعوت انبیا برای این گروه اتمام حجت است و مقصد اصلی، ایمان آنها نیست. چنانکه در قرآن مجید است:

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۷

«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ»[۱۲۲]

و:

«لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ»[۱۲۳].

مقصود قطع عذر است. دعوت انبیا و انذار آنها برای کسب نتیجه مثبت، مختص به کسانی است که فطرتشان زنده است، چنانکه می‌فرماید:

«لِيُنذِرَ مَنْ كانَ حَيّاً وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ»[۱۲۴].

«تا هر که زنده (دل) است او را به آیاتش پند دهد و بر کافران (به اتمام حجت) وعده عذاب، حتم و لازم گردد».

«انَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمنَ بِالغَيبِ ...»[۱۲۵].

«تو آنان را بترسانی و اندرز کنی که پیرو آیات قرآن شده و از (قهر) خدای مهربان به خلوت می‌ترسند ...».

حاصل این است که: سلوک مسلک خداشناسی به غیر از این راههای واضح قرآنی و لسان وحی و نبوت و ولایت که راههایی عام و بر اساس منطق، مقبول همه اذهان است از راه دیگر برای هدایت جمعی بشر مفید نیست. و راههای دیگر از خطر انحراف و

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۸

افتادن در مسیرهای دور و دراز و عمر بر باد ده، مصون نمی‌باشد و اگر شخص منحرف شد حتماً مسؤول انحراف خود خواهد بود و معذور نیست هرکس که باشد و در هر مرتبه‌ای از فلسفه و به اصطلاح عرفان قرار گرفته باشد.

من آنچه شرط بلاغ است با تو برگفتم تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۹

بخش ششم: زبان حال بندگان

اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۱

زبان حال بندگان

«یا مولایَ انْتَ الَّذی مَنَنْتَ انْتَ الَّذی انْعَمْتَ (الی قوله علیه‌السلام) وَان تَعْفُ عَنّی فَبِحِلْمِکَ وَجُودِکَ وَکَرَمِکَ».

به این بخش از این لحاظ توجه می‌کنیم که متضمن بیان بعض شؤون الوهیت و ربوبیت خداوند متعال و بعض حالات فقر و احتیاج بنده به او و عرض ذلّت، حقارت و ضراعت به درگاه خداوند قادرِ قاهرِ بی‌نیاز و تذکار نعمتهای خدای رب‌العالمینِ بی‌نیاز، به این بنده محتاج است؛ تا حدّی که به او هرچه لازم بوده و لازم داشته عطا کرده و تا درجه‌ای به او لیاقت داده که بتواند باذن‌اللَّه تعالی در عالم تکوین، تصرف نماید و عامل مشیت‌اللَّه و ارادهٔ اللَّه گردد و به شنواییِ الهی بشنود به بینایی حق ببیند و به گوییِ خدا بگوید.

زبانش زبان حق، دستش دست حق، و چشمش چشم حق شود و مصداق این گردد:

«وما رَمَیْتَ اذْ رَمَیتَ ولکِنَّ اللَّه رَمی»[۱۲۶]

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۲

در عین حالی که مخلوق است بدون ادعای کفرآمیز حلول و اتحاد، از او کارهای خدایی صادر شود.

در حدیث قدسی است که:

«ما یتقرب الی عبد بشیء احبّ الی ممّا افترضته علیه و انه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبّه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته».

«نزدیک نمی‌شود به من بنده من به چیزی که محبوبتر باشد به سوی من از آنچه بر او فرض و واجب کرده‌ام. و همانا بنده من به سبب انجام نوافل، به من نزدیکی و تقرب حاصل می‌کند تا او را دوست بدارم. پس وقتی او را دوست داشتم من گوش او می‌شوم که به وسیله آن می‌شنود، و دیده او می‌شوم که به توسط او می‌بیند، و زبان او می‌شوم که به واسطه او سخن می‌گوید. اگر بخواند مرا اجابت می‌کنم او را و اگر از من سؤال کند به او عطا می‌کنم».

این همان مثل «حدید محماهٔ» است که شاعر می‌گوید:

گوید آتش این به آهن تو منم‌من تو لیکن تو توئی و من منم

ذات ما باشد زیکدیگر جدافعل ما فعلی است واحد بی‌دوتا

چونکه خود را در اطاعت سوختی‌آتش قربم به دل افروختی

اکنون این بندهای دعا را که در آن تفضّلات و انعامات الهی را

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۳

بر بندگان بر می‌شمارد به دقت بخوانید.

«یا مَولایَ انْتَ الَّذی مَنَنْتَ ...؛ ای آقای من! تو آن کسی هستی که منّت فرمودی: یعنی خیر بسیار دادی.

- تو آن کسی هستی که نعمت دادی.

- تو آن کسی هستی که احسان کردی.

- تو آن کسی هستی که زیبا و جمیل آفریدی.

- تویی آنکه فضل و زیادتی دادی.

- تویی آنکه کامل کردی.

- تویی آنکه روزی دادی.

- تویی آنکه توفیق دادی.

- تویی آنکه عطا کردی.

- تویی آنکه بی‌نیاز گردانیدی.

- تویی آنکه مال و سرمایه بخشیدی.

- تویی آنکه جاه و منزل دادی.

- تویی آنکه کفایت کردی.

- تویی آنکه هدایت فرمودی.

- تویی آنکه نگهداشتی.

- تویی آنکه پوشاندی.

- تویی آنکه آمرزیدی.

- تویی آنکه اقاله کردی و از گناه گذشتی.

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۴

- تویی آنکه قدرت دادی.

- تویی آنکه عزیز گردانیدی.

- تویی آنکه کمک و یاری فرمودی.

- تویی آنکه اعانت کردی.

- تویی آنکه تأیید کردی.

- تویی آنکه یاری کردی.

- تویی آنکه شفا دادی.

- تویی آنکه عافیت بخشیدی.

- تو آن کسی هستی که اکرام کردی و گرامی داشتی.

- مقدس و بلند مرتبه‌ای تو، از برای توست حمد و سپاس دائم و شکر جاودان».

در این بندها- چنانکه می‌خوانیم- دعا کننده به این همه لطف، احسان و انعام خدا به بندگانش اعتراف می‌نماید و آنها را بر می‌شمارد و تفصیل می‌دهد که از آنها غافل نشود و خدا را در تمام این احوال که مشمول لطف، عنایت، رحمانیت و رحیمیّت اوست فراموش ننماید.

در هر یک از این بندها با یکی یا بیشتر از صفات و اسماءالحسنی تجدید شناسایی نموده، معرفت خود را تازه و نو می‌کند.

به طور فهرست- برای اینکه ابعاد گوناگون این دعا و جمله‌های آن معلوم شود- برخی از اسماءالحسنی را که بیشتر، از

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۵

اسمایی است که از جهت صدورِ فعل خاصّی بر خدا اطلاق شده است یادآور می‌شویم و به این کیفیّت بیان می‌کنیم:

«اللّٰه سبحانه و تعالی ذوالمن والانعام والاحسان وهوالجمیل المفضل، المکمل، الرزاق، الموفق المعطی والمغنی والمقنی والآوی والکافی والهادی العاصم، الستار، الغفار، المقیل، العزیز، المعین، المؤید، الناصر، الشافی المعافی، المکرم، المتعالی».

اطلاق این اسماء- که همه اسماءالحسنی است- بر خداوند متعال به ملاحظه صدور افعالی است که در این بندهای دعا به آنها اشاره

شده است.

از سوی دیگر در این بخش، بندهایی را که مربوط به بنده واعتراف به سوء رفتار او در مقام عبودیت و اطاعت خدا و درخواست عفو و بخشش است می‌خوانیم و عرض می کنیم:

«ثُمّ انَا یا الهَی الْمُعتَرِفُ بِذُنُوبی فَاغفِرها لی انَا الَّذی اسَأتُ ...».

«تو آنچنانی با آن اوصاف جمال و کمال و با آنهمه لطف و عنایت به بندگان. اما خدایا! منم که معترف به گناهانم می‌باشم پس مرا بیامرز»

- منم آنکه بد کردم، منم آنکه مرتکب خطا شدم.

- منم آنکه همت بر انجام معصیت گماشتم، منم آنکه به راه جهالت و نادانی رفتم.

- منم آنکه غفلت کردم، منم آنکه سهو نمودم.

- منم که به خود یا به غیر تو اعتماد کردم، منم آنکه به عمد، راه

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۶

تو را ترک کردم.

- منم که وعده دادم، منم که خلف وعده کرده به آن عمل نکردم.

- منم که عهد خود را شکستم، منم که اقرار کردم.

- منم که اعتراف دارم به نعمت تو بر من و نزد من و با گناه به سوی تو باز می گردم. پس بیامرز گناهانم را ای کسی که گناه بندگان به او زیان نرساند و بی‌نیاز از طاعت ایشان است و هم اوست که هرکس را که عمل صالحی کند، او به کمک و رحمتش توفیق بر آن عمل داده است.

«فَلَکَ الْحَمْد الهی وَسیِّدی»

«از برای توست حمد و سپاس، خدای من و آقای من!».

از این جمله‌ها پس از آنکه خدا را به اوصاف و اسماء حسنایش به وسیله جمله‌های مربوط به معرفهٔ اللّه شناختیم خود را می‌شناسیم و موضع و موقعیت خود را در برابر خدا و این همه نعمتها زیرنظر قرار می‌دهیم این خودشناسی اگر برای انسان خداشناس حاصل شود، اساس کمال، سیر و ترقی به سوی ملکوت اعلی و قرب باریتعالی است.

در این سیر آگاهانه انسان متوجه است که همه توفیقات و خیرات، همه نعمتها و هرچه دارد همه از اوست و باید از او مدد بخواهد و او را بپرستد غیر از او همه به او محتاج و نیازمندند و او ستّارالعیوب و غفّار الذنوب است.

ای مرهم سینه‌ها به صد غمخواری‌از ما همه ذلّت و زتو غفّاری

رسوای دو عالم به یقین خواهم بودگرپرده لطفت نکند ستّاری

در دنبال این اعترافات باز به برخورد عاصیانه عبد با اوامر و نواهی خدا ابراز، اعتراف و اقرار می‌شود و در واقع با این اقرار از آن سوء برخورد به درگاه خدا عذرخواه می‌شویم:

«الهی امَرتَنی فَعَصَیْتُکَ وَنَهَیْتَنی فَارْتَکبتُ نَهیَکَ فَاصْبحْتُ لاذابَرائهٔ لی فَاعْتَذرُ ...».

«خدای من! تو امر کردی به من پس من (به جای اطاعت) تو را معصیت کردم و مرا (ازکارهای زشت) نهی کردی، من نهی تو را مرتکب شدم.

پس صبح کردم در حالی که نه صاحب برائتی است از برای من تا اعتذار بجویم و نه صاحب قوّه و نیرویم تا با آن نصرت جویم.

پس به چه چیز (و با چه رویی) به تو توجه کنم و و تو را قبله دعای خود قرار دهم.

آیا به گوش و چشم یا به زبان یا به دستم یا به پایم؟ آیا همه اینها نعمتهای تو نیست که نزد من است و به همه تو را معصیت کرده‌ام.

ای آقای من! از برای تو حجت و راه است بر من (که من محکومم و هیچ حجت و عذری ندارم».

«یا مَنْ سَتَرنی مِنَ الاباء وَالامُّهاتِ انْ یَزجُرُونی ...».

«ای کسی که مرا پنهان کردی از پدران و مادران (وعیب مرا از آنها پوشاندی) تا مرا نرنجانند و آزار ندهند. و از خویشان و عشایر و برادران تا این که سرزنش ننمایند. و از زورمندان و سلاطین تا اینکه مرا عقاب

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۸

ننمایند. و اگر مطلع می‌شدند ای آقای من! برآنچه تو اطلاع داری از من، مرا مهلت نمی‌دادند و ترک می‌کردند و از من می‌بریدند».

سپس عرض خضوع، ذلّت و مسکنت بـه درگـاه الهی می‌نمایـد و به علم یقینی خـود بر اینکه خـدا از او از کارهـای بزرگ سؤال می‌نمایـد، تأکیـد می‌کنـد که شایـد در آن اشـاره به این باشـد که غیر عظـائم و امور بزرگ، مورد سؤال قرار نمی‌گیرد. یا اگر مورد سؤال قرار بگیرد سختگیری در حساب و گرفتن جواب سؤال نمی‌شود.

یـا اینکه سؤال از کل آنها و از همه کس حتمی نیست و از بعض آنها یا بعض اشـخاص عفو می‌شود. به خلاف امور بزرگ که اگر بدون توبه و تدارک بمیرد از او سؤال می‌شود.

و در این بنـدها عـدل الهی را متذکر می‌شود که به هر صورت با بنده معامله کند جای سؤال و ایرادی نیست؛ اگر او را عذب کند به گناهان اوست و اگر عفو فرماید به حلم، جود و کرم خود با او رفتار کرده است که او حاکم عادلی است که ستم نمی‌کند. و اگر به عدل با بنده گنهکار عمل کند موجب هلاکت او می‌شود لذا دعا می‌کنیم:

«ربنا عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک»

و در مقام جلب عنایات و تفضل او به خودمان می‌گوییم:

«یا کریم یا قدیم الاحسان و یا غفار و یا جواد»

و به اسم العادل در هنگام دعا بر ظالم پناه می‌بریم.

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۹

بخش هفتم: سلامت دین

اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۱

«لا الهَ الّا انْتَ سُبحانَکَ انّی کُنْتُ مِنَ‌الظّالِمینَ (الی قوله علیه‌السلام) وَاسْعِدْنا بِطاعَتِکَ سُبحانَکَ لا الَهَ الّا انْتَ».

این بخش متضمن دوازده «لا الَهَ الّا انْتَ» و اقرار به وحدانیت و یگانگی خدا وتنزیه و تقدیس او از شرک و هر نقص دیگر است.

بعلاوه این دعا در بعض موارد دیگر نیز متضمن این کلمه می‌باشد.

گرچه مشـهورترین و فاضـلترین کلمه در مقام اقرار به عقیـده توحیـد همان تهلیل (لا اله الّا اللّه) است که به کلمه «توحید» مشـهور و معروف شده است و روایات در فضل آن بسیار است.

در حـدیث است که: «هرکس روزی صـد مرتبه «لا اله الا اللّه» بگویـد از همه کس ثوابش بیشتر است مگر آن کسـی که بیشتر گفته

باشد»[۱۲۷].

و حدیث سلسلة الذهب معروف و مشهور است و از احادیث

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۲

قدسیه است؛ زیرا امام رضا علیه الصلاة والسلام آن را روایت فرموده است از پدر بزرگوارش از پدران بزرگوارشان از پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- از جبرئیل از خداوند متعال که فرمود:

«لا اله الا اللَّه حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی»[۱۲۸].

ولی در اقرار به توحید صیغه‌های دیگری مثل:

«لا اله الا هوالحیّ القیوم ولا اله الا هو ولا اله الا انت»

نیز کافی است و سرّ تکرار آن در اینجا مثل ترغیب به تکرار کلمه توحید همیشه و در همه روز اثری است که از تکرار این اقرار در نفس حاصل می‌شود، و خصوصاً با حضور قلب و توجه به معنی موجب می‌شود که انسان همواره خود را در حال حضور ببیند تا همان طور که خودش پنهان و غایب از خدا نیست خدا را از خودش پنهان و غایب نداند و او را به مشاهده قلبی ببیند.

اجمالًا فواید تکرار اذکار و استمرار بر آن بسیار است؛ برای زبان چه اشتغالی بهتر از اشتغال به ذکر خدا مثل تهلیل، تسبیح، تحمید، تکبیر، صلوات، مناجات، دعا و قراءت قرآن است.

بدیهی است روح این اذکار، ذکر قلبی است خصوصاً در هنگامی که انسان باید تکلیفی از تکالیف الهیه را از فعل واجبات یا ترک محرمات انجام دهد، در این حال یاد خدا موجب ترغیب و

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۳

تشویق بر اطاعت و ترک معصیت می‌شود و لذا در بعض تفاسیر این جمله از آیه سوره عنکبوت که می‌فرماید: «ولذکر اللَّه اکبر» را تفسیر به یاد خدا در مثل این حالات نموده‌اند؛ چون یاد خدا موجب بینش، تنبّه وجَهِش فطرت و بیداری ضمیر می‌شود.

چنانکه در سوره اعراف می‌فرماید:

«انَّ الَّذینَ اتَّقَوا اذا مَسَّهُمْ طائفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّروُا فَاذاهُمْ مُبصِرُونَ»[۱۲۹].

که ترجمه ظاهر آن این است که:

«البته آنهایی که پرهیزکارند وقتی که آنها را خاطره‌ای و انگیزه‌ای از شیطان مس کند و به باطن آنها خطور کند متذکّر می گردند و به یاد خدا می‌افتند پس ناگاه بینش و بصیرت یافتگانند».

یعنی فوراً با ذکر و یاد خدا باطن شیطانی آنها رحمانی می‌شود. علی هذا آثار ذکر خفی و قلبی بسیار و عمده است ولی نباید به آن اکتفا کرد چون اولًا: از لحاظ اینکه حکم به اسلام و ایمان در شرع، توقف بر اقرار به لسان دارد و این اقرار و اعتراف واجب است و بدون آن حکم به اسلام کسی نخواهد شد. و اصولًا الزام به انجام برنامه‌های شرعی مثل نماز، روزه، حج و غیره متضمن این اقرار و اعتراف است و اگر کسی ذکر قلبی را سبب بی‌نیازی از این

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۴

برنامه‌های عبادی بداند این کفر مسلّم و موجب خروج از دین یا بقای عدم ورود در دین است.

پس حتماً ذکر لسانی نیز- همین طور که در این دعا و سایر ادعیه است- لازم است و آثار و برکات آن بسیار است و از جمله موجب اعلان کلمه حق و آشکار شدن اسلام و توحید می‌شود.

و به قول فخر رازی که در جهر به «بسم‌اللَّه» و بلند گفتن آن که تأسی به علی بن ابی طالب- علیه‌السلام- را اختیار نموده و می گوید:

«من اقتدی فی دینه بعلی بن ابی طالب فقد اهتدی»[۱۳۰].

«هرکس در دین خود به علی علیه‌السلام- اقتدا نماید هدایت

یافته است».

می گوید: بسم‌اللّه را بلند گفتن برای کسی که به آن افتخار داشته باشد در شرع، مستحسن است و علی- علیه‌السلام- فرمود:

«یا من ذکره شرف للذاکرین»[۱۳۱]

و در ضمن استدلال خود بر جهر به بسم‌اللّه می گوید:

«من اتخذ علیاً اماماً لدینه فقد استمسک بالعروهٔالوثقی فی دینه و نفسه»[۱۳۲].

«هرکس علی علیه‌السلام- را پیشوا در دین خود قرار دهد، در دین

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۵

خود و نفس خود به عروهٔالوثقی متمسک شده است».

و علاوه اجهار به تکبیر و تهلیل، اعلان دین و وجود اسلام، تعظیم شعائر و موجب ناراحتی مشرکان و دلگرمی مؤمنان و خوف قلبی آنها از خداست. چنانکه می‌فرماید:

«وَ اذا ذُکِرَ اللَّه وَحْدَهُاشْمَأزّت قُلوبُ الَّذینَ لا یُؤمِنُونَ بِالاخِرهٔ»[۱۳۳].

«وقتی که یاد خدا می‌شود دلهای آنانکه ایمان به آخرت ندارند مشمئز و ناراحت و گرفته می‌شود».

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«انَّما المؤمِنُونَ الَّذینَ اذا ذُکِرَاللَّه وَجِلَتْ قلوبُهُمْ»[۱۳۴] «مؤمنین کسانی هستند که وقتی خدا یاد می‌شود دلهاشان بیمناک می گردد».

و ظاهر لفظ «ذکر» نیز یاد به «زبان» است و به فرض اینکه اعم باشد نمی‌توان به یکی از آنها از دیگری بی‌نیازی جست.

موضوع دیگری که در اینجا اشاره به آن خالی از فایده نیست این است که بعضی و شاید بسیاری بر این باشند که کلمه توحید و مثل: «لا الهَ الّا انْتَ ولا الهَ الّا هُو»

فقط اقرار به توحید در عبادت است و اینکه معبودی که مستحق پرستش باشد غیر از خدا نیست؛ چون معنای «اله» را معبود

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۶

دانسته‌اند و می گویند مسأله‌ای که در بین بت‌پرستهای جاهلیت شایع بوده، عبادت غیر خدا بوده است وآنان مشرک در عبادت بوده‌اند امّا در ذات خداوندِ خالق قادر و در خالقیت و سایر صفات مختصه به «اللَّه» بتها را شریک خدا نمی‌دانستند.

بنابراین «لا الهَ الا اللَّه» برای اعلام نفی معبود غیر از خداست؛ یعنی: «لا معبود الا اللَّه».

و می گویند: دلیل بر اینکه شرک در خالقیت و در ذات نداشته‌اند این است که در قرآن می‌فرماید:

«ولَئِن سَئَلْتَهُم من خَلَقَ السَّماواتِ والارضَ لَیَقُولُنَّ اللَّه»[۱۳۵].

اگر سؤال کنی از ایشان که چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده است، هرآینه می گویند: «خدا».

مثل این معنی را وّهابیها بهانه خود کرده و با آن، مثل خطاب به انبیا، پیغمبران، اولیا و استشفاعِ به آنها و بنا بر قبور را شرک دانسته! و به این دستاویز، بسیاری از آثار مهم تاریخی اسلام را- که شاهد زنده بر صحت تاریخ اسلام بود ویران کرده و تاریخی را که معتبرترین پشتوانه‌ها یعنی شواهد، دلایل و امارات خارجی را بر صحت خود داشت- در بیشتر از موارد بی‌پشتوانه کردند.

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۷

و از این راه و برنامه که به دستور مذهب‌سازان انگلیسی انجام داده و با پشتیبانی ارباب فعلی خود آمریکایی‌ها عمل می کنند و

جنایات بزرگی مرتکب شده و خسارات عمده و بزرگی را به اسلام و مسلمین وارد نمودند که هرگز استعمار نمی‌توانست به طور مستقیم و بدون اینکه در زیر پوشش مذهب و اصلاح طلبی باشد، این جنایات را مرتکب شود[۱۳۶].

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۸

در پاسخ به این سخن که کلمه توحید فقط متضمن اقرار به توحید در عبادت باشد و بعض برنامه‌های مشروعه‌ای که سیره مسلمین از عصر رسالت تا حال بر آن استقرار داشته شرک باشد می‌گوییم:

اولًا: مجرد اینکه مشرکین عرب انکار خدا نمی‌کردند نمی‌تواند[۱۳۷] دلیل بر این باشد که معنی لغوی «اله» «معبود» است و کلمه توحید و شعار اسلام را که برای جهانیان تا قیام قیامت پاینده است، منحصر در نفی معبود غیراز خدا بنماید و این کلمه طیّبه را که در عین اختصار و سادگی، مشحون به حقایق توحیدی است در این یک جهت خلاصه نماید.

ثانیاً: مفهوم مطابقی «اله» معبود نیست و شاهد آن نیز[۱۳۸]

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۹

استعمالات این لغت در خود قرآن کریم است مثل:

«انما الهكُمْ الهُ واحِدٌ»[۱۳۹]

اهل بینش می‌دانند که این تعبیر نیست به یک امر واقعیتدار که خارجیت و تحقق عینی دارد، صحیح است، چنانکه صحیح است که گفته شود: خالق شما خالق یگانه است یا رازق شما واحداست و رازق، خالق و قادرِ مطلق، متعدد نیست؛ چون معنی این است که:

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۰

در خارج یک رازق و خالق بیشتر نیست و ممکن هم نیست که باشد، اما معبود شما معبود واحد است، با اینکه امر عبادت با خود بندگان است و هرکس را آنها عبادت کنند معبود شمرده می‌شود.

اینکه گفته شود: معبود شما معبود واحد است با اینکه آنها معبودهای متعدد و معبود از عناوینی است که به مناسبت نهایت تذلل نسبت به کسی به عنوان خالقیّت، رازقیّت و مالکیّت مطلقه عالم کون، به آن کس اطلاق می‌شود یعنی از این جریان انتزاع می‌شود که: «هوالمعبود».

بنابراین در معبودیّت و احدیّت درج نیست هرچند باید معبود همه واحد و خدای واحد باشد. چنانکه در مفهوم و احدیّت، معبودیّت نیست؛ یعنی خدا واحد است خواه معبود باشد و کسی او را بپرستد یا نپرستد و هر چیز و هر کس اگر عبادت شود معبود است خواه واحد باشد یا نباشد.

بنابراین: «انَّما الهُكُمْ الهٌ واحِدٌ» مفهوم منطقی و صحیحش این است که: خدای شما، خالق شما و منعم شما منعم واحد است و خدای واحد است و نتیجه‌اش این می‌شود که: خدا واحد است، آفریننده واحد است و روزی دهنده واحد است.

اما در آن اسمایی که به مناسبت عمل اختیاری بنده با خدا، به خدا اطلاق می‌شود و صدور آن از بنده نسبت به غیر خدا هم ممکن است، گفتن اینکه او واحد است، اطلاق صحیح ندارد. بلی

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۱

تکلیف به اینکه بنده فقط باید او را بپرستد چون غیر او مستحق پرستش نیست، صحیح و معقول است چنانکه می‌فرماید:

«فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَلايُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ احداً»[۱۴۰].

ولی این موجب اینکه مدلول مطابقی «اله» معبود باشد نیست.

و از جمله آیاتی که دلالت دارد بر اینکه مدلول مطابقی «اله» معبود نیست این آیات هستند:

الف: «وَما كانَ مَعَهَ مِنْ الهٍ إذاً لَذَهَبَ كُلُّ الهٍ بِما خَلَقَ ولَعَلى بَعْضُهُمْ عَلى بَعضٍ»[۱۴۱].

«نیست بـا او (خـدا) خـدای (اله) دیگر که اگر چنین بـود هر خـدایی (الهی) به سـوی خلق و آفرینش خود می‌رفت و هرآینه برتری می‌گرفت بعض آنها بر بعض دیگر».

چنـانکه ملاحظه می‌فرماییـد این آیه در نهـایت ظهور، این سـخن را که مفهوم «اله» معبود منهـای وصف خـالقیّت و ذات مقـدس او باشد، نفی می‌نماید.

ب: «قُل ارأیتُمْ انْ جَعَل اللَّهُ عَلیکُمُ اللَّیلَ سَرْمَداً الی یَوْمِ الْقیامَةِ مَنْ الهٌ غیرُ اللَّه یأْتیکُمْ بِضیاءٍ افَلا تَسْمَعُونَ»[۱۴۲]

« (ای رسول ما به این مردم مشرک) بگو چه تصور می‌کنید، اگر خدا

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۲

ظلمت شب را بر شـما تا قیامت پاینده و ابدی گرداند جز خدا کیست؛ خدایی که بتواند برای شـما روشـنی روز پدید آرد، آیا سخن نمی‌شنوید؟».

ج- «قُل ارَایتُم انْ جَعَلَ اللَّه عَلَیْکُم النّهار سَرمَداً الی یومِ القیامةِ مَنْ اله غیراللَّه یَأتیکم بِلَیلٍ تسکُنُونَ فیهِ افَلا تُبصِرُون»[۱۴۳].

«باز بگو چه تصور می‌کنیـد اگر خـدا برای شـما روز را تا قیامت پاینده و ابدی قرار دهد، جز خدا کیست خدایی که برای آرامش و استراحت شما شب را پدید گرداند آیا چشم بصیرت به حکمت (گردش روز و شب) نمی‌گشایید؟».

بدیهی است اگر «اله» به معنای «معبود» بود این بیان و این خطاب احتجاج قابل توجیه و منطقی نبود.

د- «لَوْ کانَ فیهما الِهَةٌ الَّا اللَّه لَفَسَدتا»[۱۴۴].

«اگر در آسمان و زمین خدایانی غیر از خدای یگانه بودند، هر آینه (آسمان و زمین) فاسد می‌گشتند».

بـدیهی است فساد از حیث تعـدد آلهه در صورتی است که مراد از «اله» و «اللَّه» ذات خـدای خالق باشد والّا از تعدد معبود خصوصـاً اگر جماد و مثل آن باشد، فساد آسمانها و زمین پیش نمی‌آید.

و چه نیکو و تمام گفته است «سید محمد ابوالعزائم» مصری

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۳

می‌گوید:

«الالـه هوالغنی عمـا سواه المفتقر الیه کـل مـا عـداه والاله هو من یا له الناس الیه جمیعاً و انا اقول: الا له هو خالق الکل و کل شـیء و رازق الجمیع لا اله الا هو لایسـتحق احد ان یعبد غیره لا حول ولا قوهٔ الا به و هو الذی فی السـماء اله و فی الارض اله الیه یرجع الامر کله له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو علی کلّ

شَیء قدیر»[۱۴۵].

ثالثـاً: احترام مقـابر به بنای مشاهـد، تقبیل ضـرایح، نـدای اموات و استشـفاع به ارواح انبیاء و اولیاء، عبادت و پرسـتش نیست والّا باید بگویند: اسـتلام حجرالأسود و بوسـیدن آن، طواف خانه و نماز در مقام ابراهیم و عبادت در حجر اسماعیل که هر دو اگر چه عبادت خداست متضمن احترام و تعظیم از ابراهیم خلیل و مقام او و احترام از اسماعیل و هاجر و مدفن آنهاست، عبادت و پرستش آنهاست. پس همانطور که «وَاتَّخِذُوا مِنْ مقام ابراهیمَ مُصَلّیً»[۱۴۶] امر به شرک و عبادت غیراللَّه نیست، اجتماع در مشاهد انبیا و اولیا به ذکر، دعا و نماز نیز شرک نیست و خراب کردن آن مشاهد حرام است. و همان طور که طواف خانه و استلام حجر و بوسیدن آن شرک

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۴

نیست، رفتن و حضور در مشاهد و بوسیدن ضرایح، شرک نمی‌باشد و به اخلاص در عبادت ضرر نمی‌زند.

برنامه‌هایی که در مشاهد به عنوان احترام انجام می‌شود از سه قسم خارج نیست:

۱- اینکه: این برنامه‌ها اصل و مأخذ شـرعی از کتاب و سنت دارد که به عنوان استحباب و مأثور از شرع، رجحان شرعی و اطاعت از

خدا انجام می‌شود، بدیهی است در این صورت این هم مثل طواف یا سعی بین صفا و مروه مشروع و عبادت است اگر چه متضمن تعظیم اموات و تبرک به قبور آنها باشد.

۲- اینکه: مأخذ شرعی ندارد و شخص، آن را با علم به عدم ارتباط آن به شرع بلکه با عدم علم به ورود آن در شرع، آن را به عنوان یک امر شرعی و محبوب خدا بجای آورد که اگر به این صورت باشد. حرام و بدعت است.

۳- اینکه: با عدم علم به ورود آن از سوی شرع و بلکه با علم به عدم ورود آن در شرع صرفاً بخاطر اشباع احساسات و ارضای حبّ و میل خود بجا می‌آورد مثل اینکه دیوار خانه معلم یا استادش یا خاک قبر پدرش را می‌بوسد و می‌بوید و سر بر آن می‌گذارد؛ خواه در حال حیات او باشد یا بعد از فوت او،[۱۴۷] این امور نه

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۵

عبادت است و نه منهی عنه و هر کدام که رجحان شرعی نداشته باشد «مباح» است؛ چون هیچ دلیلی شرعی بر حرمت بوسیدن دیوار خانه دوست یا استاد یا مشهد نبی و ولی نداریم ۱۴۸] و حال این بوسندگان و بویندگان و احترام کنندگان، حالی است که در این شعر[۱۴۹] بیان شده است:

امر علی جدار دیار لیلی‌اقبل ذا الدیار و ذاالجدارا

و ما حب الدیار شغفن قلبی‌ولکن حب من سکن الدیارا

و در مثال دیگر به فارسی گفته شده است:

همچو مجنون کوسگی را می‌نواخت‌بوسه‌اش می‌داد و پیشش می گداخت

بوالفضولی گفت کی مجنون خام‌این چه شیداست اینکه می‌آری مدام

گفت مجنون تو همه نقشی و تن‌اندرا بنگر تو از چشمان من

کاین طلسم بسته مولا است این‌پاسبان کوچه لیلا است این

با چشم ظاهر بین وهّابیِ نادان، بی‌ذوق یا مغرض و مزدور بیگانه وقتی به این کارها و مناظر دیده شود عجیب نیست اگر آن را عبادت و شرک بداند ولی آنکه وجودش سرشار از حبّ پیغمبر و اهل بیت آن حضرت- علیهم‌السلام- است یا قدردانی از معلم و

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۶

رعایت حق اوست هرچه را متعلق به آنها است دوست می‌دارد و خاک مدینه طیّبه را می‌بوسد و هر کجا را احتمال بدهد که قدم پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- به آنجا رسیده است خاکش را بر چشمش می‌کشد تا چه رسد به مشاهد آنها که از مصادیق ظاهر و بارز این آیه است:

«فی بُیوتٍ اذِنَ اللَّه انْ تُرفَعَ وَیُذکَرَ فیهااسْمُهُ یُسبحُ لَهُ فیها بِالغُدُوّ وَالاصالِ»[۱۵۰].

این خانه‌ها غیر از همین مشاهد و غیر از خانه‌های پیغمبر و اهل بیت آن حضرت- علیه‌السلام- و آن اماکن محترمه‌ای که فرقه وهّابی انگلیسی و بعد آمریکایی ویران کردند نیست.

چنانکه بزرگان اهل سنت مثل ابن مردویه، حاکم حسکانی و سیوطی به سندهای متعدد از انس‌بن مالک، بریده و ابی‌برزه از اصحاب رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- روایت کرده‌اند که پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- این آیه را قراءت فرمود:

«فی بُیوُتٍ اذِنَ اللَّه انْ تُرْفَعَ ...»

مردی برخاست و گفت: این بیوت کدام است؟

حضرت فرمود: خانه‌های انبیاست.

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۷

ابوبکر برخاست و گفت: این خانه، خانه علی و فاطمه از آنهاست؟

فرمود: «نعم من افاضلها؛ یعنی: بله از فاضلترین آنهاست»[۱۵۱].

شرط تولّا و اثر حب خدا و پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- و اهل بیت آن حضرت- که این همه تأکید بر آن شده است- همین اظهار شوقها و عرض ادبها و خواندن زیارت و مدح و ثنای آنها در مشاهد آنها و در مواقع دیگر است.

یقیناً ملائکه نیز با همین شور و شوق در آنجا حضور می‌یابند و وسیله استجابت دعا در مشاهد آن بزرگواران از نقاط دیگر بیشتر است. ولی این ناکسها چنان عمل کردند که مثل اینکه آیه: «فی بیوتٍ اذنَ اللَّه انْ تُرْفَعَ» به معنای: «فی بیوت امر اللَّه ان تهدم و تخرب» بوده است.

خداوند مسلمین را از فتنه این مزدوران و مسلمان نماهای بی‌سواد، با ذلّت آمریکا و قطع ایادی او از بلاد مسلمین نجات بخشد.

درباره این موضوع در این کتاب بیش از این مناسبت شرح و بسط نیست لذا به همین مقدار اکتفا می‌شود.

خوانندگان محترم می‌توانند موضوع را از لحاظ علمی در

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۸

کتاب «الهیّات در نهج‌البلاغه» و بعد هم در «سفرنامه حج» که هر دو از تألیفات حقیر است و بیشتر، مفصل‌تر و عمیق‌تر از آنها را در دهها کتابهای ارزنده که علمای بزرگ شیعه و سنی در رد وهّابیه نوشته‌اند، مطالعه فرمایند.

اکنون سخن را در مضمون دعا و این خطابهای توحیدی دنبال می‌نمائیم.

چنانکه می‌خوانیم این خطابها که همه آنها اقرار به یکتایی و وحدانیت خداست هرکدام با جمله‌ای مثل: «سبحانَکَ انّی کُنْتُ مِنَ الظالِمینَ» ختم شده است و تسبیح با اقرار به توحید ضمیمه گردیده است.

و شاید بتوان گفت که مثل ذکر عام بعد از خاص باشد؛ چون «تسبیح» اعم از اقرار به توحید و مفهومش اوسع است. هرچند موضوعیت اقرار به توحید و اینکه به صراحت و اختصاصاً اقرار به وحدانیت و یکتایی خدای متعال است، اهمیت و فضیلت بیشتر داشته باشد خصوصاً اگر به لفظ تهلیل باشد. امّا مفهوم آن از تسبیح اخص است؛ زیرا تبسیح اقرار به منزّه و پاکی خدا از تمام نقایص و صفات نقص از جمله شریك داشتن، جهل، عجز، ترکیب و غیر آنهاست ولی اقرار به توحید، اقرار به نفی شریك و نفی خدایان دیگر غیر از خداست. این ذکر به این ترکیب اقتباس از قرآن مجید

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۹

است و جمله اولی: «لا الهَ الّا انْتَ سُبْحانَکَ انّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمین»[۱۵۲] ذکر یونسی است که بر حسب تصریح قرآن مجید «ذوالنون» نبی حضرت یونس- علیه‌السلام- در تاریکیهایی که به آن مبتلا شده بود خدا را به آن ندا کرد و خدا او را از غمی که در آن بود نجات داد.

بنابراین عیناً از قرآن مجید گرفته شده و اذکاری که پس از آن آمده است اقتباس از این ذکر قرآنی است.

و شاید نکته اینکه در ضمن این اذکار گوینده آن، حالات مختلف خود را در ارتباط با خدا بیان می‌نماید، یکی بیان این باشد که: در همه حالات استغفار، خوف، رجاء، رغبت، سؤال و سایر احوال، زبانم به ذکر خدا و اقرار به وحدانیت او گویاست.

و دیگر اینکه: همه حالات بنده شاهد، گواه و دلیل بر تسبیح و تنزیه خدا از هر نقص و عیب، و تقدس او از فقر و احتیاج است. و این حالات حالاتی است که فقط وصف بنده و حال اوست و عارض او می‌شود.

ظلم از عبد امکان صدور دارد ولی صدور آن از خدا محال و او منزّه از ظلم است.

استغفار و طلب آمرزش- که در اثر ندامت و پشیمانی از گناه

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۰

صورت می گیرد- مختص به عبد است و خدا چون منزّه از انجام کار زشت و خطا است از پشیمانی و ندامت نیز پاك و منزّه است. به همین بیان خوف، بیم، امید، رغبت، سؤال و درخواست حاجت، همه اینها از صفات عبد و عوارضی است که عارض او می‌شود و خدا از همه این حالات و عوارض منزّه است.

و همچنین می‌شود اشاره به این باشد که این اقرار عبد و تسبیح مقالی او، تسبیح حالی او نیز هست؛ هنگامی که به زبان اظهار توحید می‌نماید و یقین خود را به وحدانیت خدا اعلام می‌دارد و زبانش به تکبیر، تهلیل، استغفار و تسبیح گویاست، حالش نیز بر تهلیل و تسبیح خدا گواهی می‌دهد.

چنانکه بعضی در تفسیر آیه:

«وَانْ مِنْ شَیء الّا یُسبِّحُ بِحَمدِهِ وَلکِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسبیحَهُمْ»[۱۵۳].

و آیه:

«کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبیحَهُ»[۱۵۴].

و آیات دیگر که به طور عام دلالت بر تسبیح جمادات و نباتات دارند، فرموده‌اند: مراد تسبیح تکوینی آنهاست که وجود و بود آنها دلیل بر وجود خدا و تنزّه و پاکی او از نقایص است. که البته بسیاری این تفسیر را نپسندیده و آن را حاکی از قلّت معرفت می‌دانند. این دسته می گویند:

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۱

به ذکرش هرچه بینی در خروش است‌دلی داند که این معنی بگوش است

نه بلبل بر گلش تسبیح‌خوانی است‌که هر خاری به تسبیحش زبانی است

توحید تو خواند به سحر مرغ سحرخوان‌تسبیح تو گوید به چمن بلبل شیدا

و به داستان ستون حنانه و ظواهر همین آیات خصوصاً مثل:

«وَلکِنْ لا تَفْقَهونَ تَسْبیحَهُم»

تمسك می‌نمایند که این تسبیحِ مقالی است که ما آن را نمی‌شنویم و نمی‌فهمیم بلکه ما تسبیح تکوینی بلکه ما تسبیح تکوینی را می‌فهمیم.

و هم به دعای کمیل استشهاد مینمایند که از آن شاهد بودن اعضا و جوارح بر اعمال انسان استفاده می‌شود.

واضح است که شاهد قراردادن چیزی، فرع درك و شعور آن چیز است. و به تسبیح سنگریزیه و نطق سوسمار در شهادت به رسالت حضرت رسول- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- و آیه:

«وَانَّ منها لَما یَهبِطُ مِنْ خَشْیَةِ اللَّه»[۱۵۵].

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۲

و آیه:

«لَوْ انْزَلنا هذَا الْقُرانَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیتَهُ خاشعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللَّه»[۱۵۶].

و آیات دیگر، و همچنین به روایاتی مانند خبر بزنطی از حضرت رضا- علیه‌السلام- استدلال میکنند. و خلاصه برای آنها شعور قائل شده و به قول طائر گلپایگانی می گویند:

هرآنکس زنگ بزداید زمرآت ضمیر خودببیند جمله هستی را به ذکر ایزد یکتا

همه عاشق بروی او همه مایل به سوی اوهمه خرّم به بوی او و او از جمله ناپیدا

در این زمینه کلمات بزرگان از استدلال به آیات، احادیث، نظم و شعر بسیار است که در اینجا در مقام تحقیق این موضوع نیستم و فقط اشاره به این دو نوع تفکر بود که اوّل برای بیشتر اذهان بهتر قابل درک است و همان معنایی است که سعدی در این شعرش می گوید:

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۳

برگ درختان سبز در نظر هوشیارهرورقش دفتری است معرفت کردگار

و هم او می گوید:

گراهل معرفتی هرچه بنگری خوب است که هرچه دوست کند همچو دوست محبوب است

کدام برگ درخت است اگر داری که سرّ پاك الهی در آن نه محجوب است

همه آیات تکوینیّه الهیّه هستند. قال اللَّه تعالی:

«وَفِی الارضِ آیاتٌ لِلْمُوقنینَ وَفی انْفُسِکُمْ»[۱۵۷].

و قال عزّ اسمه:

«وَکَایِّنْ مِنْ آیةٍ فی السَّماواتِ وَالارضِ یَمُرُّونَ عَلَیْها وَهُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ»[۱۵۸].

ظاهراً دعوتهایی که در قرآن مجید و احادیث در تفکر در آیات آفهاقیه و انفسیه شده است بیشتر یا همه مربوط به تفکر در جهت تکوینی آنها و عجایب و غرایب خلقت آنها باشد ولی اگر

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۴

قبول تسبیح مقالی جمادات برای بعضی مشکل باشد در حیوانات، قبول شعور و ضمیر، احساس و ادراك وجود خدا بر حسب استعداد خودشان، چندان دشوار نیست، و بعض آیات و روایات هم بر آن دلالت دارند ولی چنانکه عرض شد در اینجا در مقام بسط کلام نیستیم.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهمو از هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمرما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم

و بهتر و سزاوارتر این است که: از امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- درس گرفته و عرض کنیم:

سبحانَکَ ما اعْظَمَ ما نَری مِنْ خَلْقِکَ وَما اصْغَر عَظِمَهُ فی جَنْبِ قُدْرَتِکَ، وَما اهْوَلَ ما نَری مِنْ مَلَکُوتِکَ، وَما احْقَرَ ذلِکَ فیما غابَ عَنّا مِنْ سُلطانِکَ وَما اسْبَغَ نِعَمَکَ فِی الدُّنیا، وَما اصْغَرَها فی نِعَمِ الآخِرَةِ»[۱۵۹].

در اینجا ما فقط با امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- در گفتن این کلمات همنوا می‌شویم، اما آن عرفان عالی و التفاتی که برای آن حضرت به عظمت عالم آفرینش بوده است ما هرگز نمی‌توانیم

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۵

درك کنیم و هرکس در افق معرفت و بینش خود این کلمات را در مقام تعظیم و اقرار به بزرگی خدا می گوید.

چنانکه در توصیف آیات الهی، شما از هرکس مثلًا توصیف یك میکروب، یك مورچه، یك حیوان، یك انسان و منظومه شمسی و ... را بپرسید، همه به شما جواب می‌دهند اما بین جوابها از نظری تحقیق و کاوش بسیار فاصله می‌باشد، چه بسا آنکه از همه دانشمندتر باشد در توصیف کمال آنها اظهار عجز نماید و در مقام بیان حقیقت حیات موجودات‌زنده، به عجز خود اعتراف نماید.

در اینجا هرچه می‌خواهیم قلم را از نوشتن بازداریم مثل این است که اختیار را از دست ما گرفته است، از هر سو که عنان آن را می‌کشیم به سوی نقطه‌های دیگری از معارف الهیه که نه چهار سو و چهار نقطه است بلکه نقطه‌ها و جهتهای بی‌شماری است،

متوجه می‌شود.

لذا برای چند دقیقه‌ای هم که شده قلم را به کناری می‌گذاریم تا هم خودم و هم خوانندگان عزیز در این فرصت، از جولان سخن و فکر در این مباحث- هر چند بسیار دقیق، شیرین و دلنشین است- فارغ شویم تا بتوانیم با رعایت اختصار این نوشته را به پایان برسانیم- ان شاءاللّه تعالی

ولا حول ولاقوة الّا باللّه العلی العظیم.

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۶

این اذکار و تسبیحات به این ذکر و تسبیح ختم می‌شود:

«لااِلهَ الّا انْتَ سُبحانَکَ رَبّی وَرَبُّ ابائی الاوَّلینَ».

امام- علیه‌السلام- اقرار به ربوبیّت خدا برای خودش و برای پدران و نیاکانش- علیهم‌السلام- می‌نماید. و در واقع خدا را بر نعمت تربیت کامله او بر آنها و خودش، حمد می‌نماید و او را از اینکه به مربّی و پرورش‌دهنده نیاز داشته باشد تنزیه می‌نماید؛ زیرا تربیت برای این است که یا ناقص را کامل و یا کامل را اکمل و یا استعدادات و خواصّی را که در کمون و باطن اشیا است ظاهر و به فعلیت برساند. و خداوند که اکمل الکاملین و رب‌العالمین است از اینکه فاقد کمالی باشد یا در کمالی در مرتبه علیا و مطلق آن نباشد، منزّه و مبرّا است.

همه ممکنات و مخلوقات بر حسب حال خود محتاج به تربیت هستند و مربی کل باید خودش کامل و غنی بالذات باشد والّا او هم محتاج به مربی خواهد شد و دور یا تسلسل لازم آید که بطلان هردو ثابت و مسلم است، و ما هم در کتاب: «الهیات در نهج‌البلاغه» آن را شرح داده‌ایم.

علاوه بر اینکه یک نوع تربیتهایی است که انسان، حیوان، نبات و معدن در تحت آن قرار دارند و تکوینی و غیراختیاری است. مثل تربیت آفتاب یا باد و باران و تأثیر کل اوضاع در سیر و رشد یک موجود که این تربیتها به آنها مستند نیست و آنها در آثاری

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۷

که دارند قصد و نیتی ندارند.

مثلًا آفتاب به قصد نمی‌تابد یا آب به قصد ونیتِ اثر در نبات، حیوان و انسان کارش را انجام نمی‌دهد. اما همه در وضع، کیفیت و اندازه مناسبی هستند که بدون اینکه مجموعه فعلِ فاعل به قصد و اراده‌ای باشند، امکان حصول ندارند. بنابراین فعلِ رب‌العالمین و تربیت اوست. همان طور که حضرت موسی- علیه‌السلام- به فرعون فرمود:

«رَبُّنا الَّذی اعْطی کُلَّ شَیءٍ خَلقَهُ ثُمَّ هَدی [۱۶۰].

بحث عنایات الهیّه در تربیت نبات، حیوان و انسان بسیار بسیاروسیع است و با این همه پیشرفتهای بشر در زمینه اسرار این تربیت و تأثیر و تأثّراتی که در این عالم باذن اللّه تعالی صورت می‌گیرد، هنوز هم در کلاسهای اول این بحث است.

این شرح بی‌نهایت کز وصف یار گفتندحرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد

چه نیکو سروده است فتحعلی خان ملک الشعرای صبا:

تعالی اللّه خداوند جهاندار جهان‌آراکزو شد آشکارا گل زخار و گوهر از خارا

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۸

مرصع کرد بر چرخ زبرجد گوهر انجممعلق کرد بر خاک مطبّق گنبد مینا

زفیضش شاهد شام آمده با طرّه تیره‌زلطفش بانوی بام آمده با غرّه غرا

نشانده باغبان قدرتش در روضه هستی‌هزاران سرو مه منظر هزاران ماه سروآسا

به غمزه غارت تقوا به ایما آفت ایمان‌به سیما لاله سوری به گیسو عنبر سارا

در آغاز همین دعا امام- علیه‌السلام- مقداری از تربیت الهیّه را در خلقت انسان بیان فرموده است.

مسأله اصطفاء

نکته‌ای که در اینجا اشاره به آن مناسب است این است که:

شاید در این جمله نظر به اینکه امام می‌فرماید: «رَبّی وربُّ ابائی الاوَّلین» و نمی‌فرماید: «رَبّنا وَرَبُّ ابائنا الاوّلین» غرض عنایات عنایت خاصّه الهیّه به آن حضرت و پدران و نیاکان بزرگوارش حضرت ابراهیم، اسماعیل، نوح و دیگران و خصوص پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- و امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- باشد؛ چون این عنایات در کار به وجود آمدن شخصیّت با عظمتی مثل شخصیت امام حسین- علیه‌السلام- مؤثر بوده و توجه به آن شایسته است.

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۹

از حضرت آدم- علیه‌السلام- تا خاتم- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- پدران حضرت، تحت عنایت خاصّه خداوند متعال بوده‌اند و خدا آنها را برگزیده است. چنانکه می‌فرماید:

«انَّ اللَّهَ اصْطَفى ادَمَ وَنوحاً والَ إبراهيمَ وَالَ عِمرانَ عَلَى الْعالَمينَ»[۱۶۱].

و از اینجا به مسأله اصطفای الهی که در آیات دیگر نیز مثل:

«ثُمَّ اوْرَثْنا الْكِتابَ الَّذينَ اصْطَفَينا مِنْ عِبادِنا»[۱۶۲]. می‌رسیم که بعض نادانهای به اصطلاح روشنفکر! آن را انکار نموده‌اند.

پس از این اذکار امام- علیه‌السلام- ثنا و ستایش، تمجید و اخلاص خود را در توحید و اقرار خود را به نعمتهای خدا که از بسیاری و فراوانی بیرون از شمار و احصا است عرض می‌نماید. و سوابق نعمتهای خدا را بر خود از آغاز آفرینش و اول عمر خود یاد می‌کندو از اینکه انواع نیازها و حاجتها و فقرهای او را به غنا و بی‌نیازی مبدّل فرمودو رنجها، غمها و دشواریها را از او دفع و رفع نمود و آسانی و عافیت در بدن و سلامت در دین، عطا فرمود که اگر جمیع اولین و آخرین بنده را در یاد آنها کمک کنند از عهده یاد آنها و توجه به یکایک از آنها برنخواهند آمد.

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۰

بنده همان به که زتقصیر خویش‌عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش‌کس نتواند که بجا آورد

پاک و بلند است پروردگار کریم، عظیم و مهربان از اینکه نعمتهایش احصا شود یا کسی به پایان ثنا و ستایش او برسد یا الطاف و موهبتهای او را مکافات کندو پاداش دهد.

از او که صاحب کرم، بی‌نیازی، عفو، مغفرت، رحمانیّت، لطف و همه اوصاف کمال است، باید سؤال نمود، و عرض حاجت کردو در مقام تمجید، تحمید، سپاس، ستایش و نیایش هم اقرار به عجز و ناتوانی نمود.

به جایی که خاصان فرس رانده‌اندبه لاحصی از تک فرومانده‌اند

نه فرس- که تشبیه بسیار ضعیفی است- اگر بر سیر نور هم سیر کنند بیشتر و بیشتر از آن و میلیاردها سال نوری و سالهای از سال نوری درازتر هم طی کنند که مثل حضرت خاتم‌الانبیاء- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- بیشتر و بیشتر از اینها را طی کرده و در پایان

سیرش- که تصورش برای ما ممکن نیست- عرض کنند:

«لا احصی ثناء علیك انت كما اثنیت علی نفسک».

یا عرض کند:

«ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتک».

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۱

حال دیگران از انبیا، اولیا و حال مردم دیگر معلوم است.

گفتم همه ملك حسن سرمایه توستخورشید فلك چو ذرّه در سایه توست

گفتا غلطی زما نشان نتوان یافتاز ما تو هر آنچه دیده‌ای پایه توست

لذا امام- علیه‌السلام- هم در این بخش پس از این نیایشها، سپاسها، ستایشها، و عرض ناتوانی از احصای نعمتهای الهی به سؤال و درخواست می‌پردازد و عرض می‌کند:

«صَلِّ عَلی محمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَاتْمِمْ عَلَیْنا نِعَمَکَ وَاسْعِدنا بِطاعَت سُبحانَکَ لا الهَ الّا انْتَ».

خطاب به خدا می‌نماید و عرض می‌کند:

«صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و نعمتهایت را بر ما اتمام کن؛ یعنی استمرار بده و اگر چه آنچه عطا کرده‌ای در کثرت از شمار و احصا بیرون است ولی باز هم عطا کن و عطا کن، و هرگز نعمت و فیض خودت را از ما قطع نفرما، و ما را به اطاعت خودت سعادتمند کن، پاك و منزّهی تو و خدایی غیر از تو نیست».

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۳

بخش هشتم: صفات فعلیه و جمالیه

اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۵

صفات فعلیه و جمالیه

«اللهمَّ انَّکَ تُجیبُ الْمُضْطَرَّ وَتَکْشِتِفُ السُّوء وَتُغیثُ الْمَکْرُوبَ وَتَشْفِی السَّقیمَ وَتُغنِی الفقیر (الی قوله علیه السلام) یا ذا الْجَلالِ وَالاکْرام».

در این بخش نیز سخن از ثنا و ستایش خداوند متعال و صفات فعلیّه و جمالیّه اوست که: بیچارگان را جواب می‌دهد و رنج و سختیها را از رنجوران و گرفتاران برمی‌دارد و به دادِ درماندگان و اندوهناکان می‌رسد و بیمار را شفا می‌دهد و مستمند را بی‌نیاز می‌فرماید.

- استخوان شکسته را پیوند می‌دهد (و هر حال شکسته و شکسته‌دلان را جبران می‌نماید).

- به خردسالان رحم می‌نماید و سالمندان را اعانت و یاری می‌کند که بالاتر از او پشتیبان و برتر از او توانایی نیست و او بلند مرتبه و بزرگ است.

– گرفتار در بند را از بند می‌رهاند و کودک خردسال را روزی می‌دهد و پناه هرکسی است که ترسناک و پناه خواه باشد. البته تمام

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۶

این نعوت را امام– علیه‌السلام– با ادوات خطاب به حضرت احدیّت عزّ اسمه و مخاطبه حضوری به عرض می‌رساند. این خطابها متضمن توحید و تفرد خدا در این افعال است.

اگر کسی بگوید: تمام این کارها در بعض مراتبی که دارند یا بعض آنها مثل اعانت کبیر و رحم بر صغیر، از غیر خدا نیز صادر می‌شود پس توحید در این کارها چگونه توجیه می‌شود؟ پاسخ آن به یکی از این چند وجه یا به همه این وجوه است که بیان می‌کنیم:

وجه اول: این است که: همه افرادی که این کارها از آنها صادر می‌شود– اگر چه به اراده و اختیار از آنها صادر می‌شود ولی– با اسباب و وسایلی است که خداوند به آنها داده است که اگر این اسباب و توانبخشی‌های خدا نباشد انسان مصدر انجام این کارهای نیک و نافع نمی‌شد.

و اگر گفته شود: پس بنابراین کارهای بد و سیّئات نیز باید– العیاذ باللَّه– به خدا نسبت داده شود؛ زیرا مسبب همه اسباب اوست و حال اینکه در قرآن مجید می‌فرماید:

«ما اصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّه وَ ما اصابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ»[۱۶۳].

«هرچه از انواع نیکویی به تو رسد از جانب خداست، و هر بدی رسد

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۷

از نفس توست».

جواب داده می‌شود که: حق همین است مسبب همه اسباب خداوند متعال است. خداوند متعال کل عالم را به تمام قوا و اجزایی که دارد آفریده است و هرچه واقع بشود از محدوده قدرت و تقدیر او خارج نیست. و شاید مراد از «قُل کُلٌّ مِنْ عِنداللَّه»[۱۶۴] نیز همین باشد ولی وجه این که افعال خیر ما به او نسبت داده می‌شود و افعال شرّ ما به او مستند نیست به خودمان مستند است این است که یکی از افعال و افعال الهیّه اعطای اراده و اختیار به انسان است؛ اراده و اختیاری که باید با اختیار تمام اسباب و وسایلی را که خدا به انسان عطا کرده در طریق کمال و سیر الی اللَّه به کار گیرد تا غرض اصلی و نهایی از آفرینش حاصل شود.

بنابراین وقتی این اسباب با اختیار انسان یعنی قوّه تمیز خیر از شرّ و اختیار و گزینش خیر در طریق صحیح و مسیر خود قرار بگیرد، هرخیری صادر شود از هرکس به خدا مستند است و اختیار عبد در این میان مثل اختیار مزدور شما در بنای ساختمانی است که نقشه و تمام وسایل و اسباب کار را فراهم نموده‌اید اگر آن مزدور طبق وظیفه و نقشه، عمل نماید می‌گویند: این ساختمان را شما بنا کرده‌اید هرچند صدهزار کارگر هم در آن کار کرده و آن را ساخته

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۸

باشند.

ولی اگر آن کارگرها اسباب و وسایلی را که شما فراهم کرده‌اید در نقشه و عمل دیگر مصرف کنند هرچند همه مصالح ساختمان از شما بوده و حتی کارگران اجیر شما بودند ولی کار انها به شما نسبت داده نمی‌شود و با این همه وسایل و امکانات تعلق به شما داشته است، به شما مستند نمی‌کنند. البته این مثال بسیار کوتاه و نارساست و به قول شاعر:

ای برون از فکر و قال و قیل من‌خاک بر فرق من و تمثیل من

فقط غرض توضیحی بود از این که: اعمال خیر و آنچه از وقایع که در جریان مستقیم و سیر و حرکت عالم پیش می‌آید مستند به خداوند متعال است و اعمال شرّ بشر و آنچه در اثر انحراف او از مسیر مستقیم و فطری و برنامه‌های الهی واقع می‌شود هرچند با

استفاده از نعمتهای خدا و حتی اراده و اختیاری که خدا به او داده است انجام می‌شود، مستند به خود انسان است.

وجه دوم: این است که: کسی قدرت این گونه افعال را به طور مطلق دارد که می‌تواند به فریاد هر مضطر برسد و هر ضعیفی را یاری، و هرفقیری را غنی، و هر بیماری را شفا بدهد. و خطاب:

«یا مغیث المضطر و یا سمیع الدعاء و یا معین الضعیف یا رازق الطفل الصغیر».

و امثال این خطابها بر او به طور حقیقت و استغراق جمیع

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۹

افراد ضعیف و صغیر صادق است، خداوند متعال است؛ اوست که رحمتش شامل هر طفل صغیر شده و او را مورد انواع ترحمهای لازم که یکی از هزارهای آنها آفرینش شیر در پستان مادر و مهر مادر است، قرار داده است. و به گفته شاعر:

حق هزاران صنعت و فن ساخته استتا که مادر بر تو مهر انداخته است

پس حق حق سابق از مادر بودهرکه این حق را نداند خر بود

دیگران- هرکس که باشد- اگر کودکانی را که می‌توانند مورد ترحم قرار دهند یا فقرایی را غنی سازندو ضعفایی را قوی کنند، این محدود است حتی رحم مادری فقط شامل حال فرزند خودش می‌شود او «راحمهٔ ولدها الصغیر» است نه: «راحم الطفل الصغیر» چون عاجز از این کار است.

از سوی دیگر اتّصاف خدا به این صفات و استناد این افعال به او، همه جانبه، جامع و کامل است در صورتی که دیگران دارای این جامعیّت و کمال این الطاف نیستند.

مثلًا مهر مادر و رحم او به فرزند، از حدّ شیر دادن به او، پرستاری و مواظبت و مراقبت از او فراتر نمی‌رود و این گونه امور اگرچه بسیار مهم است و حق مادر را بسیار بسیار عظیم و بزرگ

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۰

ساخته است اما در همین امور، محدود است. ولی رحم خدا به این کودک علاوه بر اینکه مادر را چنان ساخته است که لطیفترین احساسات و عواطف را نسبت به فرزند داشته باشد، اوسع و اقدم از این رحم است.

اوست که برای طفل در رحم مادر غذای مناسب آفرید و اوست که شیر را با آن کیفیّت، و پستان را به آن صورت خلق فرمود تا طفل بتواند به آسانی شیر بنوشد.

پس به این ملاحظه نیز راحم طفل صغیر، خدای ارحم الراحمین است که رحمتش نسبت به هر فرد کامل است و هم همه افراد را شامل است.

و اگر کسی فاقد یکی از این دو عمومیت و شمول باشد در هیچیک از این اوصاف اطلاق اسماء مذکور بر او حقیقی نیست و فقط کسی که واجد این کلّیت و جامعیت به هردو معنا در این صفات است، خداوند متعال است لذا سزاوار است که این صفات را منحصر در او بدانیم که اطلاق حقیقی آن بر او صحیح است و بس و بر دیگران به مجاز، مسامحه و عنایت اطلاق می‌شود.

بنابراین وجه استفاده حصر از دعای:

«اللهمَّ انَّکَ تُجیبُ الْمُضطَرَّ وَ تَکْشِفُ السُّوء و ...»

چنانکه ظاهر آن هم بر آن دلالت دارد، کاملًا منطقی و عرفانی است.

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۱

وجه سوّم:- که قریب به وجه اول است- این است که:

صرف‌نظر از کلّیت و جامعیت مفهوم این اسماء، هرگاه مطلق و بدون قید و اضافه به چیزی استعمال بشوندو صرف نظر از اینکه

خدای متعال مسبب‌الاسباب است و همه این افعال اگرچه بدون واسطه از او صادر نشده باشد، چون وسایط و اسباب همه خلق، او و تأثیر و تأثّرات و فعل و انفعالات به تقدیر اوست و همه افعال خیر و کارهایی که در مسیر مستقیم این اسباب و مسببات است مستند به اوست، وجه حصر اطلاق حقیقی این اوصاف بر خدا این است که: قدرت او بر این افعال ذاتی و بالذات است و قدرت عبد کسبی و بالعَرض و من عنداللَّه است. بنابراین همانطور که وجود قدرت بنده بالذات نبوده و بالغیر بوده است، دوام و بقای آن نیز بالذّات نیست. اتصاف او به صفت اعانت کبیر و ترحم بر صغیر و امثال آن که همه از صفت قدرت است نیز، بالذات نیست. و همان‌طور که اطلاق قادر بر کسی که قدرتش ذاتیِ او نیست و نمی‌تواند قدرت خود را برای خود نگهداری نماید کامل و مطلق نیست، اطلاق این اسماء بر غیر خداوند متعال نیز به نحو مسامحه جایز است.

این در صورتی است که اطلاق این اسماء به مناسبت اتصاف ذات یا بالذات یا بالعرض به مبدأ کل آنها که «قدرت» است باشد و اما اگر به مناسبت فعلیّت آنها و تلبس ذات به مبدأ مشتق و صدور

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۲

مثلًا رحم بر صغیر، این اسامی اطلاق شود باز هم اطلاق آن بر ذاتی که مناط صدور فعل رحم مثلًا که قدرت بر رحم است ذاتی او باشد، اوفق واصدق است از آنکه قدرتش بر رحم بالغیر باشد و بالذات نباشد. و این از قبیل این مثال می‌شود که: «من آنم که رستم بود پهلوان».

خلاصه این مدح و ستایش مهمی نیست که به کسی بگویند:

ای قدرتمندی که قدرت تو از خودت نیست و از غیر است. به خلاف آن که بگویند: ای که قدرت تو از خود توست و تو به خودی خود قادر و توانایی، که این کمال مدح است.

روشن است که در مقام ستایش خداوند متعال و توصیف او به اوصاف کمالیه- اعم از ذاتیّه و فعلیّه- بازگشت آن به ذات خدا و اینکه بالغیر نیست و بالذات است این جهت ملحوظ است و از وجوه تفرد خدا به آن وصف یا فعل می‌باشد.

در اینجا با عرض معذرت خدمت خواننده محترم از اطاله کلام، به یک نکته دیگر باید اشاره کنیم و آن این است که: اگر کسی بگوید: چگونه می‌گویید خدا در این افعال متفرد و یکتاست و می‌گویید این معنا از بعضی از جمله‌های این دعا استفاده می‌شود مثل:

«اللهمَّ انَّکَ تُجیبُ الْمُضطَرَّ ...»

با اینکه در همین بخش از دعاست که:

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۳

«اللهمَّ انَّکَ اقْرَبُ مَنُ دُعِیَ وَاسرع مَنْ اجابَ وَاکْرَمُ مَنْ عَفی وَاوسَعُ مَنْ اعْطی .

و از جمله اسماء الحسنای خداوند مثل:

«ارحَمُ الراحمین، اکرم الاکرمین، اسْمَعُ السّامعین وَابصَرالنّاظرین»

و امثال آنهاست.

از اینها استفاده می‌شود که: در این صفات، مخلوقات با خدا شریکند! هرچند مرتبه کامله آنها اختصاص به خدای سبحان دارد.

جواب این است که: صفات بر دو قسم می‌باشند:

قسم اوّل: صفات حقیقیّه ذاتیّه است مثل علم و قدرت. در حقیقتِ این صفات، مخلوق با خالق شریک نیست؛ یعنی حقیقت علم مخلوق مثل خود او که غیر خالق است غیر حقیقت علم خالق است و هرچند ما حقیقت علم خالق را نمی‌شناسیم ولی می‌دانیم که او از اینکه شبیه مخلوق باشد منزّه است، هم در ذات و هم در صفات.

بنـابراین اطلاق لفظ «عالم» بر خالق و بر مخلوق یا از قبیل اشتراك لفظی است و یا اینکه بر مفهومی اجمالی از علم که صادق بر علم خالق و مخلوق و ساکت از حقیقت آن باشـد، اطلاق شود که مشترك معنوی بین این دو علم باشد. نظیر «وجود» و «موجود» که اگر اطلاق ان بر خدا جایز باشدو در اسماء اللّٰه الحسنی قائل به

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۴

توقیف نشویم یا اگر قائل باشـیم موجود را از شـرع مأثور بدانیم، ناچار باید یا مشترك لفظی بگوییم- چنانکه بعض حکما گفته‌اند- یا یک مفهوم اجمالی و انتزاعی که صادق بر هر شـیء محقق در خارج باشد ملاحظه کنیم. و اگر غیر این را بگوییم و چنانکه بعض حکما می گوینـد وجود را مقول به تشـکیك و ذو مراتب بشـماریم لازم می‌شود که مخلوق با خالق در حقیقت ذات شـریك شود و هرچند بگویند حقیقت وجود علت، مغایر حقیقت معلول است و بین آنها مغایرت ذاتی قائل باشند.

زیرا گفته می‌شود: شـما که می گوییـد در دار تحقّق، غیر از «وجود» نیست و وجود اصـل است و مـاهیّت اعتبـاری است آیا به وجود خالق و وجدات مخلوقات که وجود می گویید بر سبیل اشتراك لفظی است یا اشتراك معنوی؟ اگراشتراك لفظی است لازم می‌شود که در دارتحقق، متحققات- چنانکه خارجا هم مشاهـده می‌شود- متعـدد باشـند. و اگر اشتراك معنوی است باز هم پرسـش می‌شود آن قدر مشترك بین این وجودات که آن را مرسوم به «وجود» کرده‌اید چیست؟

اگر بـاز امری انتزاعی و غیر حقیقی باشـد بـاز تعـدد خارجیـات و متحققات لازم می‌شود و خلاف قول به اصالـۀ الوجود است و اگر حقیقی است و تشخص افراد به مراتب است لازم شود اشتراك مخلوق با خالق در حقیقت ذات و ترکیب هر یك از مابه الاشتراك

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۵

و مابه الامتیاز.

و اگر می گویید اصل و حقیقت «مابه الاشتراك» است یعنی وجود است و «مابه‌الامتیاز» اعتباری است و حقیقی نیست، اشتراك هردو را در تمام حقیقت قبول کرده‌اید.

و به عبارت دیگر: تعـدد بین خالق و مخلوق را منکر شـده و به وحـدت وجود یا وجود واحـد قائل شده‌ایـد هرچنـد وحـدت موجود نگویید و تعدد موجود قائل باشید، اما چون این تعدد را اعتباری و غیر حقیقی می‌دانید و رسماً نگویید متحقق واحد است و باید نفی تعدد متحقق گردد، تفاوت حقیقی بین خالق و مخلوق نگذاشته‌اید.

خلاـصه اینکه: یـا خـالق و مخلوق را دارای مابه‌الاـشتراك و مابه‌الامتیـاز می‌شـمارید علاـوه بر قول به ترکیب، خالق و مخلوق را در جزئی از حقیقت ذات با هم مشترك شـمرده‌اید و اگر به مابه‌الامتیاز حقیقی قائل نیستید در تمام حقیقت، مخلوق را با خالق شـریک دانسته‌اید و اصلًا تعدد حقیقی برای وجود، قائل نشده و فرقی بین خالق و مخلوق الّا باعتبار قائل نیستید.

و خواه بگویید هرکس سخن شما را قائل نباشید حرف شما را نفهمیده است و اگر ذوق تأله داشته باشد آن را می‌فهمد و با فهم آن، خود بخود تصدیق می کند یا منکر فهم او نشوید.

مسأله این است که: با این سیری که شما در خداشناسی دارید و این اصلی که به آن معتقد هستید که ورای متحققات و آنچه که به

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۶

آن خـالق و آنچه به آن مخلـوق و مخلوقـات می گـوییم، چیزی به عنـوان وجود نیست که اصـل در تحقق است و متحقق حقیقی آن است.

بـا آیـات قرآن مجیـد و دعوت انبیـاء که تمـام آن بر اسـاس فرق تمام بین خالق و مخلوق است و اینکه خالق در حقیقت ذات غیر از مخلوق است و بالذات از هم ممتازند و با خدایی که انبیا و قرآن معرفی کرده و همه در فهم آن از قرآن شـریك و مساوی هسـتند و با صفات خدا و اراده و اختیار و خلق و ابداع، اگر نگوییم ناسازگار است، سازگاریش مفهوم نیست. و آنچه از خالق مفهوم می‌شود

غیر از چیزی است که از علت اولی مثلًا مفهوم می‌شود.

و همچنین مخلوق و معلول دارای مفهوم واحـد نیسـتند آنچه را آن اصـطلاحات به آن رهنمون می‌شوند با آنچه اصـطلاحات انبیا به آن رهنمون است، رهنمون نیست.

ورای امور متحققه و خارجیه، چیزی را به نام وجود واقعی و حقیقی دانسـتن و آن را اصل شمردن و امور خارجیه را اعتباری شمردن و به عبارهٔ اخری متحقق و واقعیت و خارجیت داشتن را به آن منحصر دانستن و حقیقت خالق را که منزّه از ادراک است آن گفتن و ربط بین خالق و مخلوق را ربط بین علت و معلول گرفتن یا تفسیر دیگر گفتن، با آیات قرآن که مبنی بر تنزّه خدا از صفات مخلوق و غیریت خالق از مخلوق و واقعیت داشتن اشیا به شیئیت

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۷

خود نه به اعتبار چیزی زایـد بر آنها به نام وجود و با صـفات و اسـماء خـدا مثل بدیع و مبدع، قابل تطبیق نیست و شـناخت فلسـفی و مکتب افلاـطون و ارسـطو و فـارابی و اتبـاع فلاسـفه به اصـطلاح الهی از خـدا بـا آن همه اختلافات و اقوال مشـتته با شـناخت مکتب پیغمبران و راهنمایی‌های ساده قرآن مجید، در یک خط نیست.

و آن دسـته از فلاسـفه که در مسـلمین خصوص در بین شیعیان و اهل معرفت و شناخت به مکتب اهل بیت- علیه‌السلام- پیدا شده و عقاید سالم و پاک و معارف این مکتب را تشـریح نموده‌اند هرچه دارند از اقتباس از انوار وحی قرآن و رسالت محمدی- صـلّی اللَّه علیه و آله وسـلّم- و هدایتهای ائمه طاهرین- علیهم‌السـلام- بوده است. و گرنه اکتفا به آن اصطلاحات و آن مطالب، بدون اعتماد به وحی با خطر گمراهیهای بزرگ مواجه و روبروست و مسئول آن خود فردی است که به گفته‌های آنها اعتماد کرده و سیر و سلوک و تحقیق و تدریس و تدرس خود را بر اساس مکتبها و اصطلاحات مخترعه‌ای که از زبان وحی گرفته نشده باشد، قرار می‌دهد.

و همچنین آنان که در ترویج این مکتبها از عصر مأمون تا حل در بین مسلمین نقش داشته و به آن با نظر اعجاب و اهمیّت می‌نگرند و شـناخت اصـحاب ائمه- علیهم‌السـلام- و محـدثین و روّات علوم آنها را تعظیم و ترویـج نمی‌نماینـد و نصوص را بر خلاف ظواهر عرفی آن تأویل می‌کنند مسؤولند به طوری که بیم آن می‌رود

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۸

در حوزه‌های علمیه معارف خالص اسـلام تحت‌الشـعاع این اصـطلاحات واقع شده و آشـنایان به این اصـطلاحات، مرجع مسلمین در معارف، عقاید، تفسیر قران و شـرح احادیث شوند و باب تأویل در اصطلاحات اسلامی و آیات و احادیث جهت تطبیق آن بر بعض مبانی باز شود.

باز هم با عرض معـذرت متأسـفانه از مطلبی که داشتیم دور افتادیم و حاصل آن این است که: همان‌طور که مخلوق با خالق در ذات هیچ‌گونه مماثلت و شباهتی ندارد و بالذات، غیرهم هستند، در صفات حقیقیّه ذاتیّه نیزمخلوق با خالق هیچ شباهت و شرکتی ندارد و خداونـد منزه از ایـن است که در ذات و صـفات حقیقیّه ذاتیه شـریک داشـته باشـد. که البته یکی از عمـده‌ترین این صـفات، صـفت احـدیّت یعنی بی‌جزء بودن و مرکب نبودن و یکی بودن ذات است که صـفات توحیـدی بسـیاری به آن برگشت دارند و از صـفات ثبوتیه است هرچند در شعر معروف:

نه مرکّب بودو جسم ونه مرئی نه محل‌بی‌شریک است و معانی تو غنی دان خالق

از صفات سلبیه شمرده شده است که باید ترکیب را از ذات، نفی نمود. ولی صحیح این است که واحدیت و بی‌جزء بودن برای ذات ثابت است و باید آن را برای خدا اثبات نمود. به هر حال نفی

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۹

ترکیب هم مسـتلزم اثبـات بسـاطت واحـدیت است چنـانکه اثبات واحـدیت و بساطت هم مسـتلزم نفی ترکیب است «ولا مشاحهٔ فی

الاصطلاح».

مسأله عدم ترکیب از مسائل مهمه توحیدی است که انکار صریح آن و اثبات مرکب بودن ذات مثل ترکیب اشیای مرکبه خارجی دیگر، ظاهراً خلاف اجماع و ضرورت بین مسلمین است و مجسمه از عامه مثل حنابله و فرقه وهابیه به تجسم قائلند! و برای خدا اثبات دست و چشم و پا و اعضا می‌نمایند.

بعض آنها برای اینکه به گمان خود از کفرِ «قول به ترکیب» فرار نمایند می‌گویند: به همه این اعضا و جوارح و ظواهری که به گمان آنها ظاهر در اثبات جسمیت است اقرار داریم ولی از اینکه اعضا و جوارح خدا چگونه است سکوت می‌کنیم و از کیفیّت، حرفی نمی‌زنیم

در اینجا نمی‌خواهیم وارد این بحث با این فرقه بی‌سواد و جاهل بشویم. اصل بطلان جسمیت از واضحات است و ظواهری که این نادانها به آن تمسک جسته‌اند مثل:

الف- «وَقالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّه مَغلُولَةٌ غُلَّتْ ایْدیهِم وَلُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسوطَتانِ»[۱۶۵].

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۰

ب- «وَالسّماواتُ مَطْویاتٌ بِیَمینِهِ»[۱۶۶].

ج- «وَجاءَ رَبُّکَ»[۱۶۷].

د- «یَدُ اللَّه فَوقَ ایْدیهِم»[۱۶۸].

ه- «انَّ اللَّه مَعَنا»[۱۶۹].

و- «فَانَّکَ بِاعْیُنِنا»[۱۷۰].

و امثال این آیات همه، ظاهر بر خلاف چیزی است که گمان کرده‌اند و ظهور در سعه علم، قدرت، عنایت و سایر صفات کمالیّه او دارد. و امثال این تعبیرات در کلمات ادبا و فصحا بسیار است.

و اما بعض احادیثی که به آن تمسک کرده‌اند یا از این مقوله است و یا از احادیث موضوعه و روایات امثال ابی‌هریره و وضّاعین دیگر است که در اینجا فرصت بسط کلام در آنها نیست.

ناگفته نماند که: علةالعلل همه انحرافات و سوء فهمهای فِرَق مختلقی که متمسك به هدایت اهل بیت نیستند، همین عدم تمسک به آنهاست که اگر بر حسب صریح حدیث متواتر ثقلین و روایات متواتر دیگر در معارف اسلام و تفسیر قرآن به اهل بیت- علیهم

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۱

السلام- مراجعه می‌کردند همانطور که پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- وعده فرموده است هرگز گمراه نمی‌شدند ولی چون عترت را که به فرموده پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- با قرآن از هم جدا نمی‌شوند تا بر آن حضرت در حوض وارد شوند، ترک کردند و به این و آن و افرادی که کلامشان هیچ گونه حجیّت شرعی ندارد در عقاید، تفسیر و احکام شرعیه رجوع نمودند و آنها هم یا طبق سیاستهای حاکم یا از پیش خودو برای خود آنها را گمراه کردند.

حتی مثل شیخ محمد عبده با اینکه نهج‌البلاغه را کلام امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- می‌داند و در آن هیچ شک و شبهه‌ای ندارد، از معارف و الهیاتی که در نهج‌البلاغه است استفاده نکرده و در موارد مهم و زیادی راه باطلِ گذشتگان خود را رفته است!.

به هر حال «تجسم» باطل است و اما کفر مجسمه درصورتی که اقرار به شهادتین داشته باشند و معلوم نباشد که ملتفتِ لوازم باطله این قول هستند، بر حسب فرموده بعض فقها از نظر فقهی و ترتب احکام کافر بر آنها ثابت نیست و به نظر می‌رسد که اولی به عدم حکم به کفر ظاهراً و بلکه واقعاً عدم توجه به مسأله تجسم باشد؛ یعنی اگر کسی اقرار به شهادتین و یکتایی و وحدانیّت خدا داشته باشد ولی التفات به اینکه خدا مرکب و جسم نیست نداشته باشد در حکم به اسلام و بلکه ایمان او با اقرار به ولایت کافی است و از

جهت عقیده اهل نجات است.

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۲

آنچه بـا اسـلام و ایمان منافات دارد اعتقاد به ترکیب یا با التفات، عـدم اعتقاد به تنزّه خـدا از ترکیب است. ولی ترتّب احکام اسـلام دائر مـدار اقرار بـه شـهادتین است. مـادام که یکی از ضـروریات دین را که از آن جمله، نفی ترکیب در ذات باریتعـالی است انکـار ننماید، که بیش از این در مقام بیان حکم فقهی این موضوع نیستم خواننده عزیز را به کتابهای فقه ارجاع می‌دهیم.

و امّـا صـفت: تفرد، یکتـایی، احـدیّت، وحـدانیّت و بی‌شـریک و نظیر و همتـا بـودن اگرچـه از صـفات حقیقیّـه و واقعیّـه است؛ یعنی بی‌شـریک بودن خـدا یـک امر واقعی است چنـانکه محـال بودن شـریک برای باریتعـالی نیز امری واقعی است. امـا مثل صـفت علم، قـدرت و احـدیّت نیست. در صـفت علم، قـدرت واحدیّت نبودِ چیزی با بودِ چیزی و نفی یا اثبات شـیئی در اتصاف ذات به آن مأثر نیست ولی صـفت یکتایی، واحـدیّت و بی‌همتایی از صـفاتی است که در صدق ان نبود همتا و شـریک و نظیر دخالت دارد و مفهوم آن متضمن نفی شریک و مثل و نظیر نیز هست.

«فهو الواحد المطلق لاشریک له ولاوزیر».

ولـذا در اقرار به توحیـد، نفی خـدایان غیر از اللَّه لازم است مع ذلک با اینکه صـفت بی‌همتایی و بی‌شـریک و نظیر بودن از صـفات ذاتیّه نیست در حکم به اسلام اقرار به این صفت و یکتایی خدا معتبر است و تا کسی به آن اقرار نکند و کلمه توحید را که دلالت بر

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۳

نفی خـدایان دیگر و نفی شـریک و نظیر برای خـدا دارد نگویـد اگر چه در دل معترف باشد، کافر است مگر اینکه در اقرار به زبان معذور باشد هرچند فرض وجود عذر مطلق از گفتن کلمه طیّبه توحید حتی در سرّ و خفا فرض نادر بلکه غیر واقعی است.

قسم دوّم: از صـفات خدا صفات حقیقیه غیر ذاتیّه است. این صفات مثل صفت تفرّد، بی‌شریکی و بی‌همتایی است که به مناسبت در قسم اوّل به آن اشـاره شـد و مثـل صـفت خـالقیّت، رازقیّت، راحمیّت، رحمانیّت، رحیمیّت، ربّانیّت، سـمیعیّت و غیر اینها از اسـماء و صفات دیگر. در این صـفات و اسـماء هرکدام برهان عقلی یا نقلی یا هر دو بر اسـتحاله شـریک و نفی نظیر و بدیل برای خدا در آن صفت اقامه شده است. در آن صـفت به هیچ معنایی شـریک برای او نخواهد بود مانند همان صـفت واحدیّت و یکتایی و بی‌همتایی که هم دلیـل عقلی بر محـال بودن شـریک برای خـدا دلالت قاطع دارد و هم با دلیل سـمعی تنزّه خـدا از وجود شـریک و نظیر ثابت است.

و مثـل خـالقیّت و رازقیّت و به طور کلی در کل افعال و صـفات فعلیّه، خـدا را شـریک نیست هم به این معنی که افعال الهی با مـدد دیگری یا مشارکت دیگری از او صادر نشده و در تمام افعال خود، مستقل و بی‌شریک است. و هم به این معنی که امر خلق و رزق به مخلوق واگذار نشده که خدا از تدبیر امور برکنارباشد.

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۴

بلی به اذن اللَّه و به مـأموریت از سوی خداونـد در این امور به مثل ملائکه که عمّال ارادةاللَّه هسـتند و به انبیا و اولیا در این زمینه‌ها، مناصب و مأموریتهایی داده شده است ولی هیچیک مستقل و خارج از تقدیر و تدبیر الهی نیستند. مثلًا در قرآن مجید در یک مورد می‌فرماید:

«اللَّه یَتَوَفَّی الانفُسَ حینَ مَوتها وَالَّتی لَمْ تَمُت فی منامِها»[۱۷۱].

«خدا می‌گیرد جانها را در هنگام موت آنها و آنها را که نمرده‌اند در خواب جانشان را می‌گیرد».

در جای دیگر می‌فرماید:

«الَّذینَ تَتَوفَّیهُمُ الْمَلئِکَةُ طَیِّبینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلَون»[۱۷۲].

«انَّ الَّذینَ تَوَّفیهُمُ الْمَلئکَةُ ظالِمِی انْفُسِهِمْ قالُوا فیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فی الارضِ قالُوا الَمْ تَکُنْ ارْضُ اللّه واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فیها»[۱۷۳].

«قُل یَتوفّاکُمْ مَلَکُ الْمُوتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ»[۱۷۴].

در هر یک از این سه آیه گرفتن جانها به ملائکه و ملک الموت

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۵

نسبت داده شده است.

جمع بین این آیات به روشنی ظاهر است؛ در آیه اوّلی که گرفتن جانها به خدا نسبت داده شده است به این جهت است که: ملائکه‌ای که مأمور به قبض ارواح هستند، امر خدا را اجرا کرده و حامل فرمان او هستند. و شاهد آن هم این آیه شریفه است: «تَوَفتْهُ رُسُلُنا وَهُمْ لایُفَرِّطُون»[۱۷۵].

که اگر امر خدا نباشد و خدا ملائکه را بر قبض ارواح و اعمال دیگر قدرت نمی‌داد آنها عاجز از انجام آن بودند.

و به طور کلی در مورد آن قسم از صفات حقیقیّه غیر ذاتیّه- که فعلیه هستند و اتصاف ذات به آنها به مناط صدور فعلی از افعال است- می گوییم: این افعال یا اسباب ظاهری که مورد تصرف اختیاری بشر باشد دارند یا این که ندارند؛ اگر اسباب ظاهری برای آنها نباشد، خدا در فعل آنها به هر دو معنی متفرد است؛ هم در فعل آنها کسی یاور و کمک کار و شریک او نیست و خود مستقل به فعل است، و هم این گونه امور را به غیر، به نحوی که فارغ از امر و تدبیر باشد واگذار نفرموده است و مداخلات و افعالی که از دیگران مثل ملائکه، انبیا و اولیا انجام می‌شود اگرچه به اختیار از آنها صادر می‌شود ولی در محدوده تقدیر و تدبیر الهی و مأموریتها و انجام

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۶

برنامه‌های غیبی است که حتی معجزات انبیا نیز در همین محدوده و به اذن اللّه تعالی و تدبیره انجام می گیرد.

چنانکه درباره عیسی‌بن مریم- علیهماالسلام- می‌فرماید:

«انّی اخْلُقُ لَکُم مِنَ الطّینِ کَهیئةِ الطّیرِ فَانفُخُ فیهِ فَیَکُون طَیراً بِاذنِ اللّه وَابْرِئُ الأَکْمَه والابْرَصَ»[۱۷۶].

«من از گل، مجسمه مرغی ساخته و بر آن نفس قدسی بدمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را (که هر طبیب از علاج آن عاجز است) به امر خدا شفا دهم».

و اگر اسباب ظاهری برای عملی در اختیار انسان گذاشته شده باشد و صدور آن عمل از انسان خواه اطاعت از خدا باشد یا معصیت و نافرمانی، منافی با توحید نیست. بلی وقوع آن بدون اسباب ظاهری در محدوده افعال الهی قرار دارد که به شرحی که گفته شد از غیر او صادر نمی‌شود مگر به اینکه: خدا به او قدرت عطا فرماید که در محدوده همان اقتدار و تدبیر و اذن الهی از غیر خدا صادر می‌شود.

لذا آن قسم از این افعال که بدون اسباب عادی و ظاهری صورت می گیرد به خداو مأموران الهی اعم از ملائکه، انبیا و اولیا مستند می‌شود. مانند اغاثه مضطر یا شفای مریض و کل اموری که

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۷

بدون عنایت غیبی، وقوع آن به اسباب ظاهری خرق عادت است؛ خواه تسبیب اسباب عادی آن به طور غیرعادی باشد یا مسبب بدون سبب عادی واقع شود.

و اما وقوع این اعمال به توسط اسباب عادیه‌ای که در اختیار انسان و مسخر او شده است به وسیله او انجام شود هم استناد آن به انسان صحیح است و هم استناد آن به خداوند متعال در صورتی که در مسیر معصیت و نافرمانی او واقع نشود. و به لحاظ این که

کل این افعال از هرکس صادر شود تنها به خدا قابل استناد است.

مثلًا گفته می‌شود: خدایا! تو فریادرس هر مضطری یا تو روا کننده حاجت هر حاجتمندی؛ چون اسباب این افعال اگر از غیر صادر شود همه به تسبیب خداوند متعال است و حتی اختیاری که انسان دارد و آن نیز از مقدمات و اسباب وقوع مسبب است، عطا و موهبت الهی و به تدبیر و تقدیر اوست، لذا کل آنها فقط به خدا استناد دارد و (به طور عام) استناد آنها به غیر خدا جایز نیست.

چنانکه استناد تک تک آنها به خداوند متعال به همین لحاظ که همه اسباب به او تعلق دارد صحیح است.

امّا به لحاظ یک فعل، خطاب:

«اللهمَّ انَّکَ تُجیبُ الْمُضْطَر»

در صورتی رسا و بلیغ است که «الف و لام» آن برای «عهد» باشد که در مثل این دعا خلاف ظاهر است.

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۸

چنانکه استناد یک یک آنها به انسانی که فاعل آن است نیز جایز است هرچند وجه استناد آن به خداوند متعال از جهت اینکه مسبب همه اسباب وقع آن است اقوی باشد. و به این لحاظ که این افعال هرکدام به فاعل خود قابل استناد است در دعا به درگاه خدا عرض می‌کند:

«اللهمَّ انَّکَ اقْرَبُ مَنْ دُعِیَ وَاسْرَعُ مَنِ اجابَ وَاکْرَمُ مَنْ عَفی ...».

در این لحاظی که استناد افعالِ عباد به خودشان دیده می‌شود می‌گوییم: خداوند ارحم‌الراحمین، اکرم‌الاکرمین، اسرع من اجاب و اوسع من عفی است و منافات با آن معنای توحیدی که از اللهمَّ انَّکَ تُجیبُ الْمُضَطَرَّ ... فهمیده شد ندارد.

امید است با این توضیح مفصل و دامنه‌دار و قلم و زبان قاصر حقیر از بیان این حقایق تا حدودی به معارفی که در این جمله‌های دعاست اشاره شده باشد. ولا حول ولاقوة الّا باللَّه العلی العظیم.

بقیه این بخشِ دعا تا پایان، اظهار ضراعت، مسکنت و زاری به درگاه حضرت باری، حمد و ثنا، شکر و مسألت صلوات بر محمد و آل محمد، صلوات اللَّه علیهم اجمعین و درخواست حوایج دنیا و آخرت و مهمّات با بهترین بیان است که قراءت آن قلب را خاشع، بدن را خاضع و افق عرفان شخص را گسترده و بر بینش و بصیرت دینی او می‌افزاید و او را برای کسب افاضات غیبی و نیل

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۹

به درجات عالی آماده می‌سازد.

قربان آقای مظلومان، سید شهیدان، سرورآزادگان، محبوب موحّدان و مقتدای فداکاران!. انسان متحیر می‌ماند که چه بگوید و چه بنویسد در وصف این حالاتی که امام- علیه‌السلام- در این دعا داشته است. هرگز و هرگز و خدا گواه است که برای ما نه درک آن حالات ربّانی و نه توصیف آن مقدور نیست «ما للتراب و ربّ الارباب» حقاً در توان فهم و بینش مثل منی نبوده و نیست که پیرامون این دعا چیزی بنویسیم.

اگر مرا به دَرِ یکی از مجالس سوگواری، عزاداری، حسینیه‌ها، تکیه‌ها و به دنبال هیأتهای عزای آن امامِ عظیم، سگی محسوب نمایند و لقمه نانی به من احسان کنند، زهی فخر و مباهات.

سرافتخار به اوج مهر و ماه و از آن هم بالاتر می‌رسانم.

نیایش در عرفات ؛ ص۲۴۹

السلام علیک یا اباعبداللَّه و علی‌الارواح التی حلت بفنائک علیک منی سلام اللَّه ابداً ما بقیت و بقی اللیل والنهار.

ای امام عزیز! تویی که خدا را به دیده دل دیدی و با یقین کامل به درگاهش عرض کردی:

«لَیسَ کَمِثلِکَ مَسْؤل وَلاسِواکَ مَأمُولٌ دَعوتکَ فَاجَبْتَنی وَسَأَلْتُکَ فاعْطَیتَنی ...».

«مثل تو مسؤول و کسی که از او حاجت خواسته شود نیست و سوای تو کسی که برآورنده آرزو باشد نیست. تو را خواندم و مرا جواب دادی و از

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۰

تو سؤال کردم و به من آنچه را خواستم عطا کردی. و به سوی تو راغب و مایل شدم، به من رحم کردی، و به تو وثوق و اعتماد کردم، مرا نجات دادی. و به تو پناه بردم و تو مرا کفایت کردی».

کدام وثوق و اعتماد به خدا از اعتماد و وثوق حسین- علیه‌السلام- در روز عاشورا بالاتر است او در بامداد روز عاشورا که آن همه مصائب جانکاه را- که کمترین و کوچکترین آنها مردان مرد را به خاک می‌نشاند و بیچاره می‌نماید- با کمال عزم و تصمیم استقبال می‌کرد. وثوق و اعتماد خود را با این دعا ابراز کرد.

«اللهمَّ انْتَ ثِقَتی فی کُلِّ کَربٍ وَانْتَ رَجائی فی کُلِّ شِدَّةٍ ...»[۱۷۷].

کدام نجات و کفایت از این بالاتر و ارزشمندتر بود که امام در آن روز در حالی که عزیزترین افراد بشر یعنی مردان اهل بیت و اصحاب عالی‌قدر خود را طعمه شمشیر، تیر و نیزه هزارها دشمنان بی‌رحم و خونخوار می‌دید و عفیفه‌ترین و فاضلترین زنهای عالم را در معرض اسارت آن مردم ناکس مشاهده می‌نمودو فریاد تشنگی و العطش دلخراش کودکان خود را می‌شنید و داغ فرزندان، برادران، اصحاب و احباب، یکی پس از دیگری زمینه صبر و خویشتنداری را به گمان لشکر دشمن بر او تنگتر و دشوارتر می‌کرد، آنچنان در آن موقف عظیم ایستادگی کند و در او و اهل بیت و اصحابش کمترین سستی و تزلزلی در انجام مأموریت

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۱

بزرگی که برای حفظ اسلام و معالم توحید به عهده داشتند راه نیابد.

حتماً در روز عاشورا امام- علیه‌السلام- بیشتر دلش مرکز نزول تجلی حق گردیده بود و خدا هم در آن روز بیشتر از هر روز به چنین بنده عاشق پاکباخته، عنایت و توجه داشت. خداوند ناصر و معین حسین بود. در آن روز کربلا صحنه بزرگترین مظاهر افتخار عالم انسانیت قرار گرفت و با آن ایمان، همّت و صبر، مقام و رضا و تسلیمی که از سیدالشهداء- علیه‌السلام- بروز کرد به وضوح آیه کریمه:

«انّی اعْلَمُ مالاتَعْلمونَ»[۱۷۸]

تفسیر شد.

و همین دعای عرفه نیز، آن آیه را تفسیر می‌نماید. دعای عرفه علم، معرفت و اوج بلندی ایمان و روز عاشورا پذیرش مشتاقانه امام- علیه‌السلام- را از شهادت در راه خدا آن هم به کیفیّتی که در عالم تا آن روز سابقه نداشت و پس از آن هم همانندی پیدا نکرده و نخواهد کرد، نشان داد.

در خاتمه این بخش اشعاری را که در اثنای همین مسافرت و بیماری عرض کرده و به مجمع اسلامی هدیه نموده‌ام حضور عاشقان مخلص و شیعیان آن حضرت به امید آنکه مقبول واقع

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۲

شود تقدیم می‌دارم:

روان عالم امکان حسین استجهانِ بینش و عرفان حسین است

جمال اللَّه و اسم اللَّه اعظمظهور اسم الرحمان حسین است

به ابراهیم و موسی و مسیحاولیّ صاحب‌الاحسان حسین است

به زهراو علی نور دو عین استبه ختم‌الانبیاء جانان حسین است

ابوالاحرار و آقای شهیدانولیِّ اعظم یزدان حسین است

زبحر قدرت بی‌انتهائیفروزان گوهر رخشان حسین است

به ملک عشق و تجرید و توکّلولی مطلق و سلطان حسین است

خدا را فیض اکمل نور سرمددلیل وحجّت وبرهان حسین است

به جمع قدسیان در عرش و کرسیسخن از عزّت و شأن حسین است

نهان اسم المولی والحق‌عیان و باطن قرآن حسین است

در اوج آسمان صبر و ایثاریگانه اختر تابان حسین است

به ماه و نیّر اعظم ضیابخشجمال نورافشان حسین است

به رستاخیز فردای قیامتشفیع معصیت کاران حسین است

ندای دین و اسلام و ولایتبلند آواز ایمان حسین است

الا ای دردمند خسته‌زاردوای درد بی درمان حسین است

به صحرای بلا آن کس که گردیدتنش در خاک و خون غلتان حسین است

به راه حق و حفظ دین توحیدشهید خنجر عدوان حسین است

به میدان ثبات و استقامتیگانه فارس میدان حسین است

از آن حریّت و از آن شجاعتخرد مبهوت و حیران حسین است

به لطف آنکه «لطفی» دارد امیدامید قلب مظلومان حسین است

بخش نهم: بحث‌های مهم اخلاقی و اعتقادی

اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۵

«اللهمَّ وَنَقِّنا وَسَدِّدْنا وَاقْبَلْ تَضَرُّعَنا یا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ وَیا ارْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ (الی قوله علیه السلام وَادْرَأعَنّی شَرَّ فَسَقَةِ الجِنِّ وَالانس».

در ابتـدای این بخش از دعـا، سـخن درباره این است که: خـدا ما را پاک کنـد، تسدیـد و اسـتقامت عطا فرمایـد و تضـرّع ما را قبول فرماید.

نکته‌ای که در اینجا اشاره به آن مناسب است این است که:

مقصود دعا کننـده از این که از خـدا طلب توفیق، تسدید، پاک شدن و امثال این امور را می‌نماید این نیست که: به دعا اکتفا کند و خودش در تحصـیل این امور تلاش و کوشـش ننمایـد، بلکه مقصود این است که با جلب عنایات اللهیّه به تلاش و سـعی خود ادامه دهد و سـعی او با ثمر و پربرکت گردد والّا کسـی که سعی و عمل ندارد و در حالی که می‌تواند به سعی و عمل بپردازد و خدا او را بر تحصـیل مطلبی که دارد توانایی بخشـیده است، به کسالت و بطالت وقت بگذرانـد و فرصـتها را از دست بدهـد دعا کنـد دعایش حقیقی نیست، طلب پاکی از گناه باید با پشیمانی از معصیت، عزم و تصمیم بر

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۶

ترک گناه و با توبه نصوح توأم باشد، بلکه کسی که از خدا به طور حقیقت این درخواستها را می‌نماید حالتش حالت توبه، انابه و بازگشت به خدا و طلب مغفرت از گناه و تسدید، عصمت از لغزش و گناه است و شعور دینی و وجدانی او بیدار و نفس او، او را بر گناه ملامت می‌نماید.

البته نتیجه این حالات پاک و اقبال به عبادات و اطاعت خدا که از ایمان خالص و خلوص نیست حاصل می‌شود توفیق بیشتر است چنانکه نتیجه معصیت و سبک شمردن دستورات الهی خذلان است.

مسأله علم الهی

در ضمن این بخش خدا به علم و آگاهی از حالات بنده و کارهای او و آنچه در ضمیر دارد خوانده می‌شود:

«یا مَنْ لایَخفی عَلَیهِ اغماضُ الجفون ولا لحظ العُیُون ...».

«ای کسی که پنهان نمی‌ماند بر او نه بر هم گذاردن پلکهای چشمها و نه لحظه‌ها و نگاهها و نه چیزهایی که در درون قرار دارد و نه آنچه که ضمائر دلها بر آن منطوی است همه اینها را علم تو احصاء کرده و حلم تو فرا گرفته است».

مسأله علم الهی به کل امور؛ خواه جزئی باشد یا کلّی گذشته و حال و آینده پنهان و آشکار، یکی از مسائل مهم در معرفهٔ اللّٰه است

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۷

که بدون آن خداشناسی کامل بلکه حاصل نیست. و می‌توان گفت معرفت خدا از هر طریق حاصل شود همگام با آن معرفت به علم خدا نیز حاصل می‌شود.

علم از اهم صفات خداوند است که بسیاری از اسماء الحسنی و صفات دیگر به آن بازگشت دارند و از شعب آن هستند. و بر حسب آیه شریفه:

«اللّٰه الّذی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَمِنَ الارضِ مثلَهُنَّ یَتَنزَّلُ الامْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا انَّ اللّٰه عَلی کُلِّ شَیء قَدیرٌ وَانَّ اللّٰه قَد احاطَ بِکُلِّ شَیء عِلْماً»[۱۷۹].

مقصود از آفرینش آسمانها، زمینها و نزول امر بین آنها علم به این است که: خدا بر هر چیزی قدرت دارد و به هر چیزی علمش احاطه دارد (معرفت علم و قدرت). در قرآن کریم آیاتی که بر علم واسع خداوند تأکید دارند، بسیار است مانند:

الف- «وَعِندَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ الَّتی لا یَعْلَمُها الّا هُوَ وَیَعْلَمُ ما فِی البَرِّ وَالبَحر وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ الّا یَعْلَمُها وَلاحَبَّةٍ فی ظُلُماتِ الارضِ ولارَطبٍ وَلایابِسٍ الّا فی کِتابٍ مُبین»[۱۸۰].

«نزد خداست کلیدهای غیب، نمی‌داند آنها را غیر از او و می‌داند آنچه را در خشکی دریاست و نیست برگی که بیفتد مگر اینکه خدا آن را می‌داند

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۸

و دانه‌ای در تاریکیهای زمین و تروخشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین (ثبت و ضبط است)».

ب- «اللَّهُ یَعْلَمُ ما تَحْمِلُ کُلُّ انثی وَما تغیضُ الارْحامُ وَما تَزْدادُ و کُلُّ شَیءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ عالِمُ الْغیبِ والشَّهادَةِ الْکَبیرُ المُتَعالِ»[۱۸۱].

«تنها خدا می‌داند که بار حمل آبستنان عالم چیست و رحمها چه نقصان و چه زیادت خواهد یافت و مقدار همه چیز در علم ازلی خدا معین است».

ج- «یَعْلَمُ خائنَةَ الْاعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ»[۱۸۲].

«خدا به خیانت چشم خلق و اندیشه‌های نهانی دلهای مردم آگاهست».

د- «یَعْلَمُ ما بَیْنَ ایْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَلا یُحیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ الّا بِما شاءَ ...»[۱۸۳].

«علم او محیط است به آنچه پیش نظر خلق آمده است و آنچه سپس خواهد آمد و خلق به هیچ مرتبه علم او احاطه نتواند کرد مگر به آنچه او خواهد ...».

و آیات بسیار دیگر. و اساساً کل عالم و کتاب تکوین، خلقت و نظامات متقن آن که قابل احصا نیست و حتی در موجودات واحد مثل انسان با همه پیشرفتهای علمی، هنوز هم که هنوز است بحث

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۹

در نظامات و حکمتهای الهی در وجود انسان ادامه دارد، و چه نیکو سروده است مرحوم آیت‌اللَّه والد- قدس سرّه-.

جهان با این همه وضع منسق‌دلیل دانش حق است الحق

خدا داناست بر اشیا کماهی‌دهد هر ذرّه بر علمش گواهی

چنان داده نگارش این جهان راکه بِهْ هرگز نیاید زان گمان را

از او عالم شده انسان منظم‌که نه در آن زیاد و نه در آن کم

نموده خلق هر چیزی که بایدجهان آراسته انسان که شاید

کتاب تشریع یعنی قرآن مجید نیز تمام آیات و موضوعاتی که در آن مطرح است در معرفت، خداشناسی، اخبار انبیا و امم گذشته، تعالیم اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، مالی، عبادی و دلایل معاد و امور دیگر همه مثل کتاب تکوین، دلیل بر علم و حکمت خداست.

ایمان به علم و حکمتِ خدا اساس باورها و ایمانهای مهم دیگر و منشأ وجود وجدان دینی و بینش مخفی قلبی در افراد است که حتی در خلوت و پنهانی از ارتکاب معاصی، خودداری می‌نماید. و تأثیر این قوّه امنیّتی و پلیس باطنی در تعهد اشخاص به رعایت آداب، قوانین، نظامات و حقوق یکدیگر و پرهیز از ظلم و خیانت، سرقت و فحشاء و سایر معاصی، به مراتب بیشتر از قوای امنیتی و پلیس ظاهری است.

و در این معنی نیز مرحوم والد علامه- رحمه اللَّه علیه- فرموده

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۰

است:

«صافیا» در سایه خورشید دین بخرام از آنک‌هست اصلاح دو عالم از دیانت برقرار

شد تدین بر تمدن بی‌سخن اصل اصیل‌شد تمدن از تدین چون سعادت پایدار

گرپلیس باطنی نبود به عالم نفس دون‌از پلیس ظاهری با صد حیل سازد فرار

نهایت این است که برای آن آمار و احصائیّه نیست و نمی‌تواند هم باشد. نمی‌تواند معیّن کرد که در هر روز و هر ساعت چند میلیون نفر مؤمن به خدا می‌توانستند فلان عمل زشت و کار قبیح و ناپسند را مرتکب شوند و راه نادرست و غلطی را بروند و سخن دروغ و غیبت و فتنه‌انگیزی را بگویند ولی ایمان به علم خدا و وجدان عرفانی آنها مانع شد.

آنچه از راه ایمان به علم و قدرت خدا برای جامعه حاصل می‌شود از هیچ راه دیگر امکان حصول ندارد در تأثیر وجدان مذهبی در حفظ انسانها از کارهای خلاف.

به سخن یکی از رجال آگاه مسیحیّت توجه کنید، او در ضمن کلامی که در تعظیم از مقام حضرت رسول معظّم اسلام- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- و خدمات بزرگ آن حضرت به جامعه انسانیت دارد گفتاری دارد قریب به این مضمون:

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۱

«ما آمریکایی‌ها به ملاحظه ضرر مسکرات و مشروبات الکلی، در مقام منع آن برآمده و قانون برای منع و جلوگیری از آن و مجازات میخوران وضع کردیم، به این تعداد[۱۸۴]، افراد را زندانی کردیم به این مبلغ، افراد را جریمه کردیم سرانجام نتوانستیم و

شکست خوردیم و ناچار قانون را لغو نمودیم اما پیغمبر اسلام- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- به وحی الهی و در مقام رسالت از سوی خداوند «تحریم خمر» را ابلاغ و مردم را از آن منع کرد، از آن زمان تا حال چهارده قرن است که این تحریم در بین صدها میلیون مسلمان، در هر عصر و زمان محترم است و اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان در تمام عالم از مَی نوشی و میگساری به شدت اجتناب می‌نمایند با این که بسیاری از آنها از ضررها و زیانهای مسکرات ناآگاه و بی‌اطلاعند. در اثر این حکم که فقط در حال حاضر به وسیله پلیس باطنی اجرا می‌شود، همه ساله با قیاس به کشورهایی که میگساری در آنها رایج و آزاد است و مسلماً دهها هزار تلفات می‌دهد، بیش از صدهزار نفر انسان از مرگ حتمی نجات می‌یابند.

و در پایان سخنش می‌گوید: پس بیایید همه بر محمّد- صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم- درود بفرستیم».

این اثر ایمان به خدای عالم و قادر است که هیچ قوّه دیگر در

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۲

کنترل غرایز بشر جای آن را نمی‌گیرد و حتی معلومات و اطلاع کامل از ضررهای میخوارگی نیز در پرهیز دادن افراد از آن مؤثر نمی‌شود.

و همان اهل اطلاع اگر بیشتر از دیگران مصرف نکنند کمتر مصرف نمی‌نمایند چنانکه مدتی قبل در یکی از روزنامه‌ها خواندم که شخصی را در آمریکا به جرم تخلف از نظامات رانندگی در حال مستی دستگیر و تحت تعقیب قرار دادند در موقع رسیدگی معلوم شد که این شخصِ بد مست، رئیس انجمن مبارزه با مسکرات است!.

صفات خدا عین ذات اوست

نکته‌ای که در اینجا لازم به یادآوری است این است که: صفت علم خدا عین ذات اوست و خداوند از صفات حقیقیّه زاید بر ذات- که انسان و ملائکه آن چنان هستند- منزّه و مبرّا است. بنابراین سخن گفتن در حقیقت علم الهی، سخن از حقیقت ذات باریتعالی و فضولی است که از آن نهی شده است چون محیط، محاط نخواهد شد و مخلوق بر کنه خالق راه نخواهند برد.

فلاسفه راجع به حقیقت علم به معنی اعم و علم باریتعالی سخن بسیار گفته و اقوال مختلف که به ده قول می‌رسد در آن گفته‌اند و راهی را که نباید پیمود و نمی‌توان پیمود به گمان خود

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۳

پیموده‌اند! تعالی اللَّه عما یقولونه علواً کبیراً:

«کلّما میّز تموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم والباری تعالی واهب الحیوهٔ و مقدر الموت و لعل النمل الصغار تتوهم ان للَّه تعالی زبانیتین ای قرنین فانهما کمالها و تتصور ان عدمها نقصان لمن لایکونان له ولعل حال کثیر من العقلاء کذلک فیما یصفون اللَّه تعالی به»[۱۸۵].

و همچنین در حدیث است که:

«ایّاکم والتفکر فی اللَّه ولکن اذا اردتم ان تنظروا الی عظمته فانظروا الی عظیم خلقه»[۱۸۶].

راجع به علم خدا از جهت احاطه و سعه آن، بیانات، خطبه‌ها و دعاهای مأثوره از اهل بیت- علیهم‌السلام- بسیار است که اگر جمع‌آوری شود شاید کتابهای زیادی فراهم شود.

امام- علیه‌السلام- در پایان این چند جمله که به علم خدا مربوط می‌شود در حالی که وجودش مشحون به درک عظمت و سعه علم و حلم باریتعالی جلت عظمته است زبان به تسبیح می‌گشاید و خدا را به پاکی و بلندیِ رتبه می‌ستاید و عرض می‌کند:

«سُبحانَکَ وَتَعالَیْتَ عَمّا یَقُولُ الظالِمُونَ عُلُوّاً کَبیراً ...».

«پاک و منزّهی تو از هر نقص و عیب، جهل و عجز، و بلند و برتری تو از

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۴

آنچه ستمکاران می گویند[۱۸۷] برتریِ بزرگ. تسبیح گواهی می‌دهند بر پاکی و تنزّه تو از نقایص، آسمانها و زمینها و آنچه در بین آنهاست. و نیست چیزی مگر این که تسبیح می گوید یا تسبیح می کند تو را به حمد و سپاس تو (که محتمل است مراد این باشد که لازمه حمد و سپاس خدا و ثنا بر او به صفات جمالیّه و جلالیّه و اقرار به کمال او، تسبیح، شهادت، گواهی واقرار به پاکی و تقدّس حضرت باری از هر نقص و ناتمامی است) پس تنها برای توست حمد و سپاس و مجد و بلندِی مقام ای صاحب جلال و اکرام و فضل و انعام و نعمتهای بزرگ و تویی بخشنده کریم، رؤوف و مهربان».

پس از این ثنا و تسبیح و اقرار به نعمتهای خدا، از خدا سؤال می‌نماید و به اینگونه عرض حاجت می کند:

«اللهمَّ أوسِعْ عَلَیَّ من رزقِكَ الحَلالِ وَعافِنی فی بَدنی وَ دینی وَآمِنْ خَوفی وَ اعْتِق رَقَبَتی مِن النّار».

در این جمله از خدا وسعت روزی حلال و عافیت در بدن و دین و امان از خوف و بیم و آزادی از آتش درخواست می‌نماید.

معلوم است که هر کدام از این حوایج از حاجتهای مهم دینی و دنیوی است.

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۵

رزق حلال

وسعت رزق حلال و اصل روزی حلال موضوعی است که در شرع به آن اهمیّت بسیار داده شده و بخش مهمی از فقه مربوط به احکام حلال و حرام خوردنیها و نوشیدنیها و کسبهای حرام و مباح و اینگونه مسائل است.

در روایت است از حضرت باقر- علیه‌السلام- که رسول خدا- صلی اللَّه علیه وآله وسلّم- فرمود:

«العبادهٔ سبعون جزءاً افضلها طلب الحلال»[۱۸۸].

«طلب روزی حلال از عبادات مهمه و موجب اجر بسیار است».

حتی در حدیثی از حضرت صادق- علیه‌السلام- است که:

«الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل‌اللَّه»[۱۸۹].

و همچنین از حضرت صادق- علیه‌السلام- است که:

«انّ اللَّه عزّوجلّ یحبّ المحترف الامین»[۱۹۰].

خوردن غذای حلال علاوه بر این که شرعاً مسؤولیت ندارد در حسن نیت و پاکی باطن انسان اثر وضعی دارد. چنانکه لقمه حرام نیز آثار سوء دارد.

یکی از اموری که از آن انسان مورد سؤال قرار می گیرد امر

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۶

«مال» است که از کجا کسب کرده و در چه راهی صرف نموده است. چنانکه در حدیثی که شیعه و اهل سنّت روایت کرده‌اند از رسول خدا صلی اللَّه‌علیه وآله‌وسلّم روایت است که فرمود:

«لا تَزول قد ما عبدٍ یوم القیامهٔ حتی یسئل عن أربع: عن عمره فیما افناه، و عن جسده فیما ابلاه، و عن ماله فیما انفقه و من این اکتسبه، و عن حبّنا اهل ۱۹۱] البیت ۱۹۲]»

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۷

و همچنین در حدیث است که:

«ترک لقمهٔ الحرام احب الی اللّه من صلاهٔ الفی رکعهٔ تطوعاً»[۱۹۳].

عافیت دین و بدن

یکی دیگر از حوایجی که در این جمله از دعـا خواسـته شـده عـافیت در بـدن و دین است که هر دو دارای اهمّیت بسـیارند و به هم ارتباط دارند و اگر کسی هردو را داشته باشد سعادت دنیاو آخرت را دارا شده است.

عافیت در بـدن عبارت از تندرستی و سـلامتی از بیماریها و نقصـهای عضوی و کمال اسـتوای خلقت و آفرینش است که از نعتمهای بزرگ خـداست که بـا توجه به انواع و اقسـام امراض، سـلامتی از هر یک از آنها نعمتی جـداگانه به شـمار می‌رود. و غالب مردم از شکر این نعمتها غافلند چون از خود نعمت غافلند. یا اصلًا آن را نمی‌شناسند؛ زیرا اطلاع بر این نعمتها نیاز به اطلاع وافی و

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۸

کامـل در علوم متعـدده دارد که همه مربوط به جسم انسان از گوشت، پوست، اسـتخوان، رگ، پیه، خون، مفاصل، سـلولها، اعضا و جـوارح ظـاهره و بـاطنه می‌باشـد که به فرض اینکه کسـی از این همه علـوم مطلع باشـد چون این علوم کامـل نشـده است بـاز هم از شناخت نعمتهای خدا در این رابطه و شکر آنها قاصر است.

انسانهـا بیشـتر وقتی گرفتـار مرض و دردی می‌شونـد قـدر نعمت و سـلامتی از آن بیمـاری و درد را می‌شناسـند و در همـان حـال به سلامتی از میلیونها مرض دیگر که به آن مبتلا نیستند توجه ندارند. و همان‌طور که گفته شده است:

«النعمهٔ مجهولهٔ مادامت محصولهٔ فاذا فقد عرفت»[۱۹۴].

نعمت مـادام که حاصل و موجود است مجهول و ناشـناخته است ولی وقتی مفقود شـد شـناخته می‌شود و اهمّیت آن معلوم می گردد که:

«تعرف الاشیاء باضدادها»

و به همین مبانی اشاره دارد کلام امام- علیه‌السلام- در اوائل دعا که می‌فرماید:

«ثُمَّ ما صَرَفْتَ وَدَرأتَ عنّی اللهمَّ مِنَ الضُّرِ وَالضَّرّاء اکْثَرُ مِمّا ظَهَرَ لی مِنَ العافیَهٔ والسَّراء».

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۹

عافیت دین و اقسام آن:

اشاره

و امّـا عـافیت در دین که اهمّیت آن بیشتر است و اگر آن نباشـد عـافیت در بـدن وسـیله احتجاج بر عبـد و اسـتحقاق توبیـخ و معاقبه زیادتر است بر سه قسم است:

۱- عافیت فکری و اعتقادی.

۲- عافیت اخلاقی.

۳- عافیت عملی.

۱- عافیت فکری و اعتقادی:

عـافیت فکری و اعتقـادی این است که: شـخص در شـناخت خـدا و صـفات و اسماءالحسـنای او در شـناخت ملائـکه و مسائل نبوت

پیغمبران و وحی و امامت خصوصاً شناخت حضرت خاتم‌الانبیاء- صلی اللَّه علیه وآله وسلّم- و اوصیا و خلفای آن حضرت و در شناخت معاد و خلاصه کل امور اعتقادی، ایمانش سالم از انحرافات و پاک از بدع و شبهه‌ها باشد و از خطی که انبیاء خصوصاً حضرت ختمی مرتبت- صلی اللَّه علیه وآله وسلّم- ترسیم فرموده‌اند بیرون نباشد. و همه را با معیارهای صحیح عقلی و نقلی تحصیل کرده باشد و به آنچه بر حضرت محمدبن عبداللَّه- صلی اللَّه‌علیه وآله وسلّم- نازل شده است اعم از اصول یا فروع ایمان داشته باشد که حتی به جزئی‌ترین امری از امور اعتقادی و کوچکترین فرع از

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۰

فروع و احکام شرعی و عملی، ایمان مطمئن داشته باشد و میل نفس خود را در همه امور، تابع شرع قرار دهد، بدیهی است گاه یک انحراف و انکار یک موضوع مسلّم دینِ اسلام، شخص را زیر سؤال برده و موجب کفر او می‌شود.

بعضی در موضوع سؤال از اسلام عمر و امثال او اظهار تعجب می‌نمایند و با سابقه صحابت آنها و مواضعی که داشتند آن را بجا نمی‌شمارند و توجه ندارند.

اولًا: مجرد صحابت، دلیل بر ایمان نیست؛ زیرا در صحابه به حکم قرآن مجید و اخبار متواتر حوض، بسیاری بودند که یا از اوّل منافقانه اظهار اسلام کرده بودند یا بعد از رحلت پیغمبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلّم- منحرف از حق شدند.

ثانیاً: این اشخاص مواضع مهمّی نداشتند و به گفته یکی از بزرگان، در جهاد، آن دو نفر سابقه اینکه یک نفر را در یک غزوه و جهاد کشته باشند ندارند. مضافاً بر این که مواضع سوء آنها بیشتر و مشهورتر بود. بعضی از همینها بودند- چنانکه پیش از این نیز گفته شد- که در جنگ احد، رسول خدا- صلی اللَّه علیه وآله وسلّم- را تنها گذارده و از میدان جهاد گریختند و به فکر ترتیب صلح با کفّار و بازگشت به کفر افتادند!.

ثالثاً: در مسأله کفر و انحراف فکری و عقیدتی، انکار تمام عقاید یا احکام، لازم نیست بلکه با انکار یک مورد، شخص از

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۱

اسلام خارج می‌شود. لذا کسی که علناً در صلح حدیبیه به پیغمبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلّم- اعتراض کند و آن را نپذیرد یا در مسأله متعه حج حکم خدا را که از زبان پیغمبر- صلی اللَّه‌علیه وآله وسلّم- می‌شنود قبول نکند اسلامش زیر سؤال می‌رود.

ایمان به پیغمبر و رسالت او- صلی اللَّه علیه وآله وسلّم- باید مطلق باشد و انکار هر یک از این دو حکم با اینکه از پیغمبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلّم- شنیده بود با اسلام سازگار نیست و از همه بالاتر رد او بر پیغمبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلّم- در مسأله وصیت بود که فرمود:

«دوات و لوح برایم بیاورید تا بنویسیم چیزی را که پس از من هرگز گمراه نگردید».

ولی او با آن حضرت مخالفت کرد و آن کلمه خبیثه و اهانت آمیز را به رسول خدا- صلی اللَّه علیه وآله وسلّم- گفت. رسول خدایی که خداوند در شأنش فرموده:

«وما يَنْطِقُ عَنِ الهَوى انْ هُوَ الّا وَحىٌ يُوحى [۱۹۵].

و رسول خدا- صلی اللَّه علیه وآله وسلّم- را در چنان حال دشوار به آن صورت که در حضورش لغو گفتن و اختلاف بسیار شد، آزار داد.

«فانا للَّه وَ انّا الَيْهِ راجِعُونَ».

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۲

و حاصل این است که: عافیت فکری و عقیدتی با انکار امور ثابته اسلامیه امکان تحقق ندارد.

۲- عافیت اخلاقی:

و امّا عافیت اخلاقی عبارت از اتصاف انسان به اخلاق اسلامی است که در قرآن مجید و احادیث مرویّه از پیغمبر و ائمه- صلوات‌اللَّه علیهم- بیان شده است. مثل: صبر، زهد، تواضع، صداقت سخاوت، شجاعت، عدالت، ترحّم، حلم، عفّت، مروّت، حرّیت، فتوّت، عفو و گذشت، ایثار، صله رحم، رعایت حق همسایه حق پدر و مادر، مواسات، احسان، انصاف، کظم غیظ، صدق وعده، تفویض، توکل، رضا و تسلیم و سایر صفات حمیده و مکارم اخلاق که در قرآن مجید و احادیث شریفه و ادعیه بر آنها ترغیب و توصیه شده است.

و بر حسب حدیث معروف:

«انّما بُعِثْتُ لُاتَمِّمَ مَکارِمَ الأخلاق»[۱۹۶]

پیغمبر اکرم- صلی اللَّه علیه وآله وسلّم- برای اتمام و آموزش کامل اخلاق مبعوث شده است.

در موضوع اخلاق، تعالیم اسلام کاملترین و سازنده‌ترین تعالیم است. بسیاری از حکما هم که علم اخلاق را حکمت عملی

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۳

می‌نامند در حکمت عملی وارد نمی‌شوند؛ زیرا معتقدند با تعالیم اسلام در این موضوع دیگر جایی برای کلام و مقال دیگران نیست.

کتابهای اخلاق و اشعار شعرا و حکایاتی که از مسلمانان تربیت شده در مکتب اسلام نقل شده، مسلمانان را در اخلاق بقدری غنی و صاحب افتخار نشان می‌دهد که بالاتر از آن تصور نمی‌شود.

شخص پیغمبر اکرم- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلّم- که خدا به او خطاب فرموده است:

«انَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم»[۱۹۷]

دارای عالیترین اخلاق انسانی بود و یکی از علل عمده نفوذ دعوت آن حضرت در اعراب جاهلیت که تغییر عادات آنها امری ناممکن به نظر می‌آمد همان اخلاق کریمه آن حضرت بود.

همچنین اهل بیت آن حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین- علیه‌السلام- همه نمونه اعلی و مثل اکمل اخلاق انسانیت بودند که دوست و دشمن به آن اعتراف داشتند و این اخلاق سرّ و رمز محبوبیت فوق‌العاده آنها در قلوب مردم بود.

هم القوم فاقوا العالمین مناقباوایاتهم تتلی و اوصافهم تروی

هم القوم من اصافهم الود مخلصاتمسک فی اخراه بالسبب الاقوی

و هم کما قال صادقهم و کلهم صادقون صلوات‌اللَّه علیهم

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۴

اجمعین:

فی الاصل کنّا نجوماً یستضاء بناوفی البریهٔ نحن الیوم برهان

نحن البحور التی فیها لغائصهادر ثمین و یاقوت و مرجان

من شذ عنا فبرهوت مکانتهومن اتانا فجنات و رضوان

مساکن الخلد و الفردوس تملکهافنحن للخلد والفردوس خزان

۳- عافیت عملی:

و امّا عافیت عملی به این است که: انسان در اعمال و کارهای خود خواه فردی، اجتماعی، سیاسی و مالی و همچنین در عبادات و

تکالیف و فرایض، رعایت کامل احکام شرع مقدّس را بنماید و نسبت به این دستورات که عمده انها در کتابهای فقه مدوّن است، تعهد کامل داشته باشد و از معصیت و مخالفت پرهیز کند و تقوا پیشه سازد و حتی در گناهان صغیره نیز اگر چه وعده گذشت از آنها در صورت اجتناب از گناهان کبیره داده شده بپرهیزد و چنان عمل کند که شاعر در این شعر می گوید:

خلّ الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی کن مثل ماش فی طریق الشوک تحذر ماتری

لاتحقرن صغیرهٔ ان الجبال من الحصی

امان از خوف و آزادی از آتش

ششمین و هفتمین مسألت در این جمله از دعا امان از خوف و آزادی از آتش است که هر دو از اهم مقاصد و مطالب است. و اگر کسی به این مطلب نائل شود حتماً غصه و اندوهی ندارد.

امّا معنی امان از خوف این نیست که حالی پیدا کند که خوفش از خدا زائل شود؛ زیرا مؤمن باید همیشه بین خوف و رجا باشد و ترس از خدا و از مقامات و مواقف روز قیامت از علائم ایمان و از مقامات صدّیقین است.

در حالات حضرت امام حسن مجتبی- علیه‌السلام- است که:

«کان اذا ذکر الموت بکی و اذا ذکر القبر بکی و اذا ذکر البعث والنشور بکی و اذا ذکر الممر علی الصراط بکی، و اذا ذکر العرض علی اللّٰه تعالی ذکره شهق شهقهٔ یغشی علیه منها و کان اذا قام فی صلاته ترتعد فرائصه بین یدی ربه عزّوجل و کان اذا ذکر الجنّهٔ والنار اضطرب اضطراب السقیم و سأل اللّٰه الجنهٔ و تعوذ به من النار»[۱۹۸].

بنابراین محتمل است مراد از طلب امان از خوف طلب امان از یکی دو خوف باشد:

اوّل: طلب امان از خوف در حال مرگ و احتضار و درخواست

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۶

بشارت امان چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

«الَّذینَ تَتَوَفّیهُمُ المَلٰئِکَةُ طَیِّبینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلوا الْجَنَّةَ بِما کُنتُمْ تَعْمَلونَ»[۱۹۹].

«آنانکه چون فرشتگان پاکیزه از شرک، قبض روحشان کنند به آنها گویند که شما به موجب اعمال نیکویی که در دنیا بجا آوردید اکنون به بهشت درآیید».

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«الَّذین آمَنُوا وَکانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشری فی الحَیوةِ الدُّنیا وَفِی الآخِرَةِ ...»[۲۰۰].

«آنها اهل ایمان و خدا ترسند آنها را از خدا پیوسته بشارت است هم در حیات دنیا (به مکاشفات در عالم خواب) و هم در آخرت ...»

و ثقهٔ‌الاسلام شیخنا الکلینی روایت کرده است که: سدیر صیرفی از حضرت صادق- علیه‌السلام- سؤال کرد:

«جعلت فداک یابن رسول‌اللّٰه هل یکره المؤمن علی قبض روحه ...»[۲۰۱].

«آیا مؤمن بر قبض روحش اکراه می‌شود؟ فرمود: لاواللّٰه؛ نه به خدا سوگند زمانی که ملک‌الموت برای قبض روح او می‌آید اظهار

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۷

اندوه می‌نماید، ملک‌الموت به او می گوید: یا ولی‌اللّٰه؛ لاتجزع؛ ای دوست خدا جزع نکن قسم بر آنکه محمد- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلّم- را مبعوث کرد. من نیکوکارتر و مهربانتر بر تو از پدر مهربانت هستم اگر حاضر بود، چشم خود را بگشا و نگاه کن. فرمود: ممثل می‌شود از برای او رسول خدا- صلّی اللّٰه علیه و آله وسلّم- و امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و امامان از ذرّیّه ایشان-

علیهم‌السلام- پس گفته می‌شود به او: اینها پیغمبر- صلّی اللّه علیه و آله وسلّم- و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه- علیهم‌السلام- رفقای تو هستند. فرمود: پس چشم خود را می‌گشاید و نگاه می‌کند. پس منادی خدای رب العزه، روح او را ندا می‌دهد: یا ایّتها النفس المطمئنة؛ ای نفس مطمئن و آرام به سوی محمد و اهل بیت او: ارجعی الی ربک؛ باز گرد به سوی پروردگارت در حال خوشنودی و رضا به ولایت و پسندیده شدن به ثواب: فادخلی فی عبادی؛ پس داخل شو در بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او- علیهم‌السلام-: وادخلی جنتی؛ و داخل بهشت من شو. پس چیزی محبوبتر به سوی او از انتزاع و گرفتن روح او به مدارا و ملحق شدن به منادی نیست».

دوّم: طلب امان در روز قیامت از مخاوف و اهوال آن روز. که آن هم بر حسب آیات مثل آیه:

«لایَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الاکْبَرُ»[۲۰۲]

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۸

و احادیث برای اهل ایمان و اعمال صالح، حاصل است.

و از جمله آنها در مورد فضیلت ادخال سرور در قلب مؤمن است چنانچه از حضرت صادق- علیه‌السلام- روایت شده است که: در ضمن حدیثی طولانی فرمود:

«وقتی خداوند متعال مؤمن را از قبر بر می‌انگیزد با او مثالی بیرون می‌آید که در پیشاپیش او و هر هولی از اهوال روز قیامت را که مؤمن می‌بیند، این مثال به او می‌گوید: نترس! و غمناك مشو و بشارت و مژده باد تو را به سرور و کرامت از خدای عزّوجل تا اینکه در پیشگاه خدا او را نگهدارند پس حساب او را آسان بنمایند و امر کند او را که به بهشت برود و مثال همچنان پیشاپیش او می‌رود. مؤمن به او می‌گوید: خوب کسی بودی که با من از قبر بیرون آمدی و همواره به من مژده سرور و کرامت دادی تا این عنایات الهیّه را دیدم. کیستی تو؟ مثال می‌گوید: من آن سروری هستم که تو در دنیا برادر مؤمنت را به آن شاد می‌کردی خداوند عزّوجل مرا از آن آفرید تا تو را مژده بدهم»[۲۰۳].

این حدیث از احادیثی است که بر تجسم اعمال- که از بعض آیات قرآن مجید استفاده می‌شود- دلالت دارد.

و آخرین جمله این بخش از دعا این است:

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۹

«اللّهمَّ لاتَمْكُربی وَلاتَستَدْرِجْنی وَلا تَخدَعْنی وَادْرَأْعَنّی شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْانْسِ».

در توضیح اجمالی درخواستهایی که در این دعا می‌باشد متذکر می‌شویم که: مکر، خدعه، فریب و بعضی افعال دیگر مثل استهزا، از خداوند متعال صادر نمی‌شود و خدا از اینگونه کارها و افعال منزّه است.

و مراد از نسبت این افعال به خدا- چنانکه مفسّرین در تفسیر مثل این آیات فرمودند:

«اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَیَمُدُّهُمْ فی طُغیانِهِمْ یَعْمَهُونَ»[۲۰۴]

و آیه:

«وَمَکَرُوا وَمَکَرَاللَّهُ واللَّه خَیرُالماکِرینَ»[۲۰۵]

این است که: در برابر استهزا، خدعه و مکر آنها و کیفر این اعمال طوری با آنها عمل می‌شود و به خود واگذار می‌شوند که آنها به جای اینکه از اقبال نعمتها، بهره نیك ببرند و به شکر بپردازند از اقبال دنیا و بسیاری نعمتها و متوالی بودن آن، خدا را فراموش کرده و به آن فرحناك و مغرور می‌شوند و با صرف نعمت در معصیت، ولی نعمت حقیقی خود را کفران نعمت می‌نمایند و آنها را برای خود پایدار دانسته و عطا و موهبت خدا نمی‌دانند. چنانکه قارون

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۰

می گفت:

«انَّما اوتیتُهُ عَلی عِلْمٍ عِندی

نعمتها و صحت بدن و وفور جاه و مال و مقام را به کفایت و کاردانی و دانایی و تدبیر خود می‌دانند.

و به عبارت دیگر: عکس‌العمل خدعه، مکر و استهزای آنها جریانی واقعی و حقیقی است که مکّارانه و فریبکارانه انجام نمی‌شود. اما آنها از آن جریان فریب خورده و مغرور می‌شوند. مثل همین حالت استدراج که وقتی بنده در معصیت اصرار کرد و اتمام حجتها، مواعظ و تنبیهات در او مؤثر واقع نشد و کمبودها و قطع بعضی نعمتها، مرضها و گرفتاریها- که در بعضی موارد و نسبت به بعضی اشخاص تازیانه هُشدار است- او را به راه نیاورد و بیدار نکرد عنایت حق برای هدایت و بازداری از گناه از او سلب می‌شود. و حال او در ناز و نعمت و رفاه، دوام می‌یابد و او به جای شکر نعمت، کفران نعمت می کند! و به آن حالِ خود که حال مترفین و اهل دنیاست مغرور می‌شود بی‌آنکه متوجه عاقبت سوءوضعی که دارد بشود که هم گمان می‌کند نعمتها و دارایی‌های او دوام دارد و منقطع نمی‌شود و هم طغیان و سرکشی خود را ادامه می‌دهد.

در قرآن مجید می‌فرماید:

«ثُمَّ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ اساؤُا السُّوأی انْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّه»[۲۰۶].

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۱

این نتیجه حال استدراج است مع ذلک باز هشدار داده‌اند که از این حال بترسید و بهوش آیید: اگر می‌بینید نعمتهای خدا بر شما استمرار و جریان دارد و شما در معصیت و مخالفت می‌روید از آن بترسید که ثمره آن ازدیاد استحقاق عذاب است.

راغب اصفهانی در مفردات از حضرت امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- روایت می کند که فرمود:

«مَنْ وُسِّعَ عَلَیْهِ دُنیاه وَلَمْ یَعْلَمْ انَّهُ مُکربِهِ فَهُوَ مَخْدُوعٌ عَن عَقْلِه»[۲۰۷].

مضمون این فرمایش این است که: کسی که دنیای او بر او وسعت داده شود و نفهمد که جهت امتحان و اتمام حجت بر اوست، پس او از عقلش و قلّت بصیرتش فریب خورده است.

لذا در همین جمله از دعا از خدا خواسته می‌شود که مرا مورد استدراج قرار نده تا چنان باشم که از هشدارهایی که به صورتهای مختلف داده می‌شود، هشیار و بیدار شوم و از آنها باشم که با تنبیهاتی که به وسیله امراض، مصائب، ناملائمات و امور دیگر می‌شود، متنبه و آگاه گردم و شرّ فسقه جنّ و انس را از من دور فرما.

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۳

بخش دهم: دعا ترجمان دل

اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۵

«یا اسْمَعَ السّامِعینَ یا ابْصَرَ النّاظرینَ ویا اسْرَعَ الحاسِبینَ وَیا ارْحَمَ الرّاحِمینَ صَلّ عَلی مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّد السّادةِ الْمَیامین (الی قوله علیه‌السلام) یا ربُّ یا رَبُّ».

این چند جمله را در حال تضرع با صدای بلند به درگاه خداوند سبحان عرض می‌کرد و سر و چشم مبارکش را به سوی آسمان بلند کرده بود و مانند دو مشک از دیدگان مبارکش اشک جاری بود.

«ای شنواترین شنوندگان، ای بیناترین بینندگان، و ای سریعترین حساب کنندگان، وای مهربانترین مهربانان، صلوات بفرست بر محمد و آل محمد صلوات اللّٰه علیهم اجمعین که آقایان با برکت و میمنت هستند ...».

نقش گریه و زاری در حال دعا و در خودسازی

یکی از حالات بسیار مغتنم و ارزشمند در مقام توجه و دعا، گریه و زاری و بی‌قراری از دوری از درگاه انس حضرت باری عز

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۶

اسمه و محروم بودن از عنایات خاصّه اوست که هر چه بنده بیشتر نزدیک شود و قربش زیادتر باشد، بی‌قراریش بیشتر و آتش شوق و اشتیاقش به حضور زیادتر و تقرب افزونتر و روشنتر می‌شود. در عین وصال، باز هم خود را در فراق می‌بیند و در آتش آن می‌سوزد.

و از این احساس لذت می‌برد. و وصال و اتصالش را بیشتر می‌سازد.

آنکه به واسطه نداشتن معرفت از لذت سوختن در آتش فراق و گریه و زاری و اظهار شوق به و وصال بیشتر محروم است، این معانی را نمی‌فهمد و بسا که به آن حالت رذیله بُعد و دوری- که ارذل حالات است- دلخوش کند و به این جهل بزرگ و بنیادی، خوشنود باشد و نمی‌داند که:

اسیر لذت تن مانده‌ای و گرنه تو راچو عیشهاست که در ملک جان مهیّا نیست

خوشا به حال آنانکه دلشان شکسته می‌شود و از جهت هجران و بعدی که در حال قرب و توجه احساس می‌نمایند، و می‌گریند و از محبوبشان که او را جسته و یافته‌اند باز هم او را می‌جویند و می‌خواهند.

و خوشا به حال آن گروه از بندگان که از ترس خدا اشک جاری و ضراعت و زاری دارند و بدنشان در مقام درک، عظمت

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۷

خدا یا ترس از عذاب خدا مثل بید می‌لرزد و مضطربند.

نقش و اثر گریه و ضراعت در حال دعا که روح و جان آن است در اجابت دعا بسیار مؤثر و در اعاده حیثیت دعا کننده و تکمیل و تصفیه روح او به طور اعجازآمیز اثر دارد.

گریه در حال دعا از خوف خدا و تذکر فرصتهای تلف شده و عمرِ به غفلت گذشته و یاد لغزشها و گناهان و تقصیرات و در حال طلب مغفرت و آمرزش معصیت و اقرار به گناه، فضیلت بسیار و آثار بزرگ دارد. و نشانه حضور در بارگاه قرب ربوبی و وصول به رضای الهی و قبول توبه است.

در حدیثی از حضرت صادق- علیه‌السلام- وارد شده است که:

«اذا اقشعر جلدک و دمعت عیناک و وجل قلبک فدونک دونک فقد قصد قصدک»[۲۰۸].

«زمانی که پوست بدنت به اهتزاز و لرزش افتاد و اشک دیدگانت جاری شد و دلت ترسناک گردید، آن حال را غنیمت بدان و رها مکن که مقصود تو حاصل شده است».

علامه مجلسی- علیه‌الرحمه- در مرآة العقول می‌فرماید: مقصود این است که: وقتی این علامات ظاهر شد، بر تو باد به طلب حاجات و اهتمام در دعا از برای مهمّات که خدا بر توبه رحمت

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۸

توجه فرموده است.

و نیز در کتاب شریف کافی روایت است از حضرت صادق- علیه‌السلام- که فرمود:

«ما مِنْ شَیء الّاوَله وَکیلٌ وَوَزنٌ إلّا الدُّموع فَانَّ القَطرَةَ تُطفِیء بِحاراً مِنْ نارٍ فَاذا اغْرَوْرَقَتِ العَینُ بِمائها لَمْ یَرهقْ وَجهاً قَتَرٌ ولا ذِلّةٌ، فَاذا فاضَتِ حَرَّمَهُ اللّه وعَلی النّار وَلَوْ انَّ باکیاً فی امَّةٍ لَرُحِمُوا»[۲۰۹].

«هیچ چیزی نیست که برای آن کیل و وزنی است (یعنی می‌توان مقدار و ارزش آن را معین کرد) مگر اشک چشمها، که قطره‌ای از آن دریاهایی از آتش را خاموش می‌نماید. پس وقتی چشم در اشک غرق شود نپوشاند روی را گردی و ذلّتی. پس وقتی اشک جاری شود حرام می گرداند خدا آن روی (یا آن شخص) را بر آتش و اگر گریه کننده‌ای (از خوف خدایا از فراق خدا و تأسف بر دوری از پیشگاه قرب او) در امتی باشد به همه آنها رحم می‌شود».

در روایت دیگر می‌فرماید:

«فَلوْ انَّ عَبْداً بَکی فی امَّةٍ لَرَحِمَ اللّه عَزّوجلَّ تِلکَ الامّة بِبُکاء ذلک الْعَبد»[۲۱۰].

و نیز از حضرت باقر- علیه‌السلام- روایت است که فرمود:

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۹

«ما مِنْ قَطرةٍ احَبُّ الَی اللّه عَزّوَجَلَّ مِنْ قَطْرَةِ دُمعٍ فی سَوادِ اللَّیل مَخافَةً مِنَ اللّه لایُرادُ بِها غَیْرُهُ».[۲۱۱]

«نیست قطره‌ای محبوبتر به سوی خدا از قطره اشکی که در سیاهی شب از خوف خدا بریزد و جز خدا چیز دیگری با آن منظور نباشد».

همچنین از حضرت صادق- علیه‌السلام- منقول است که فرمود:

«کُلُّ عَیْنٍ باکِیَةٌ یَوْمَ القیامَةِ الّا ثَلاثَةً: عَیْنٌ غُضَّت عَنِ مَحارِمِ اللّه وَعَینٌ سَهِرَتْ فی طاعَةِ اللّه وَعَینٌ بَکَتْ فی جوفِ اللَّیلِ مِنْ خَشیَةِ اللّه».[۲۱۲] «هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم؛ چشمی که از نظر به نامحرم و مواردی که خدا حرام کرده است بازداشته شود. و چشمی که شب زنده‌دار و بیدار باشد در اطاعت خدا. و چشمی که در دل شب از خوف خدا گریه کند.»

و آن‌چنان این حال بکاء و گریه مطلوب، محبوب و سازنده است که در روایت است:

«ان لم تَکُنْ بِکَ بُکاء فَتباکَ ۲۱۳]»

«اگر تو را گریه نیست پس به حالت گریه کننده خود را درآور».

و أیضاً امام صادق:- علیه‌السلام- می‌فرماید:

انْ لَمْ یَجِئکَ البُکاء فَتباکَ فَان خَرَجَ مِنکَ مِثلُ رأسِ الذُّباب

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۰

فَبَخٍّ بَخٍّ»[۲۱۴].

«اگر گریه‌ایت نمی‌آید خود را به صورت گریه کننده درآور (و تلاش کن بلکه چشمت اشک آلود شود) پس اگر مثل سر مگسی اشک از چشمت بیرون آمد پس به به (خوشا بر احوالت)».

در این موضوع، روایات و احادیث بسیار است. ولی نکته قابل توجه این است که: غرض از کسب فیض درک این حالات شریفه این است که حقیقتاً بنده از گناهان خود بیمناک و در مقام جبران گذشته و توبه نصوح و حقیقی باشد والّا مجرد گریه از ترس گناه با اصرار بر معصیت فایده‌ای ندارد هرچند کمتر ممکن است که کسی به حال گریه و زاری از خوف گناه برسد و این حال هیچ تغییر در روش و برنامه‌های زشت او ندهد.

راجع به این که به مجرد گریه اکتفا نمی‌شود از حضرت زین‌العابدین- علیه‌السلام- روایت است که فرمود:

«لیس الخوف من بکی و جرت دموعه مالم یکن له ورع یحجزه عن معاصی اللّه وانما ذلک خوف کاذب»[۲۱۵].

«خوف، گریه کردن و جریان اشک نیست مادام که برای گریه کننده پارسایی نباشد که او را از گناهان باز بدارد. این است و جز

این نیست که این خوف (بی‌ورع) خوف دروغ و کاذب است».

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۱

با این توضیحی که اگر چه ممکن است در نظر بعضی خوانندگان عزیز اطاله کلام شده باشد در بیان فضائل و فوائد گریه از خوف خدا و برای شوق به قرب یشتر مختصر است اجمالًا و به قدر فهم خود متوجه مقام حضوری که امام مظلوم و سرور شهیدان و رهبر آزاد مردان- علیه‌السلام- در درگاه حضرت محبوب حقیقی جلّت عظمته داشته است می‌شویم؛ مقام و مشهدی که برای کسی که در آن اوج معرفت و خداشناسی نباشد وصول به آن میسر نیست.

اکنون فرازهای این بخش را ملاحظه نموده و از صلوات بر پیغمبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلّم- که امام- علیه‌السلام- با این حال تضرع و بکاء از خدا می‌خواهد شروع می‌نماییم.

فضیلت صلوات

یکی از اذکار مهم که فضیلت بسیار دارد و در قرآن کریم به آن امر شده است، صلوات بر پیغمبر و آل آن حضرت صلوات اللَّه علیهم اجمعین است. که خداوند در این آیه کریمه به آن امر فرموده است:

«ان اللَّه وَمَلائکتَه یُصلُّونَ عَلیالنَّبی یا ایُّها الذّین آمَنوا صَلُّوا عَلَیهِ وَسَلِّمُوا تَسلیماً»[۲۱۶].

«به حقیقت که خدا و ملائکه او صلوات می‌فرستند بر پیغمبر، ای کسانی

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۲

که ایمان آورده‌اید صلوات بفرستید بر او و تسلیم شوید تسلیم شدنی (خالص و کامل)».

اما راجع به فضیلت صلوات در کتابهای حدیث شیعه و سنی روایات بسیار وارد شده است که علاوه بر تواتر معنوی، تواتر اجمالی آنها نیز ثابت است که در اینجا چند روایت از جوامع شیعه از طرق اهل بیت- علیهم‌السلام- را تیمناً و تبرکاً نقل می‌نماییم:

الف- عَن ابی عَبْدِاللَّه عَلَیهِ السلام قالَ: قال رَسُولُ اللَّه صَلّی اللَّه علیه و آله وَسلَّم مَنْ صَلَّی عَلیَّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَمَلائکَتُهُ وَمَنْ شاء فَلیُقِلَّ وَمَنْ شاء فَلیُکْثِرْهُ»[۲۱۷].

«حضرت صادق علیه‌السلام- فرمود: رسولخدا- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلّم- فرمود: هرکس بر من صلوات بفرستد، خداوند و ملائکه بر او صلوات می‌فرستند پس هرکس خواست کم صلوات بفرستد و هر کس خواست بسیار بفرستد».

ب- «عَنْ ابی عَبداللَّه علیه‌السلام- قال: سَمِعْتُهُ یَقُولُ: قالَ رَسُولُاللَّه صَلَّی اللَّه عَلَیه واله وسَلّم ارفَعُوا اصواتَکُمْ بِالصَّلاةِ عَلَیَّ فَانَّها تَذْهَبُ بِالنِّفاقِ»[۲۱۸].

«حضرت صادق علیه‌السلام- فرمود: رسولخدا- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلّم- فرمود: صلوات بر من و بر اهل بیت من نفاق را می‌برد».

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۳

د- «عَنِ احَدِهما- علیهماالسلام قال: ما فِیالمیزان شَیءٌ اثْقَلُ مِنَ الصَّلاةِ عَلی مُحَمَّدٍ وآل مُحمَّدٍ»[۲۱۹].

از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام- روایت است که فرمود: در میزان (وترازوی اعمال در قیامت) چیزی سنگین‌تر از صلوات برمحمد و آل محمد نیست».

ه- «عَنْ عبدالسَّلام بن نُعَیْم قالَ: قُلْتُ لابی عبداللَّه علیه‌السلام-:

انّی دَخَلتُ البَیتَ وَلَم یَحضُرْنی شَیْءٌ مِنَ الدُّعاءِ الَّا الصَّلاةِ عَلی محمَّدٍ وآل مُحَمَّدٍ فَقالَ: اما انَّه لَمْ یَخرُجْ احَدٌ بِافضَلَ مِمّا خَرَجْتَ بِهِ»[۲۲۰].

«عبدالسلام بن نعیم گوید: به امام صادق علیه‌السلام- عرض کردم: من داخل خانه کعبه معظّمه شدم و چیزی از دعا به ذهنم نیامد

مگر صلوات بر محمد و آل محمد. فرمود: آگاه باش! که بیرون نیامده از خانه احدی به عملی که فاضلتر باشد از آنچه تو به آن بیرون آمدی (یعنی صلوات)».

و در خصوص صلوات جهت استجابت دعا در حدیث است که:

«لایَزالُ الدُّعا مَحْجُوباً حَتّی یُصلّی علی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ»[۲۲۱].

«دعا در پرده و محجوب است (یعنی به استجابت نمی‌رسد) تا دعا کننده صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد».

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۴

در روایت ذیل نیز قریب به همین مضمون می‌باشد:

«عن أبی عَبداللَّه علیه‌السلام- کُلُّ دُعاء یُدْعَی اللَّهُ عزَّوَجَلَّ بِهِ مَحجُوبٌ عَنِ السَّماء حتّی یُصَلّی عَلی مُحمَّد وآل مُحَمَّدٍ»[۲۲۲].

«حضرت صادق علیه‌السلام- فرمود: هردعائی که خدای عزّوجل بدان خوانده شود از رفتن به آسمان محجوبست تا صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود».

امام صادق- علیه‌السلام- درباره کسی که سؤال و حاجتی از خداوند دارد دستور فرموده‌اند به این که:

«مَنْ کانَت لَهُ الی اللَّه عَزّوَجلَّ حاجةٌ فَلْیَبْدَأْ بِالصَّلاةِ عَلی مُحمَّدٍ وآلِهِ، ثُمَّ یَسْأَلُ حاجَتَهُ، ثُمَّ یَخْتِمُ بالصَّلاة عَلی مُحَمَّدٍ، فَانَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اکْرَمُ مِنْ انْ یَقْبَلَ الطَّرفَینِ وَیَدَعَ الوَسَطَ اذ کانَتِ الصَّلاةُ عَلی مُحَمَّدٍ وآل مُحَمَّدٍ لا تُحجَبُ عَنْهُ»[۲۲۳].

«هرکس حاجتی دارد ابتدا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، سپس حاجت خود را از خدا بخواهد و دعا به صلوات بر محمد و آل محمد ختم نماید؛ زیرا خدای عزّوجل کریمتر از این است که دو طرف دعا را قبول کند و وسط آن را واگذارد (و به اجابت نرساند) زیرا صلوات بر محمد و آل محمد محجوب نیست (و بدون برخورد به حجابی بالا رود)».

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۵

و اما صیغه صلوات، بر حسب روایات اهل بیت- علیهم‌السلام- باید صلوات بر آل نیز ضمیمه باشد و از ترک صلوات بر آل نهی شده است.

در حدیثی منقول است که: حضرت صادق- علیه‌السلام- شنید مردی به خانه کعبه معظّمه آویخته بود و می گفت:

«اللهمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ».

حضرت به او فرمودند:

«یا عَبْداللَّه لاتَبْتُرها وَلاتَظلِمنا حَقَّنا قُل: اللهمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَاهْلِ بَیتِهِ».

«ای بنده خدا! صلوات را قطع نکن و به حق ما ستم ننما بگو:

اللهمَّ صَلِّ عَلی مُحمَّدٍ وَاهْلَ بیْتِهِ».

در تشهد نماز، صلوات بر آل، مثل صلوات بر پیغمبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلّم- از اجزای نماز است و ترک عمدی آن موجب بطلان نماز می‌شود. و بدیهی است که در ضمّ صلوات برآل، به هر لفظی که گفته شود مثل: صلّی اللَّه علیه و آله و یا صلّی اللَّه علی محمد و آله یا الصلاة علی محمد و آله و امثال این الفاظ کافی است هرچند احتیاط در تشهد نماز صلوات به مأثور است و مشهورترین صیغه‌های آن: «اللهمَّ صلِّ عَلی مُحمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ»

و دعاهای طولانی که در آن صلوات به صیغه‌های بسیار وارد شده است در کتابهای دعا مذکور است و برای خواندن بعض آنها

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۶

فضیلت زیاد روایت شده است.

و حاصل اینکه همه ارباب جوامع، صحاح و سنن احادیث متواتره‌ای را که دلالت دارند بر اینکه در صلوات بر پیغمبر- صلی‌اللَّه علیه

وآله وسلّم- باید «آل» آن حضرت را نیز ضمیمه نمود، روایت کرده‌اند و از جمله آنها سیوطی در درّالمنثور، ج ۵، در تفسیر آیه: «انَّ اللَّه و ملائکَتَهُ» به طرق متعدد از: علی- علیه‌السلام-، کعب، ابن عباس، ابراهیم، طلحه، ابی سعید خدری، ابی مسعود، ابی هریره، زیدبن خارجه، بریدهٔ و ابن مسعود. و از جمله از انس بدون کلمه «علی» روایت کرده است.

و در کنزالعمال از علی- علیه‌السلام- ح ۳۹۹۳، از طلحه، ح ۳۹۹۴، از انس، ح ۳۹۹۸، از ابن مسعود، ح ۴۰۰۵ و ۴۰۰۳، از کعب، ح ۴۰۰۶ و ۱۹۸۹۱، از عایشه، ح ۴۰۱۴، از ابی سعید، ح ۱۹۸۸۹، از زیدبن خارجه، ح ۱۹۸۹۰ و از ابی مسعود، ح ۱۹۸۸۸ و ۱۹۸۹۲ روایت کرده است.

و امّا بر حسب روایات اهل سنت چنانکه در جوامع، مسانید، صحاح و سنن آنها به طور مستفیض و بلکه متواتر روایت شده است به ضمّ صلوات بر «آل» امر شده است؛ از جمله در صحیح بخاری در جزء دوّم از کعب بن عجره و ج ۳ در تفسیر آیه: «ان اللَّه و ملائکته ...» و در ج ۴، کتاب دعوات، باب الصلاهٔ علی النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت کرده است به این مضمون که: «از حضرت

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۷

پیغمبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلّم- سؤال کردیم چگونه صلوات بر تو بفرستیم فرمود: اللهم صَلِّ علی محمد و علی آل محمد ...».

و در صحیح مسلم نیز در کتاب صلاهٔ، باب الصلاهٔ علی النبی صلّی اللَّه علیه (وآله) و سلم بعد التشهد، به سند خود از ابی مسعود انصاری و به سه طریق از کعب بن عجزه همین صیغه صلوات را با ضمیمه: «کما صلیت علی آل ابراهیم ... نقل نموده است.

و در سنن ابی داود نیز در کتاب صلاهٔ، باب الصلاهٔ علی النبی صلی اللَّه علیه (وآله) و سلّم بعد التشهد، حدیث کعب را به سه طریق روایت نموده است و حدیث ابی مسعود انصاری را نیز نقل کرده است.

علاوه حدیث دیگری به سند ابی مسعود از عقبهٔ بن عمرو روایت کرده است و در آن فرموده است بگویید:

«اللهمّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ النبی الامّی وعَلی آل محمد».

در سنن ابن ماجه نیز حدیث کعب را روایت کرده است و از عبداللَّه بن مسعود نیز صلواتی طولانی روایت کرده که در ضمن آن همان دستور سایر روایات در صلوات بیان شده است.

در مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۲ از طلحه، همین لفظِ حدیث کعب را روایت کرده است.

و در ج ۴، ص ۱۱۸ همین لفظ را از عقبهٔ بن عمرو به لفظ:

«اللهم صلِّ علی محمد النبی الامی و علی آل محمد» روایت کرده

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۸

است.

و همچنین از او در ص ۱۱۹ و در ص ۲۴۱ به دو طریق و ۲۴۳ و ۲۴۴ از کعب، همان لفظ او را که در سایر روایات او است نقل کرده است.

و در ج ۵، ص ۲۷۴ از ابی مسعود همین لفظ را و در ص ۳۵۳ به این لفظ از بریده خزاعی نقل کرده است:

«اللهم اجعل صلواتک و رحمتک و برکاتک علی محمد و علی آل محمد ...».

همچنین حمیدی در مسند خود، ج ۲، حدیث ۷۱۱ و ۷۱۲ خبر کعب را روایت کرده است.

ترمذی نیز خبر کعب را در باب: ما جاء فی صفهٔ الصلاهٔ علی النبی صلّی اللَّه علیه (وآله) و سلم و در کتاب تفسیر، خبر ابی مسعود را، ح ۳۲۲۱ روایت کرده است.

و نسائی نیز در باب: کیفیهٔ الصلاهٔ علی النبی صلّی اللَّه علیه (وآله) و سلم از کعب به سه طریق نقل کرده است و لفظ طریق سوم،

«وآل محمد» است بدون «علی». و از طلحه به سه طریق و از ابی مسعود به یک طریق.

با این همه روایات صحیحه که در صحیح‌ترین کتابهای خود اهل سنت روایت شده است چنانکه پیش از این هم گفتیم، التزام آنها به ترک صلوات بر آل جز دهن کجی به مقام رسالت و

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۹

بی‌اعتنایی و اهانت به دستور حضرت رسول اعظم- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلّم- تعبیر و تفسیر ندارد. حتّی در همین بابهایی که این احادیث را نقل کرده‌اند نیز صلوات بر «آل» را حذف می‌نمایند! آیا این، غیر از اعلام و اعلان اینکه با تأکید پیغمبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلّم- ما مخالفت می‌کنیم و از صلوات بر آل خودداری می‌نماییم چه معنایی دارد. اگر کسی با آل آن حضرت دشمن باشد ولی به ظاهر معتقد به رسالت آن حضرت باشد چنین معارضه صریحی را با دستور آن بزرگوار اظهار نمی‌نماید؟!

از مردمی که از اقرار به علوّ مرتبه و بلندی شأن خدا و بردن اسم مبارک «العلی» ابا می‌کنند و متعهدند که خدا را به این اسم به صورتی که قرآن بر آن نازل شده نخوانند؛ چون اسم امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- نیز علی است. (!)

بیش از این توقع نیست اینها در این دهن کجیها به مقام نبوت هرچه بگویند و بکنند به رهبرشان که آن جسارت عظیم و بی‌ادبی کفرآمیز را به مقام با عظمت صاحب رسالت کبری کرد نخواهند رسید اگر او در آن موقف عظیم به مخالفت با پیغمبر خدا- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلّم- برنخاسته بود و آن کلمه خبیثه را بر زبان نیاورده بود و نگفته بود که: هذیان! می‌گوید یا به تعبیر تصحیح شده بعض دیگر اهل سنت گفت: «غلب علیه الوجع» که باز همان معنی را می‌دهد اگر او آن گونه با مقام نبوت برخورد نمی‌کرد، این جسارتها

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۰

از پیروانش صادر نمی‌شد که حتی در عنوان باب صلوات که در آن، این احادیث را می‌آورید «آل» را از صلوات حذف نمایند.

هر شخص با انصافی از این برخوردها و معارضه‌ها می‌فهمد که سیاست، علیه اهل بیت- علیهم‌السلام- چگونه عمل کرده و چگونه فضائل مسلم آنها را کتمان و از نشر احادیث آن مانع شده و به جعل وضع اخبار در شأن معاندین پیغمبر صلی اللَّه‌علیه وآله و اهل بیت آن حضرت پرداخته است.

به هر صورت این را با این که مدعی دوستی اهل بیت هستند شعار قرار داده و همه جا- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلّم- را بدون: «وآله» می‌گویند و می‌نویسند! حتماً اگر یکهزارم این تأکیدات و یک خبر بسیار ضعیف و مطعون السند در شأن معاویه و بنی‌امیه و آل مروان و احترام از آنها بود به آن تمسک می‌کردند و التزام به آن را سنت قرار می‌دادند! اما در مورد اهلبیت رسالت وعترت پیغمبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلّم- این اخبار معتبره را ترک می‌نمایند همان‌طور که روایات و احادیث آنها را ترک کرده و اخبار نصاب، خوارج، مرجئه، ظلمه و مؤیدین بدترین حکومتهای استبدادگرِ ستمکار را در کتابهای خود تخریج نموده‌اند.

فانا للَّه و انّا الیه راجعون هذه مصیبهٔ ما اعظمها و اعظم رزیتها فی الاسلام و نعم ما قیل:

قضیهٔ اشبه بالمرزئه‌هذا البخاری امام الفئه

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۱

بالصادق الصدیق ما احتج فی‌صحیحه واحتج بالمرجئه

و مثل عمران بن حطان اومروان و ابن المرئهٔ المخطئه

ان الامام الصادق المجتبی‌بفضله الآی اتت منبئه

اجل من فی عصره رتبهٔلم یقترف فی عمره سیئه

قلامهٔ من ظفر ابهامه‌تعدل من مثل البخاری مئهٔ

در اینجا تیمناً این دو شعر را از شافعی در لزوم صلوات بر آل- علیهم‌السلام- در نمازها می‌آوریم:

یا اهل بیت رسول اللَّه حبکم‌فرض من اللَّه فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم الفخر انکم‌من لم یصل علیکم لاصلاهٔ له

و هم این ابیات صلواتیه لطیفه را از کتاب یکی از شوافع به نام:

«رشفهٔ الصادی من بحار فضائل النبی الهادی» توسلًا بهم لیجعل اللَّه تعالی عاقبهٔ امر خیراً و جعلنی من شیعتهم و موالیهم می‌آوریم:

یا رب صل علی النبی وآله‌ازکی الصلاهٔ و خیرها والاطیبا

یا ربّ صل علی النبی وآله‌مالاح برق فی الاباطح ادخبا

یا ربّ صل علی النبی وآله‌ما قال ذو کرم لضیف مرحبا

یا ربّ صل علی النبی وآله‌ما امت الزوار طیبهٔ یثربا

یا ربّ صل علی النبی وآله‌سفن النجاه العز اصحاب العبا

واجعلهم شفعائنا یوم اللقاءفی الحشر اذ یتسائلون عن النبا

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۲

بقیه این بخش دعا:

پس از آن خطابهای مشحون به حمد و ثنا و مسألت، صلوات بر محمد و آل محمد علیهم صلوات اللَّه سؤال خود را چنین عرضه می‌دارد:

«سؤال می‌کنم خدایا از تو حاجتم را که اگر آن را به من عطا کنی ضرر نمی‌زند به من آنچه را تو از من منع کنی، و اگر آن حاجت را از من منع کنی و عطا نفرمائی، به من سود نمی‌رساند آنچه را که به من عطا کرده‌ای. سؤال می‌کنم از آتش دوزخ، آزادم سازی».

بر حسب این قسمت از دعا باید تمام همّ و تلاش انسان صرف این شود که به سعادت اخروی و نجات از عذاب و آتش دوزخ نایل شود. و رستگاری و فوز به ثواب و قرب الهی را به تمام نعمتهای دنیا هم که باشد نفروشد؛ زیرا دنیا و همه نعمتهایش موقت و فانی است و اقبال و ادبار آن هم می‌گذرد آنچه که بر آن صبر نمی‌توان نمود عذاب خدا و غضب او و فراق و دوری از رحمت اوست.

انسانی که نمی‌تواند اندکی از بلای دنیا و ناملایمات آن را تحمل نماید چگونه می‌تواند بر عذاب خدا که آسمانها و زمین طاقت آن را ندارند تحمل نماید و چگونه از روزی که دروصفش می‌فرماید:

«یَومَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍٔ عَمَّا ارضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذاتِ

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۳

حَمْلٍ حَمْلَها وَتَری النّاسَ سُکاری وَما هُمْ بسُکاری وَلکِنَّ عَذابَ اللَّه شَدیدٌ».[۲۲۴]

روزی که هر شیر دهنده، کودک شیرخوار خود را وا می‌گذارد و هر صاحب حملی، حمل خود را می‌نهد. و می‌بینی تو مردم را مست و حال اینکه مست نیستند ولکن عذاب خدا سخت است.

«یَوْمَ لایَنْفَعُ مالٌ ولابَنُونَ الّا مَنْ اتَی اللَّه بِقَلبٍ سَلِیمٍ».[۲۲۵] «روزی که مال و فرزند نفع نمی‌دهد مگر کسی که با دل سالم از نفاق و حب دنیا و انحراف فکری در محضر خدا حضور یابد»

«یَوْمَ یَکُونُ النّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ وَتَکُونُ الجِبالُ کَالعِهْنِ الْمَنْفُوشِ».[۲۲۶] «در آن روز سخت مردم مانند ملخ هر سو پراکنده

شوند و کوهها از هیبت آن همچون پشم زده شده متلاشی گردد»
«یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرءُ مِنْ اخیهِ وَامِّهِ وَابیهِ وَصاحِبَتِهِ وَبَنیهِ».[۲۲۷] «آن روزی که هرکس از برادرش می گریزد، و از مادر و پدرش، و از زن و فرزندش هم می گریزد».
«یَوْمَ تُبَدَّلُ الارضُ غَیرَ الارضِ وَالسَّمواتُ وَبَرَزُو للّهِ
نیایش در عرفات، ص: ۳۰۴
الواحِدِ الْقَهّار».[۲۲۸] «روزی که زمین را به غیر این زمین مبدل کنند و هم آسمانها را (دگرگون سازند)، و تمام خلق در پیشگاه حکم خدای یکتای قادر قاهر حاضر شوند».
«وَتَری الْمُجْرِمینَ یَوْمَئِذٍ مُقَرَّنینَ فِی الاصْفادِ سَرابیلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ وَتَغشی وُجُوهَهُمُ النّار».[۲۲۹] «و در آن روز، بدکاران و گردنکشان را زیر زنجیر قهر خدا مشاهده خواهی کرد و ببینی که پیراهنهایی که از مس گداخته آتشین بر تن دارند و در شعله آتش چهره آنها پنهان است».
«و یَوْمَ نُسَیِّرُ الجِبالُ وَتَرَی الارْضَ بارِزَةً وَحَشَرْناهُم فَلَم نُغادِرْمِنْهُمْ احَداً وَعُرِضُوا عَلی رَبِّکَ صَفّاً لَقَد جِئْتُمونا کما خَلَقْناکُم اوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُم الَّنْ نَجْعَلَ لَکُمْ مَوْعِداً وَوُضِعَ الکِتابُ فَتَرَی الْمُجْرِمینَ مُشْفِقینَ مِمّا فیهِ وَیَقُولُونَ یا وَیْلَتنا مالِ هذا الکِتابِ لایُغادِرُ صَغیرةً وَلاکَبیرةً الّا احْصیها وَوَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً ولایَظْلِمُ رَبُّکَ احَدَاً».[۲۳۰] «روزی را که ما کوهها را به رفتار آریم و زمین را صاف و بدون پست و بلندی آشکارا ببینی و همه را در صف محشر از
نیایش در عرفات، ص: ۳۰۵
قبرها برانگیزیم و یکی را فرو نگذاریم و خلایق را در صفی بر خدا عرضه کنند (و به کافران گفته شود) همانگونه که اول بار شما را آفریدیم باز به سوی ما امروز بازآمدید و آن معادی را که به خیال باطل، منکر بودید به چشم مشاهده کردیدو در آن روز، کتاب اعمال نیک و بد خلق را پیش نهند و اهل عصیان را از آنچه در نامه عمل آنهاست ترسان و هراسان بینی در حالی که با خود گویند ای وای بر ما! این چگونه کتابی است که اعمال کوچک و بزرگ ما را سر مویی فرو نگذاشته جز آنکه همه را احصاء کرده است و در آن کتاب همه اعمال خود را حاضر ببینند و خدا به هیچ کس ستم نخواهد کرد».
خواننده عزیز از این آیات وآیات دیگر، بزرگی روزی را که در پیش داریم و خواه و ناخواه به آن می‌رسیم، در حدی معلوم می‌شود. باید نجات خود را از آتش جهنم تحصیل نماییم؛ آتشی که در این دعا خلاصی از آن حاجتی شمرده شده است که انسان با خلاصی در آن از هرچه ممنوع و محروم شده باشد زیانکار نیست و اگر گرفتار آن شود به هرچه دست یافته باشد و از هر لذّت و نعمتی بهره‌مند شده باشد برای او سودمند نیست.
فقط با ایمان و عمل صالح و رفتن در حصن توحیدو ولایت اهل بیت- علیهم‌السلام- و مخالفت هواو نفس امّاره، توبه، انابه، عبادت، اطاعت، عرض تذلل و تضرع، کسب تقرب به خدا وسیر در طریق پیغمبر و ائمه طاهرین- علیهم‌السلام- و انجام فرائض و
نیایش در عرفات، ص: ۳۰۶
واجبات و ترک منهیات و محرمات، خود را از این آتشی که نمونه‌ای از حرارت و قدرت سوزان آن خورشید است و: «نارُاللّه المُوقَدَةُ الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الافئِدَةِ»[۲۳۱] است بیمه نماییم.
عقل سلیم می گوید: در برابر این همه توعید، تهدید، انذار انبیا و خصوص قرآن مجید؛ کتاب معجز بیان وحی با وجود یقین به قیامت و معاد و حساب و جزا و عبث و بازی نبودن آفرینش انسان و این همه مخلوقات بر شخصی که یقین دارد و از این همه خبرهای انبیا که نبوتشان به معجزات ظاهر و روشن ثابت شده است به مسأله حشر و نشر و حساب و کتاب قطع دارد، واجب است عقلًا که خود را در مهلکه گرفتار شدن به این آتش قرار ندهد.

و چنانکه خدا دستور داده و خبرِ دنیا و آخرت او در آن است خود را بسازد.

و اگر کسی یقین نداشته باشد لااقل احتمال می‌دهد؛ چون یقین به خلاف، برای هیچ صاحب عقل سالم حاصل نخواهد شد و هیچ عاقلی نیست که بتواند عالم غیب و دعوت انبیا را به طور جزم انکار نماید و احتمال صحت و صدق دعوت آنها را ندهد.

اگر چند هزار سال قبل که وجود میکروب و موجودات ذرّه

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۷

بینی یا بسیاری از منظومه‌ها و کهکشانها کشف نشده بود، کسی احتمال آنها را مطرح می کرد، چه بسا افرادی که در عقل، کم مایه بودنـد به طور جزم آن را نفی کرده و منکر می‌شدنـد. امّا عقلا و ارباب منطق می گفتنـد: «ذره فی بقعهٔ الامکان» احتمال و امکان آن قابل نفی نیست.

اکنون هم بسیاری از چیزهاست که بشـر در کاوشـهای علمی وفنّی خود از آنها جسـتجو دارد با اینکه به وجود آنها یقین ندارد و بر اسـاس احتمال به کار و کاوش می‌پردازد. ممکن است برخی از کسانی که فقط به «مادّه» ایمان دارنـد و به آنچه با حواس جسـمانی قابـل درک نیسـت، معتقـد نیسـتند بگوینـد: مـا در کاوشـهای به اصـطلاح علمی و فنی خـود به وجـود روح یـا فرشـته پی نـبردیم! یا چگونگی و تأثیر صـدقه را در دفع بلا یا صـله رحم را در طول عمر درک نکرده‌ایم، اما نمی‌تواننـد بگوینـد ما که مؤمن به حواس و محسوسات هستیم و معیار تصدیق به وجود یک شـیء را «حس» می‌دانیم، با حسِ نبود روح و ملائکه با تأثیر و تأثرات، غیر مادی را احساس کرده و درک نمودیم؛ چون این امور با حسّ قابل درک نیستند.

یکی از فرقهایی که مادّی و ملحـد با مؤمن به خدا و موحّد دارد، همین است که مادّی و ملحد نمی‌تواند به الحاد و نفی خدا ایمان و باور داشته باشد؛ چون بر نفی آن، اقامه برهان ممکن

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۸

نیست. و امـا مؤمن به خـدا و عـالم غیب، ایمـان و یقین دارد و اقامه برهان بر آنچه مؤمن به آن ایمان دارد ممکن و معقول و منطقی است.

بنابراین و با توجه به این که اکثر اقدامات بشـر و حرکتهای او در مسیرهای خطرناک به احتمال جلب نفع و مصلحت یا دفع فساد و زیان و ضرر است.

در مسأله عـذاب، عقاب و مؤاخـده الهی که انبیا، بشـر را از آن ترسانـده و خود به آن ایمان داشـته‌اند، وظیفه معقول این است که: با اطاعت از انبیا و پذیرش دعوت آنها احتمال خطر را از خود دفع و دور نماید و به اوامر و نواهی آنها احترام بگذارد.

چگونه است که اگر یک فرد ناشـناس و مجهولی بگویـد در این راهی که می‌رویـد دزد است یا چاه است، احتیاط می کنیـد. یا اگر پزشک بگویـد: فلان غـذا برای شـما ضـرر دارد با اینکه احتمال می‌دهیـد که اشـتباه کرده باشد آن غذا را ترک می‌نمایید و روشـی اتخـاذ می‌نماییـد که به نجـات و رسـتگاری خود اطمینـان پیـدا کنیـد، ولی به این همه هشـدارهای انبیا و بزرگان و رجال پاک اعتنا نمی‌نمایید و با پرهیز از معصیت خدا از این ضرر و خسران جاوید اخروی- فرضاً هم احتمالی بدانند- تحصیل امن و نجات نمی کنند با اینکه به فرض محال اگر عالم غیبت و حساب و کتابی در بین نباشد، صالح، طالح، عادل و ظالم، نکوکار و بدکار علی السواء

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۹

خواهنـد بـود و اگر باشـدکه هست و عقـل و حکمت آفرینش و دلایـل عقلی و سـمعی بر آن دلالـت دارنـد، خسـران بر ملحـدان و گناهکاران است.

چنـانکه نقـل شـده است که: «حضـرت صـادق- علیه‌السـلام- در یکی از مباحثاتشان با بعض سـران ملحـد فرمودنـد: اگر وضع چنان باشدکه تو می گویی، ما و تو مساوی خواهیم بود و اگر چنان باشد که ما می گوییم پس وای بر تو!».

واین دو شعر نیز در این معانی منسوب به حضرت امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- است:

قال المنجم والحکیم کلاهمالن یحشر الاجساد قلت الیکما

ان صح قولکما فلست بخاسران صحّ قولی فالخسار علیکما

نیایش در عرفات، ص: ۳۱۰

کلمه پایانی دعا

موافق روایت شیخ جلیل کفعمی در بلدالامین و علامه مجلس در کتاب زادالمعاد، این دعای بزرگ به این کلمات پایان می‌یابد[۲۳۲]:

«لا اله الّا انتَ وَحْدَکَ لاشَریکَ لَکَ، لَکَ المُلْکُ وَلَکَ الْحَمْدُ وَانْتَ عَلی کُلِّ شَیء قَدیرٌ یا رَبِّ یاربِّ».

«نیست خدایی غیر از تو، یکتایی تو که شریک از برای تو نیست. از برای تو و مختص به تو و ملک توست، ملک و فرمانروایی. و از برای توست حمد و تو بر هر چیزی قدیر و توانایی ای پروردگار من، ای

نیایش در عرفات، ص: ۳۱۱

پروردگار من، یا: ای آقای من، ای آقای من!».

دعا با اقرار به توحید ونفی شریک بعد از مسألت خلاصی از آتش، پایان می‌یابد که با توجه به حدیث سلسلهٔ الذهب و کلام قدسی خداوند متعال کلمه: «لا الهَ الّا اللَّه حِصنی وَمَنْ قالها دَخَلَ حِصْنی ومن دَخَلَ حِصنی امِنَ مِنْ عَذابی» بسیار مناسب و به مورد است.

چنانکه تکرار «یارب» با گریه و زاری و اشک جاری، کاشف از حضور خاص در محضر خداوند باری و قبول دعا و تکرار بیشتر آن، موجب حضور بیشتر و خشوع و خضوع افزونتر است و شخص را از خود، بیگانه‌تر و با خدا آشناتر می‌سازد.

خدایا! ما را از این حالات شورانگیز، شوق‌آمیز و اقبال و توجه به خودت بهره‌مند فرما.

خدایا! لذت آشنایی با خودت، دعا و مناجات و عرض حاجات و فقر و مسکنت به درگاهت را در ذائقه باطن و روح ما بیش از پیش شیرین و شیرینتر ساز. یا رب یا رب یااللَّه.

یا رب به صفات کمال تویا رب به جمال و جلال تو

به کتاب بزرگ و حکیم توقرآن مجید کریم تو

یارب به مقام عظیم نبی‌به مقام جلیل علی ولی

یارب یارب به حق زهراآن مهر سپهر کمال و حیا

نیایش در عرفات، ص: ۳۱۲

یارب به ولیّ شهید زکیّ‌محبوب نبی حسن بن علی

یارب به حسین و شجاعت اوبه قیام و صبر و شهامت او

به جهاد و همت و ایثارش‌به همه اصحاب و به انصارش

به تنِ آغشته به خون اوبه همه حالات و شؤون او

به مقام سید ساجدین‌سر عابدین و موحدین

به امام باقر علم دین‌فیاض معارف و بحر یقین

یارب یارب به حق صادق‌کشّاف علوم و به حق ناطق

به مقر عدل و نهی کاظم‌مسجون و به خلق جهان حاکم

به ولای رضا و مقاماتش‌به کمال و فضایل و آیاتش

به تقی شمس فلک ایمان‌کان کرم وجود و احسان

به هدایت هادی و ارشادش‌به دعا و نماز و به اورادش

یارب به حسن امام مبین‌سرخیل اعاظم اهل یقین

یارب یارب به امام زمان‌موعود رسل مأمول جهان

مشمول عنایت خاصم کن‌زاین بند بلیه خلاصم کن

برخوان تفضلم بنشان‌واز هول قیامتم برهان

عفوم زگناه و خطایا کن‌حفظم زشرور و رزایا کن

جامی زشراب طهورم ده‌راهی سوی بزم حضورم ده

یارب یارب یا ربّاه‌اکرِم مثوی «لطف‌اللَّه»

بعون اللّؤه و توفیقه در اینجا کلام ما پایان پذیرفت و خداوند متعال را سپاسگزارم که در این ایام که در شهر لندن برای معالجه هستم، اوّلًا: به من توفیق عنایت فرمود که با این دعای شریف-

نیایش در عرفات، ص: ۳۱۳

حسب درک بسیار ناقص و ناچیز خود- مرتبط باشم و از لذت یاد و ذکر او در این حال بیماری محروم نباشم. و ثانیاً: معالجات را که با سه عمل جراحی انجام شد، ناجح و مفید قرار داد. که او هم مسبب همه اسباب است و هم تأثیر همه اسباب زیر نظر عنایت او و به تقدیر واراده و مشیّت اوست. همه نعمتها به او منتهی می‌شود و همه اسباب را او به لطف و عنایت خود فراهم می‌نماید. فالحمد کُلّه له کما هو اهله و مستحقه.

نفس می‌نیارم زدار شکر دوست‌که شکری ندارم که در خورد اوست

***

بنده همان به که زتقصیر خویش‌عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش‌کس نتواند که بجا آورد

***

الهی لک الحمد الذی انت اهله‌علی نعم ما کنت قط لها اهلًا

متی ازددت تقصیراً تزدنی تفضلًاکانی بالتقصیر استوجب الفضلا

و چون یکی از اسباب مهم توفیق حقیر در تألیف کتابهایی که نوشته‌ام به عنایت حضرت مسبب‌الاسباب جلّت حکمته، همسر معظّمه، علویه محترمه و کریمه از بیت فقاهت و سیادت بوده است.

و با اینکه متجاوز از چهل سال است که غالباً بیمار و در حال استعلاج بودم، ایشان علاوه بر تحمل زحماتِ پرستاری و خانه‌داری، در نوشتن همه آثاری که دارم آنچه در توان داشته به من

نیایش در عرفات، ص: ۳۱۴

یاری و کمک کرده و به کارم تشویق و ترغیب نموده است، لذا امیدم به لطف خداوند متعال این است که: بر نواقص بسیار که در نوشته و آثار حقیر است قلم عفو کشیده و هر یک را به عنوان عملی خالص و تمام، قبول فرموده و ثواب این نوشته را در نامه عمل ایشان- که در همه ثوابهای آثار حقیر، نظماً و نثراً شریک است- ثبت فرماید و پدر و مادرم را که از کودکی تا سالمندی زحمات

طاقت فرسای تربیت و تعلیم و تکمیل مرا به عهده داشتند غریق رحمت فرماید.

لاعذب اللَّه امی انها شربت‌حب الوصی و غذتنیه باللبن

وکان ابی یهوی ابا حسن‌فصرت من ذی وذا اهوی اباحسن

تذکّر لازم: پس از بازگشت از سفر، در این نوشته تجدید نظر شد و بعضی مطالب مختصر مثل مصادر روایات، بر آن اضافه شد و چون به مناسبت اربعین حسینی- روحی لتراب مقدم خدام مشهده الفدا- این اشعار را در این سفر، عرض و به مجمع اسلامی جهانی تقدیم داشتم، مناسب دانستم آن را نیز برای حُسن ختام به نام نامی آن حضرت پایان بخش این نوشته قرار دهم و ما توفیقی الّا باللَّه:

اربعین است و دل از سوگ شهیدان خون است‌هرکه را می‌نگرم غمزده و محزون است

زینب از شام بلا آمده یا آنکه رباب‌کز غم اصغر بی شیر دلش پرخون است

نیایش در عرفات، ص: ۳۱۵

یا که لیلا به سر قبر پسر آمده است‌کاشکش از دیده روان همچو شط جیحون است

مادر قاسم ناکام که می‌نالد زاربهر آن طلعت زیبا و قد موزون است

در ره کوفه و در شام و سرا ظلم یزیدکس نپرسید زسجاد که حالت چون است

دختر شیر خدا ناطقه آل رسول‌کز نهیب سخنش کفر و ستم موهون است

کرد ایراد چنان خطبه و ثابت بنمودکه یزید شقی از دین خدا بیرون است

زنده دین مانده زتصمیم و زایثار حسین‌حق و حرّیت و اسلام به او مدیون است

هان بیایید و ببینید که در راه خداصحنه رزم زخون شهدا گلگون است

آه و افسوس که کشتند لب تشنه امام‌زخم بر پیکر پاکش زعدد افزون است

قصّه کرب و بلا قصّه صبر است و قیام‌به فداکاری و جانبازی و دین مشحون است

تا ابد نام حسین بن علی در تاریخ‌با ثبات قدم و نصرت حق مقرون است

نیایش در عرفات، ص: ۳۱۶

جاودان عزت حزب اللَّه و انصار خداست‌خیمه باطل و احزاب دگر وارون است

هرکه در حصن ولایت رود از روی خلوص‌زآتش دوزخ و آن هول و خطر مأمون است

«لطفی» از عاقبت کار مکن قطع امیدکه به الطاف حسین بن علی میمون است

و آخر دعوانا ان‌الحمدللَّه ربّ العالمین

لطف‌اللَّه صافی غفراللَّه له جرائمه و آثامه

لندن صفر ۱۴۱۱

نیایش در عرفات، ص: ۳۱۹

بِسْمِ اللَّه الرَّحمنِ الرَّحِیم

الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی لَیْسَ لِقَضاءِهِ دافِعٌ، وَلا لِعَطاءِهِ مانِعٌ، وَلا کَصُنْعِهِ صُنْعُ صانِعٍ، وَهُوَ الْجَوادُ الْواسِعُ، فَطَرَ اجْناسَ الْبَدائِعَ، وَاتْقَنَ بِحِکْمَتِهِ الصَّنائِعَ، لاتَخْفی عَلَیْهِ الطَّلائِعُ، وَلا تَضِیعُ عِنْدَهُ الْوَدائِعُ، جازِی کُلِّ صانِعٍ، وَرائِشُ کُلِّ قانِعٍ، وَراحِمُ کُلِّ ضارِعٍ، وَمُنْزِلُ الْمَنافِعِ، وَالْکِتابِ

الْجامِعِ بِالنُّورِ السّاطِعِ، وَهُوَ لِلدَّعَواتِ سامِعٌ، وَلِلْكُرُباتِ دافِعٌ وَلِلدَّرَجاتِ رافِعٌ، وَلِلْجَبابِرَةِ قامِعٌ، فَلا الهَ غَيْرُهُ وَلا شَيْءَ يَعْدِلُهُ، وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّميعُ الْبَصيرُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اللّهُمَّ انِّی ارْغَبُ الَيْکَ، وَاشْهَدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَکَ، مُقِرّاً بِانَّکَ رَبِّی، وَانَّ الَيْکَ مَرَدِّی، ابْتَدَاْتَنِی بِنِعْمَتِکَ قَبْلَ انْ اكُونَ شَيْئاً مَذْكُوراً، وَخَلَقْتَنِی مِنَ التُّرابِ ثُمَّ اسْكَنْتَنِی الْاصْلابَ، آمِناً لِرَيْبِ الْمَنُونِ، وَاخْتِلافِ الدُّهُورِ وَالسِّنِينَ، فَلَمْ ازَلْ ظاعِناً مِنْ صُلْبٍ الى رَحِمٍ فِی تَقادُمٍ مِنَ الْايَّامِ الْماضِيَةِ وَ الْقُرُونِ الْخالِيَةِ، لَمْ تُخْرِجْنِی لِرَاْفَتِکَ بِی،

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۰

وَ لُطْفِکَ لِی، وَ احْسانِکَ الَیَّ فِی دَوْلَةِ ائِمَّةِ الْكُفْرِ، الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَکَ، وَ كَذَّبُوا رُسُلَکَ، لكِنَّکَ اخْرَجْتَنِی لِلَّذِی سَبَقَ لِی مِنَ الْهُدَى الَّذِی لَهُ يَسَّرْتَنِی، وَ فِيهِ انْشَاْتَنِی، وَ مِنْ قَبْلِ ذلِکَ رَؤُفْتَ بِی، بِجَمِيلِ صُنْعِکَ وَ سَوابِغِ نِعَمِکَ، فَابْتَدَعْتَ خَلْقِی مِنْ مَنِیٍّ يُمْنى وَ اسْكَنْتَنِی فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ، بَيْنَ لَحْمٍ وَ دَمٍ وَ جِلْدٍ، لَمْ تُشْهِدْنِی خَلْقِی، وَلَمْ تَجْعَلْ الَیَّ شَيْئاً مِنْ امْرِی، ثُمَّ اخْرَجْتَنِی لِلَّذِی سَبَقَ لِی مِنَ الْهُدى الَى الدُّنْيا تامّاً سَوِيّاً، وَ حَفِظْتَنِی فِی الْمَهْدِ طِفْلًا صَبِيّاً، وَرَزَقْتَنِی مِنَ الْغِذاءِ لَبَناً مَرِيّاً، وَ عَطَفْتَ عَلَیَّ قُلُوبَ الْحَواضِنِ، وَ كَفَّلْتَنِی الْامَّهاتِ الرَّواحِمَ، وَ كَلَاْتَنِی مِنْ طَوارِقِ الْجانِّ، وَسَلَّمْتَنِی مِنَ الزِّيادَةِ وَ النُّقْصانِ، فَتَعالَيْتَ يا رَحِيمُ يا رَحْمنُ، حَتّى اذَا اسْتَهْلَكْتُ ناطِقاً بِالْكَلامِ، اتْمَمْتَ عَلَیَّ سَوابِغَ الْانْعامِ، وَ رَبَّيْتَنِی زايِداً فِی كُلِّ عامٍ، حَتّى اذَا اكْتَمَلَتْ فِطْرَتِی، وَاعْتَدَلَتْ مِرَّتِی، اوْجَبْتَ عَلَیَّ حُجَّتَکَ بِانْ الْهَمْتَنِی مَعْرِفَتَکَ، وَ رَوَّعْتَنِی بِعَجائِبِ حِكْمَتِکَ، وَ ايْقَظْتَنِی لِما ذَرَاْتَ فِی سَمائِکَ وَارْضِکَ مِنْ بَدائِعِ خَلْقِکَ، وَ نَبَّهْتَنِی لِشُكْرِکَ وَ ذِكْرِکَ، وَاوْجَبْتَ عَلَیَّ طاعَتَکَ وَ عِبادَتَکَ، وَ فَهَّمْتَنِی ما جاءَتْ بِهِ رُسُلُکَ، وَ يَسَّرْتَ لِی تَقَبُّلَ مَرْضاتِکَ، وَ مَنَنْتَ عَلَیَّ فِی جَمِيعِ ذلِکَ بِعَوْنِکَ وَ لُطْفِکَ، ثُمَّ اذْ خَلَقْتَنِی مِنْ خَيْرِ الثَّرى وَلَمْ تَرْضَ لِی يا الهِی نِعْمَةً دُونَ اخْرى وَ رَزَقْتَنِی مِنْ انْواعِ الْمَعاشِ، وَ صُنُوفِ الرِّياشِ، بِمَنِّکَ الْعَظِيمِ الْاعْظَمِ عَلَیَّ، وَ احْسانِکَ الْقَدِيمِ الَیَّ، حَتّى اذا اتْمَمْتَ عَلَیَّ جَمِيعَ النِّعَمِ، وَ صَرَفْتَ عَنِّی كُلَّ النِّقَمِ، لَمْ

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۱

يَمْنَعْکَ جَهْلِی وَ جُرْاتِی عَلَيْکَ انْ دَلَلْتَنِی الى ما يُقَرِّبُنِی الَيْکَ، وَ وَفَّقْتَنِی لِما يُزْلِفُنِی لَدَيْکَ، فَانْ دَعَوْتُکَ اجَبْتَنِی وَانْ سَئَلْتُکَ اعْطَيْتَنِی، وَ انْ اطَعْتُکَ شَكَرْتَنِی، وَ انْ شَكَرْتُکَ زِدْتَنِی، كُلُّ ذلِکَ اكْمالٌ لِانْعُمِکَ عَلَیَّ، وَ احْسانِکَ الَیَّ، فَسُبْحانَکَ سُبْحانَکَ مِنْ مُبْدِئٍ مُعِيدٍ حَمِيدٍ مَجِيدٍ، وَ تَقَدَّسَتْ اسْماؤُکَ، وَ عَظُمَتْ آلاؤُکَ، فَایُّ نِعَمِکَ يا الهِی احْصِی عَدَداً وَ ذِكْراً، امْ ایُّ عَطاياکَ اقُومُ بِها شُكْراً، وَ هِیَ يا رَبِّ اكْثَرُ مِنْ انْ يُحْصِيَهَا الْعادُونَ، اوْ يَبْلُغَ عِلْماً بِهَا الْحافِظُونَ، ثُمَّ ما صَرَفْتَ وَدَرَاْتَ عَنِّی.

اللّهُمَّ مِنَ الضُّرِّ وَ الضَّرّاءِ اكْثَرُ مِمّا ظَهَرَ لِی مِنَ الْعافِيَةِ وَ السَّرّاءِ، وَ انَا اشْهَدُ يا الهِی بِحَقِيقَةِ ايمانِی، وَعَقْدِ عَزَماتِ يَقِينِی، وَ خالِصِ صَرِيحِ تَوْحِيدِی، وَ باطِنِ مَكْنُونِ ضَمِيرِی، وَ عَلائِقِ مَجارِی نُورِ بَصَرِی، وَ اسارِيرِ صَفْحَةِ جَبِينِی، وَ خُرْقِ مَسارِبِ نَفْسِی، وَ خَذارِيفِ مارِنِ عِرْنِينِی، وَ مَسارِبِ سِماخِ سَمْعِی، وَما ضُمَّتْ وَ اطْبَقَتْ عَلَيْهِ شَفَتایَ، وَ حَرَكاتِ لَفْظِ لِسانِی، وَ مَغْرَزِ حَنَکِ فَمِی وَ فَكِّی، وَ مَنابِتِ اضْراسِی، وَ مَساغِ مَطْعَمِی وَ مَشْرَبِی، وَ حِمالَةِ امِّ رَاْسِی، وَ بَلُوعِ فارِغِ حَبائِلِ عُنُقِی، وَ مَااشْتَمَلَ عَلَيْهِ تامُورُ صَدْرِی، وَ حَمائِلِ حَبْلِ وَتِينِی، وَ نِياطِ حِجابِ قَلْبِی، وَ افْلاذِ حَواشِی كَبِدِی، وَ ما حَوَتْهُ شَراسِيفُ اضْلاعِی، وَ حِقاقُ مَفاصِلِی، وَ قَبْضُ عَوامِلِی، وَ اطْرافُ انامِلِی، وَ لَحْمِی، وَ دَمِی، وَ شَعْرِی، وَ بَشَرِی، وَ عَصَبِی، وَ قَصَبِی، وَ عِظامِی، وَ مُخِّی وَ عُرُوقِی، وَ جَمِيعُ جَوارِحِی، وَ مَا

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۲

انْتَسَجَ عَلى ذلِکَ ايّامَ رِضاعِی، وَ ما اقَلَّتِ الْارْضُ مِنِّی، وَ نَوْمِی، وَ يَقْظَتِی، وَسُكُونِی، وَ حَرَكاتِ رُكُوعِی وَ سُجُودِی، انْ لَوْ حاوَلْتُ وَ اجْتَهَدْتُ مَدَى الْاعْصارِ وَ الْاحْقابِ لَوْ عُمِّرْتُها انْ اؤَدِّیَ شُكْرَ واحِدَةٍ مِنْ انْعُمِکَ مَا اسْتَطَعْتُ ذلِکَ الّا بِمَنِّکَ، الْمُوجَبِ عَلَیَّ بِهِ شُكْرُکَ ابَداً جَدِيداً، وَ ثَناءاً طارِفاً عَتِيداً، اجَلْ، وَلَوْ حَرَصْتُ انَا وَ الْعادُّونَ مِنْ انامِکَ انْ نُحْصِیَ مَدى انْعامِکَ سالِفِهِ وَآنِفِهِ ما حَصَرْناهُ عَدَداً، وَ لا احْصَيْناهُ امَداً، هَيْهاتَ انّی ذلِکَ، وَ انْتَ الْمُخْبِرُ فِی كِتابِکَ النّاطِقِ، وَ النَّبَا الصّادِقِ وَ انْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها، صَدَقَ كِتابُکَ اللّهُمَّ وَ انْباؤُکَ، وَ بَلَّغَتْ انْبِياؤُکَ وَ رُسُلُکَ ما انْزَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ وَحْيِکَ، وَشَرَعْتَ لَهُمْ وَ بِهِمْ مِنْ دِينِکَ، غَيْرَ انّی يا الهِی اشْهَدُ بِجَهْدِی

وَ جِدِّی، وَ مَبْلَغِ طاعَتِی وَ وُسْعِی، وَ اقُولُ مُؤْمِناً مُوقِناً: الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً فَیَکُونَ مَوْرُوثاً، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی مُلْکِهِ فَیُضادَّهُ فِیمَا ابْتَدَعَ، وَلا وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ فَیُرْفِدَهُ فِیما صَنَعَ، فَسُبْحانَهُ سُبْحانَهُ، لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ الَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا وَ تَفَطَّرَتا، سُبْحانَ اللَّهِ الْواحِدِ الْاحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً احَدٌ، الْحَمْدُ للَّهِ حَمْداً یُعادِلُ حَمْدَ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبِینَ، وَ انْبِیاءِهِ الْمُرْسَلِینَ، وَصَلَّی اللَّهُ عَلی خِیَرَتِهِ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیِّینَ وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ الْمُخْلَصِینَ وَسَلَّمَ.

پس شروع فرمود آن حضرت در سؤال و اهتمام نمود در دعا وآب از دیده‌های مبارکش جاری بود، پس گفت:

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۳

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی اخْشاکَ کَانِّی اراکَ، وَ اسْعِدْنِی بِتَقْوِیکَ، وَ لا تُشْقِنِی بِمَعْصِیتِکَ، وَ خِرْلِی فِی قَضاءِکَ، وَ بارِکْ لِی فِی قَدَرِکَ، حَتّی لا احِبُّ تَعْجِیلَ ما اخَّرْتَ، وَلا تَأْخِیرَ ما عَجَّلْتَ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنایَ فِی نَفْسِی، وَالْیَقِینَ فِی قَلْبِی، وَ الْاخْلاصَ فِی عَمَلِی، وَ النُّورَ فِی بَصَرِی، وَ الْبَصِیرَةَ فِی دِینِی، وَ مَتِّعْنِی بِجَوارِحِی، وَاجْعَلْ سَمْعِی وَ بَصَرِی الْوارِثَیْنِ مِنِّی، وَ انْصُرْنِی عَلی مَنْ ظَلَمَنِی، وارِنِی فِیهِ ثارِی وَ مَآرِبِی، وَاقِرَّ بِذلِکَ عَیْنِی.

اللَّهُمَّ اکْشِفْ کُرْبَتِی، وَاسْتُرْ عَوْرَتِی، وَاغْفِرْ لِی خَطِیئَتِی، وَاخْسَأْ شَیْطانِی، وَفُکَّ رِهانِی، وَاجْعَلْ لِی یا الهِی الدَّرَجَةَ الْعُلْیا فِی الْآخِرَةِ وَ الْاولی

اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ کَما خَلَقْتَنِی فَجَعَلْتَنِی سَمِیعاً بَصِیراً، وَلَکَ الْحَمْدُ کَما خَلَقْتَنِی فَجَعَلْتَنِی خَلْقاً سَوِیّاً رَحْمَةً بِی، وَقَدْ کُنْتَ عَنْ خَلْقِی غَنِیّاً.

رَبِّ بِما بَرَأْتَنِی فَعَدَّلْتَ فِطْرَتِی، رَبِّ بِما انْشَأْتَنِی فَاحْسَنْتَ صُورَتِی، رَبِّ بَما احْسَنْتَ الَیَّ وَفِی نَفْسِی عافَیْتَنِی، رَبِّ بِما کَلَأْتَنِی وَ وَفَّقْتَنِی، رَبِّ بِما انْعَمْتَ عَلَیَّ فَهَدَیْتَنِی، رَبِّ بِما اوْلَیْتَنِی وَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ اعْطَیْتَنِی، رَبِّ بِما اطْعَمْتَنِی وَ سَقَیْتَنِی، رَبِّ بِما اغْنَیْتَنِی وَ اقْنَیْتَنِی، رَبِّ بِما اعَنْتَنِی وَ اعْزَزْتَنِی، رَبِّ بِما الْبَسْتَنِی مِنْ سِتْرِکَ الصَّافِی، وَیَسَّرْتَ لِی مِنْ صُنْعِکَ الْکافِی، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاعِنِّی عَلی بَوائِقِ الدُّهُورِ وَصُرُوفِ اللَّیالِی وَ الْایَّامِ،

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۴

وَنَجِّنِی مِنْ اهْوالِ الدُّنْیا وَکُرُوباتِ الْآخِرَةِ، وَاکْفِنِی شَرَّ ما یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ فِی الْارْضِ.

اللَّهُمَّ ما اخافُ فَاکْفِنِی، وَ ما احْذَرُ فَقِنِی، وَفِی نَفْسِی وَدِینِی فَاحْرُسْنِی، وَفِی سَفَرِی فَاحْفَظْنِی، وَفِی اهْلِی وَمالِی فَاخْلُفْنِی، وَفِیما رَزَقْتَنِی فَبارِکْ لِی، وَفِی نَفْسِی فَذَلِّلْنِی، وَفِی أَعْیُنِ النَّاسِ فَعَظِّمْنِی، وَ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْانْسِ فَسَلِّمْنِی، وَبِذُنُوبِی فَلا تَفْضَحْنِی، وَبِسَرِیرَتِی فَلا تُخْزِنِی، وَبِعَمَلِی فَلا تَبْتَلِنِی، وَ نِعَمَکَ فَلا تَسْلُبْنِی، وَالی غَیْرِکَ فَلا تَکِلْنِی.

الهِی الی مَنْ تَکِلُنِی، الی قَرِیبٍ فَیَقْطَعُنِی، امْ الی بَعِیدٍ فَیَتَجَهَّمُنِی، امْ الَی الْمُسْتَضْعَفِینَ لِی، وَانْتَ رَبِّی وَ مَلِیکُ امْرِی، اشْکُو الَیْکَ غُرْبَتِی وَ بُعْدَ دارِی، وَ هَوانِی عَلی مَنْ مَلَّکْتَهُ امْرِی.

الهِی فَلا تُحْلِلْ عَلَیَّ غَضَبَکَ، فَانْ لَمْ تَکُنْ غَضِبْتَ عَلَیَّ فَلا ابالِی سِواکَ، سُبْحانَکَ غَیْرَ انَّ عافِیَتَکَ اوْسَعُ لِی، فَاسْئَلُکَ یا رَبِّ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذِی اشْرَقَتْ لَهُ الْارْضُ وَالسَّمواتُ، وَکُشِفَتْ بِهِ الظُّلُماتُ، وَصَلُحَ بِهِ امْرُ الْاوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ، انْ لا تُمِیتَنِی عَلی غَضَبِکَ، وَلا تُنْزِلَ بِی سَخَطِکَ، لَکَ الْعُتْبی لَکَ الْعُتْبی حَتّی تَرْضی قَبْلَ ذلِکَ، لا الهَ الَّا انْتَ، رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرامِ، وَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ، وَ الْبَیْتِ الْعَتِیقِ، الَّذِی احْلَلْتَهُ الْبَرَکَةَ، وَجَعَلْتَهُ لِلنَّاسِ امْناً، یا مَنْ عَفا عَنْ عَظِیمِ الذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ، یا مِنْ اسْبَغَ النَّعْماءَ بِفَضْلِهِ، یا مِنْ اعْطَی الْجَزِیلَ بِکَرَمِهِ، یا عُدَّتِی فِی شِدَّتِی، یا صاحِبِی فِی وَحْدَتِی، یا

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۵

غِیاثِی فِی کُرْبَتِی، یا وَلِیِّی فِی نِعْمَتِی.

یا الِهِی وَالهَ آبائِی ابْراهِیمَ وَ اسْمعِیلَ وَ اسْحقَ وَ یَعْقُوبَ وَ رَبَّ جَبْرِئِیلَ وَ مِیکائِیلَ وَ اسْرافِیلَ، وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیِّینَ وَآلِهِ الْمُنْتَجَبِینَ،

وَ مُنْزِلَ التَّوْرِيةِ وَ الْانْجيلِ وَ الزَّبُورِ وَ الْفُرْقانِ، وَ مُنَزِّلَ كهيعص وَ طه وَيس وَ الْقُرْآنِ الْحَكيمِ، انْتَ كَهْفِى حينَ تُعْيينِى الْمَذاهِبُ فِى سَعَتِها، وَ تَضيقُ بِىَ الْارْضُ بِرُحْبِها، وَلَوْلا رَحْمَتُكَ لَكُنْتُ مِنَ الْهالِكينَ، وَ انْتَ مُقيلُ عَثْرَتى، وَ لَوْلا سَتْرُكَ ايَّاىَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحينَ، وَ انْتَ مُؤَيِّدى بِالنَّصْرِ عَلى اعْدائى، وَلَوْلا نَصْرُكَ ايَّاىَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبينَ.

يا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالسُّمُوِّ وَالرِّفْعَةِ، فَاوْلِياءُهُ بِعِزِّهِ يَعْتَزُّونَ، يا مَنْ جَعَلَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نيرَ الْمَذَلَّةِ عَلى اعْناقِهِمْ، فَهُمْ مِنْ سَطَواتِهِ خائِفُونَ، يَعْلَمُ خائِنَةَ الْاعْيُنِ وَ ما تُخْفِى الصُّدُورُ، وَ غَيْبَ ما تَاْتى بِهِ الْازْمِنَةُ وَ الدُّهُورُ، يا مَنْ لا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ الَّا هُوَ، يا مَنْ لا يَعْلَمُ ما هُوَ الَّا هُوَ، يا مَنْ لا يَعْلَمُهُ الَّا هُوَ، يا مَنْ كَبَسَ الْارْضَ عَلَى الْماءِ، وَ سَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ، يا مَنْ لَهُ اكْرَمُ الْاسْماءِ، يا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذى لا يَنْقَطِعُ ابَداً، يا مُقَيِّضَ الرَّكْبِ لِيُوسُفَ فِى الْبَلَدِ الْقَفْرِ، وَ مُخْرِجَهُ مِنَ الْجُبِّ، وَ جاعِلَهُ بَعْدَ الْعُبُودِيَّةِ مَلِكاً، يا رادَّهُ عَلى يَعْقُوبَ بَعْدَ انِ ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظيمٌ، يا كاشِفَ الضُّرِّ وَ الْبَلْوى عَنْ ايُّوبَ، وَيا مُمْسِكَ يَدَىْ ابْراهيمَ عَنْ ذِبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ كِبَرِ سِنِّهِ وَفَناءِ عُمْرِهِ، يا مَنِ اسْتَجابَ لِزَكَرِيّا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيى وَلَمْ يَدَعْهُ فَرْداً وَحيداً

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۶

يا مَنْ اخْرَجَ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ، يا مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنى اسْرائيلَ فَانْجيهُمْ، وَجَعَلَ فِرْعَونَ وَ جُنُودَهُ مِنَ الْمُغْرَقينَ، يا مَنْ ارْسَلَ الرِّياحَ مُبَشِّراتٍ بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ يا مَنْ لَمْ يَجْعَلْ عَلى مَنْ عَصاهُ مِنْ خَلْقِهِ، يا مَنِ اسْتَنْقَذَ السَّحَرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ، وَقَدْ غَدَوْا فى نِعْمَتِهِ يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ وَ يَعْبُدُونَ غَيْرَهُ، وَ قَدْ حادُّوهُ وَنادُّوهُ وَكَذَّبُوا رُسُلَهُ.

يا اللَّهُ يااللَّهُ يا بَدِئُ، يا (بَديعُ) بَديعاً لانِدَّ لَكَ، يا دائِماً لا نَفادَ لَكَ، يا حَيّاً حينَ لا حَىَّ، يا مُحْيِىَ الْمَوْتى يا مَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ، يا مَنْ قَلَّ لَهُ شُكْرى فَلَمْ يَحْرِمْنى، وَ عَظُمَتْ خَطيئَتى فَلَمْ يَفْضَحْنى، وَرَآنى عَلَى الْمَعاصى فَلَمْ يَشْهَرْنى، يا مَنْ حَفِظَنى فِى صِغَرى، يا مَنْ رَزَقَنى فِى كِبَرى، يا مَنْ ايادِيهِ عِنْدى لا تُحْصى وَ نِعَمُهُ لا تُجازى يا مَنْ عارَضَنى بِالْخَيْرِ وَالْاحْسانِ وَعارَضْتُهُ بِالْاساءَةِ وَالْعِصْيانِ، يا مَنْ هَدانى لِلْايمانِ مِنْ قَبْلِ انْ اعْرِفَ شُكْرَ الْامْتِنانِ، يا مَنْ دَعَوْتُهُ مَريضاً فَشَفانى، وَعُرْياناً فَكَسانى، وَ جائِعاً فَاشْبَعَنى، وَعَطْشاناً فَارْوانى، وَ ذَليلًا فَاعَزَّنى، وَجاهِلًا فَعَرَّفَنى، وَوَحيداً فَكَثَّرَنى، وَ غائِباً فَرَدَّنى، وَ مُقِلّاً فَاغْنانى، وَ مُنْتَصِراً فَنَصَرَنى، وَ غَنِيّاً فَلَمْ يَسْلُبْنى، وَ امْسَكْتُ عَنْ جَميعِ ذلِكَ فَابْتَدَأَنى فَلَكَ الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ، يا مَنْ اقالَ عَثْرَتى، وَ نَفَّسَ كُرْبَتى وَ اجابَ دَعْوَتى، وَ سَتَرَ عَوْرَتى، وَ غَفَرَ ذُنُوبى، وَ بَلَّغَنى طَلِبَتى، وَ نَصَرَنى عَلى عَدُوّى، وَ انْ اعُدَّ نِعَمَكَ وَ مِنَنَكَ وَ كَرائِمَ مِنَحِكَ لا احْصيها.

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۷

يا مَوْلاىَ، انْتَ الَّذى مَنَنْتَ، انْتَ الَّذى انْعَمْتَ، انْتَ الَّذى احْسَنْتَ، انْتَ الَّذى اجْمَلْتَ، انْتَ الَّذى افْضَلْتَ انْتَ الَّذى اكْمَلْتَ، انْتَ الَّذى رَزَقْتَ، انْتَ الَّذى وَ فَّقْتَ، انْتَ الَّذى اعْطَيْتَ، انْتَ الَّذى اغْنَيْتَ، انْتَ الَّذى اقْنَيْتَ، انْتَ الَّذى آوَيْتَ، انْتَ الَّذى كَفَيْتَ، انْتَ الَّذى هَدَيْتَ، انْتَ الَّذى عَصَمْتَ، انْتَ الَّذى سَتَرْتَ، انْتَ الَّذى غَفَرْتَ، انْتَ الَّذى اقَلْتَ، انْتَ الَّذى مَكَّنْتَ، انْتَ الَّذى اعْزَزْتَ، انْتَ الَّذى اعَنْتَ، انْتَ الَّذى عَضَدْتَ، انْتَ الَّذى ايَّدْتَ، انْتَ الَّذى نَصَرْتَ، انْتَ الَّذى شَفَيْتَ، انْتَ الَّذى عافَيْتَ، انْتَ الَّذى اكْرَمْتَ، تَبارَكْتَ وَ تَعالَيْتَ، فَلَكَ الْحَمْدُ دائِماً، وَلَكَ الشُّكْرُ واصِباً ابَداً.

ثُمَّ انَا يا الهى الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبى فَاغْفِرْها لى، انَا الَّذى اسَأْتُ، انَا الَّذى اخْطَأْتُ، انَا الَّذى هَمَمْتُ، انَا الَّذى جَهِلْتُ، انَا الَّذى غَفَلْتُ، انَا الَّذى سَهَوتُ، انَا الَّذى اعْتَمَدْتُ، انَا الَّذى تَعَمَّدْتُ، انَا الَّذى وَعَدْتُ وَ انَا الَّذى اخْلَفْتُ، انَا الَّذى نَكَثْتُ، انَا الَّذى اقْرَرْتُ، انَا الَّذى اعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِكَ عَلَىَّ وَعِنْدى، وَابُوءُ بِذُنُوبى فَاغْفِرْها لى، يا مَنْ لا تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبادِهِ، وَ هُوَ الْغَنِيُّ عَنْ طاعَتِهِمْ، وَ الْمُوَفِّقُ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْهُمْ بِمَعُونَتِهِ وَرَحْمَتِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ الهى وَسَيِّدى.

الهى امَرْتَنى فَعَصَيْتُكَ، وَ نَهَيْتَنى فَارْتَكَبْتُ نَهْيَكَ، فَاصْبَحْتُ لا ذا بَرائَةٍ لى فَاعْتَذِرُ، وَلا ذا قُوَّةٍ فَانْتَصِرُ، فَبِاىِّ شَىْءٍ اسْتَقْبِلُكَ يا مَوْلاىَ، ابِسَمْعى امْ بِبَصَرى امْ بِلِسانى امْ بِيَدى امْ بِرِجْلى، الَيْسَ كُلُّها نِعَمَكَ عِنْدى، وَ بِكُلّها عَصَيْتُكَ يا مَوْلاىَ، فَلَكَ الْحُجَّةُ وَالسَّبيلُ

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۸

عَلَیَّ، یـا مَنْ سَتَرَنِی مِنَ الْآبـاءِ وَالْاُمَّهـاتِ انْ یَزْجُرُونِی، وَ مِنَ الْعَشـائِرِ وَ الْـاخْوانِ انْ یُعَیِّرُونِی، وَ مِنَ السَّلاطِینِ انْ یُعاقِبُونِی، وَلَو اطَّلَعُوا یا مَوْلایَ عَلَیَّ مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّی اذاً ما انْظَرُونِی، وَلَرَفَضُونِی وَ قَطَعُونِی، فَها انَا ذا یا الهِی بَیْنَ یَدَیْکَ یا سَیِّدِی خاضِعٌ ذَلِیلٌ حَصِیرٌ حَقِیرٌ، لا ـ ذُو بَرائَهٍ فَاعْتَذِرُ، وَلا ذُو قُوَّهٍ فَانْتَصِرُ، وَلا حُجَّهٍ فَاحْتَجُّ بِها، وَلا قائِلٌ لَمْ اجْتَرِحْ وَلَمْ اعْمَلْ سُوءً وَ ما عَسَی الْجُحُودُ، وَلَوْ جَحَدْتُ یا مَوْلایَ یَنْفَعُنِی، کَیْفَ و انّی ذلِکَ، وَ جَوارِحِی کُلُّها شاهِدَهٌ عَلَیَّ بِما قَدْ عَمِلْتُ، وَ عَلِمْتُ یَقِیناً غَیْرُ ذی شَکٍّ انَّکَ سائِلِی مِنْ عَظائِمِ الْامُورِ، وَ انَّکَ الْحَکَمُ الْعَدْلُ الَّذِی لا یَجُورُ، وَ عَدْلُکَ مُهْلِکِی، وَ مِنْ کُلِّ عَدْلِکَ مَهْرَبِی، فَانْ تُعَذِّبْنِی یا الهِی فَبِذُنُوبِی بَعْدَ حُجَّتِکَ عَلَیَّ، وَ انْ تَعْفُ عَنِّی فَبِحِلْمِکَ وَجُودِکَ وَ کَرَمِکَ.

لا الَهَ الَّا انْتَ سُبْحانَکَ انِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ، لا الهَ الَّا انْتَ سُبْحانَکَ انِّی کُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِینَ، لا الهَ الَّا انْتَ سُبْحانَکَ انِّی کُنْتُ مِنَ الْمُوَحِّدِینَ، لا ـ الهَ الَّا انْتَ سُبْحانَکَ انِّی کُنْتُ مِنَ الْخائِفِینَ، لا الهَ الَّا انْتَ سُبْحانَکَ انِّی کُنْتُ مِنَ الْوَجِلِینَ لا الهَ الَّا انْتَ سُبْحانَکَ انِّی کُنْتُ مِنَ الرّاجِینَ، لا ـ الهَ الَّا انْتَ سُبْحانَکَ انِّی کُنْتُ مِنَ الرّاغِبِینَ، لا ـ الهَ الَّا انْتَ سُبْحانَکَ انِّی کُنْتُ مِنَ الْمُهَلِّلِینَ، لا ـ الهَ الَّا انْتَ سُبْحانَکَ انِّی کُنْتُ مِنَ السَّائِلِینَ، لا الهَ الَّا انْتَ سُبْحانَکَ انِّی کُنْتُ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ، لا الهَ الَّا انْتَ سُبْحانَکَ انِّی کُنْتُ مِنَ الْمُکَبِّرِینَ، لا الهَ الَّا انْتَ سُبْحانَکَ رَبِّی وَ رَبُّ آبائِیَ الْاوَّلِینَ.

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۹

اللَّهُمَّ هـذا ثَنـائِی عَلَیْکَ مُمَجِّداً، وَ اخْلاصِی لِذِکْرِکَ مُوَحِّداً، وَ اقْرارِی بِآلاءِکَ مُعَدِّداً، وَ انْ کُنْتُ مُقِرّاً انِّی لَمْ احْصِها لِکَثْرَتِها وَ سُبُوغِها وَ تَظاهُرِها وَ تَقادُمِها الی حادِثٍ، ما لَمْ تَزَلْ تَتَعَهَّدُنِی بِهِ مَعَها مُنْذُ خَلَقْتَنِی وَ بَرَأْتَنِی مِنْ اوَّلِ الْعُمْرِ مِنَ الْاغْناءِ مِنَ الْفَقْرِ وَ کَشْفِ الضُّرِّ وَ تَسْبِیبِ الْیُسْرِ وَ دَفْعِ الْعُسْرِ وَ تَفْرِیجِ الْکَرْبِ وَ الْعافِیَهِ فِی الْبَدَنِ وَ السَّلامَهِ فِی الدِّینِ، وَلَوْ رَفَدَنِی عَلی قَدْرِ ذِکْرِ نِعْمَتِکَ جَمِیعُ الْعالَمِینَ مِنَ الْاوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ ما قَدَرْتُ وَلا هُمْ عَلی ذلِکَ، تَقَدَّسْتَ وَ تَعالَیْتَ مِنْ رَبٍ کَرِیمٍ عَظِیمٍ رَحِیمٍ، لا تُحْصی آلاؤُکَ، وَلا یُبْلَغُ ثَناؤُکَ، وَ لا تُکافی نَعْماؤُکَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ، وَ اتْمِمْ عَلَیْنا نِعَمَکَ، وَ اسْعِدْنا بِطاعَتِکَ، سُبْحانَکَ لا الهَ الَّا انْتَ.

اللَّهُمَّ انَّکَ تُجِیبُ الْمُضْطَرَّ وَ تَکْشِفُ السُّوءَ، وَ تُغِیثُ الْمَکْرُوبَ، وَ تَشْفِی السَّقِیمَ، وَ تُغْنِی الْفَقِیرَ، وَ تَجْبُرُ الْکَسِیرَ، وَ تَرْحَمُ الصَّغِیرَ، وَ تُعِینُ الْکَبِیرَ، وَلَیْسَ دُونَکَ ظَهِیرٌ، وَلا ـ فَوْقَکَ قَدِیرٌ، وَانْتَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ، یـا مُطْلِقَ الْمُکَبَّلِ الْاسِیرِ، یـا رازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِیرِ، یـا عِصْمَهَ الْخائِفِ الْمُسْتَجِیرِ، یا مَنْ لا شَرِیکَ لَهُ وَلا وَزِیرَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَاعْطِنِی فِی هذِهِ الْعَشِیَّهِ، افْضَلَ ما اعْطَیتَ وَ انَلْتَ احَداً مِنْ عِبادِکَ مِنْ نِعْمَهٍ تُولِیها، وَآلاءٍ تُجَدِّدُها، وَبَلِیَّهٍ تَصْرِفُها، وَکُرْبَهٍ تَکْشِفُها، وَدَعْوَهٍ تَسْمَعُها، وَ حَسَنَهٍ تَتَقَبَّلُها، وَسَیِّئَهٍ تَتَغَمَّدُها، انَّکَ لَطِیفٌ بِما تَشاءُ خَبِیرٌ، وَعَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ.

اللَّهُمَّ انَّکَ اقْرَبُ مَنْ دُعِیَ، وَاسْرَعُ مَنْ اجابَ، وَاکْرَمُ مَنْ عَفی

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۰

وَاوْسَعُ مَنْ اعْطی وَاسْمَعُ مَنْ سُئِلَ، یا رَحْمنَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ رَحِیمَهُما، لَیْسَ کَمِثْلِکَ مَسْئُولٌ وَلا سِواکَ مَأْمُولٌ، دَعَوْتُکَ فَاجَبْتَنِی، وَسَئَلْتُکَ فَاعْطَیْتَنِی، وَ رَغِبْتُ الَیْکَ فَرَحِمْتَنِی، وَوَثِقْتُ بِکَ فَنَجَّیْتَنِی، وَفَزِعْتُ الَیْکَ فَکَفَیْتَنِی.

اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ، وَعَلی آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ اجْمَعِینَ، وَ تَمِّمْ لَنـا نَعْمـاءَکَ، وَهَنِّئْنا عَطاءَکَ، وَاکْتُبْنا لَکَ شاکِرِینَ، وَلِآلائِکَ ذاکِرِینَ، آمِینَ آمِینَ رَبَّ الْعالَمِینَ.

اللَّهُمَّ یـا مَنْ مَلَکَ فَقَدَرَ، وَقَدَرَ فَقَهَرَ، وَعُصِیَ فَسَتَرَ، وَاسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ، یا غایَهَ الطَّالِبِینَ الرّاغِبِینَ، وَ مُنْتَهی امَلِ الرّاجِینَ، یا مَنْ احاطَ بِکُلِّ شَیءٍ عِلْماً، وَوَسِعَ الْمُسْتَقِیلِینَ رَأْفَهً وَرَحْمَهً وَحِلْماً.

اللَّهُمَّ انَّا نَتَوَجَّهُ الَیْکَ فِی هـذِهِ الْعَشِیَّهِ، الَّتِی شَرَّفْتَها وَ عَظَّمْتَها بِمُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ وَرَسُولِکَ وَ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، وَامِینِکَ عَلی وَحْیِکَ،

الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، السِّراجِ الْمُنِيرِ، الَّذِى انْعَمْتَ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَجَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ.

اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَما مُحَمَّدٌ اهْلٌ لِذلِكَ مِنْكَ يا عَظِيمُ، فَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلى آلِهِ الْمُنْتَجَبِينَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ اجْمَعِينَ، وَ تَغَمَّدْنا بِعَفْوِكَ عَنَّا، فَالَيْكَ عَجَّتِ الْاصْواتُ بِصُنُوفِ اللُّغاتِ، فَاجْعَلْ لَنا اللَّهُمَّ فِى هذِهِ الْعَشِيَّةِ نَصِيباً مِنْ كُلِّ خَيْرٍ تَقْسِمُهُ بَيْنَ عِبادِكَ، وَ نُورٍ تَهْدِى بِهِ، وَرَحْمَةٍ تَنْشُرُها، وَبَرَكَةٍ تُنْزِلُها، وَ عافِيَةٍ تُجَلِّلُها، وَرِزْقٍ تَبْسُطُهُ، يا ارْحَمَ الرّاحِمِينَ.

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۱

اللَّهُمَّ اقْلِبْنا فِى هذَا الْوَقْتِ مُنْجِحِينَ مُفْلِحِينَ مَبْرُورِينَ غانِمِينَ وَلا تَجْعَلْنا مِنَ الْقانِطِينَ، وَلا تُخْلِنا مِنْ رَحْمَتِكَ، وَلا تَحْرِمْنا ما نُؤَمِّلُهُ مِنْ فَضْلِكَ، وَلا تَجْعَلْنا مِنْ رَحْمَتِكَ مَحْرُومِينَ، وَلا لِفَضْلِ ما نُؤَمِّلُهُ مِنْ عَطاءِكَ قانِطِينَ، وَلا تَرُدَّنا خائِبِينَ، وَلا مِنْ بابِكَ مَطْرُودِينَ، يا اجْوَدَ الْاجْوَدِينَ وَ اكْرَمَ الْاكْرَمِينَ، الَيْكَ اقْبَلْنا مُوقِنِينَ، وَلِبَيْتِكَ الْحَرامِ آمِينَ قاصِدِينَ، فَاعِنَّا عَلى مَناسِكِنا، وَاكْمِلْ لَنا حَجَّنا، وَاعْفُ عَنا وَعافِنا، فَقَدْ مَدَدْنا الَيْكَ ايْدِينا، فَهِىَ بِذِلَّةِ الْاعْتِرافِ مَوْسُومَةٌ.

اللَّهُمَّ فَاعْطِنا فِى هذِهِ الْعَشِيَّةِ ما سَئَلْناكَ، وَاكْفِنا مَا اسْتَكْفَيْناكَ، فَلا كافِىَ لَنا سِواكَ، وَلا رَبَّ لَنا غَيْرُكَ، نافِذٌ فِينا حُكْمُكَ، مُحِيطٌ بِنا عِلْمُكَ، عَدْلٌ فِينا قَضاؤُكَ، اقْضِ لَنَا الْخَيْرَ، وَاجْعَلْنا مِنْ اهْلِ الْخَيْرِ.

اللَّهُمَّ اوْجِبْ لَنا بِجُودِكَ عَظِيمَ الْاجْرِ وَ كَرِيمَ الذُّخْرِ وَ دَوامَ الْيُسْرِ، وَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا اجْمَعِينَ، وَلا تُهْلِكْنا مَعَ الْهالِكِينَ، وَلا تَصْرِفْ عَنا رَأْفَتَكَ وَرَحْمَتَكَ يا ارْحَمَ الرّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنا فِى هذا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَئَلَكَ فَاعْطَيْتَهُ، وَشَكَرَكَ فَزِدْتَهُ، وَتابَ الَيْكَ فَقَبِلْتَهُ، وَ تَنَصَّلَ الَيْكَ مِنْ ذُنُوبِهِ كُلِّها فَغَفَرْتَها لَهُ، يا ذَا الْجَلالِ وَالْاكْرامِ.

اللَّهُمَّ وَنَقِّنا وَسَدِّدْنا وَاعْصِمْنا، وَاقْبَلْ تَضَرُّعَنا يا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، وَيا ارْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ، يا مَنْ لا يَخْفى عَلَيْهِ اغْماضُ الْجُفُونِ، وَلا لَحْظُ الْعُيُونِ، وَلا مَا اسْتَقَرَّ فِى الْمَكْنُونِ، وَلا مَا انْطَوَتْ عَلَيْهِ مُضْمَراتُ الْقُلُوبِ، الا كُلُّ ذلِكَ قَدْ احْصاهُ عِلْمُكَ وَوَسِعَهُ حِلْمُكَ،

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۲

سُبْحانَكَ وَ تَعالَيتَ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُواً كَبِيراً، تُسَبِّحُ لَكَ السَّمواتُ السَّبْعُ وَ الْارَضُونَ وَ مَنْ فِيهِنَّ، وَانْ مِنْ شَىءٍ الَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ، فَلَكَ الْحَمْدُ وَ الْمَجْدُ وَ عُلُوُّ الْجَدِّ، يا ذَا الْجَلالِ وَ الْاكْرامِ وَ الْفَضْلِ وَ الْانْعامِ، وَ الْايادِى الْجِسامِ، وَ انْتَ الْجَوادُ الْكَرِيمُ الرَّءُوفُ الرَّحِيمُ.

اللَّهُمَّ اوْسِعْ عَلَىَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلالِ، وَ عافِنِى فِى بَدَنِى وَدِينِى، وَآمِنْ خَوْفِى وَ اعْتِقْ رَقَبَتِى مِنَ النَّارِ.

اللَّهُمَّ لا تَمْكُرْ بِى، وَلا تَسْتَدْرِجْنِى، وَلا تَخْدَعْنِى، وَادْرَءْ عَنِّى شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَ الْانْسِ.

پس سر و دیده خود را به سوی آسمان بلند کرد و از دیده‌های مبارکش آب می‌ریخت مانند دو مَشک و به صدای بلند گفت:

يا اسْمَعَ السَّامِعِينَ، يا ابْصَرَ النَّاظِرِينَ، وَ يا اسْرَعَ الْحاسِبِينَ، وَ يا ارْحَمَ الرّاحِمِينَ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ السَّادَةِ الْمَيامِينَ، وَ اسْئَلُكَ اللَّهُمَّ حاجَتِىَ الَّتِى انْ اعْطَيْتَنِيها لَمْ يَضُرَّنِى ما مَنَعْتَنِى، وَانْ مَنَعْتَنِيها لَمْ يَنْفَعْنِى ما اعْطَيْتَنِى، اسْئَلُكَ فَكاكَ رَقَبَتِى مِنَ النَّارِ، لا الهَ الَّا انْتَ وَحْدَكَ لا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْمُلْكُ وَ لَكَ الْحَمْدُ، وَ انْتَ عَلى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ، يا رَبِّ يا رَبِّ.

پس مکرر می گفت: «یارَبُّ» وکسانیکه دور آن حضرت بودند تمام گوش داده بودند به دعای آن حضرت و اکتفا کرده بودند به آمین گفتن پس صداهایشان بلند شد به گریستن با آن حضرت تا غروب کرد آفتاب

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۳

و بار کردند و روانه جانب مشعرالحرام شدند

الهِى انَا الْفَقِيرُ فِى غِناىَ، فَكَيْفَ لا اكُونُ فَقِيراً فِى فَقْرِى، الهِى انَا الْجاهِلُ فِى عِلْمِى، فَكَيْفَ لا اكُونُ جَهُولًا فِى جَهْلِى.

الهِی انَّ اخْتِلافَ تَـدْبیرِکَ وَسُرْعَةَ طَواءِ مَقادِیرِکَ مَنَعا عِبادَکَ الْعارِفِینَ بِکَ عَنِ السُّکُونِ الی عَطاءٍ وَ الْیَأْسِ مِنْکَ فِی بَلاءٍ، الهِی مِنِّی ما یَلِیقُ بِلُؤْمِی، وَ مِنْکَ ما یَلِیقُ بِکَرَمِکَ.

الهِی وَصَفْتَ نَفْسَکَ بِاللُّطْفِ وَ الرَّأفَةِ لِی قَبْلَ وُجُودِ ضَعْفِی، افَتَمْنَعُنِی مِنْهُما بَعْدَ وُجُودِ ضَعْفِی.

الهِی انْ ظَهَرَتِ الَمحاسِنُ مِنِّی فَبِفَضْلِکَ وَلَکَ الْمِنَّةُ عَلَیَّ، وَ انْ ظَهَرَتِ الْمَساوِی مِنِّی فَبِعَدْلِکَ وَلَکَ الْحُجَّةُ عَلَیَّ.

الهِی کَیْفَ تَکِلُنِی وَقَدْ تَکَفَّلْتَ لِی، وَکَیْفَ اضامُ وَانْتَ النَّاصِرُ لِی، امْ کَیْفَ اخِیبُ وَ انْتَ الْحَفِیُّ بِی، ها انَا اتَوَسَّلُ الَیْکَ بِفَقْرِی الَیْکَ، وَکَیْفَ اتَوَسَّلُ الَیْکَ بِما هُوَ مَحالٌ انْ یَصِلَ الَیْکَ، امْ کَیْفَ اشْکُو الَیْکَ حالِی وَ هُوَ لا یَخْفی عَلَیْکَ، امْ کَیْفَ اتَرْجِمُ بِمَقالِی وَ هُوَ مِنْکَ بَرَزٌ الَیْکَ، امْ کَیْفَ تُخَیِّبُ آمالِی وَ هِیَ قَدْ وَفَدَتْ الَیْکَ، امْ کَیْفَ لا تُحْسِنُ احْوالِی وَبِکَ قامَتْ.

الهِی ما الْطَفَکَ بِی مَعَ عَظِیمِ جَهْلِی، وَ ما ارْحَمَکَ بِی مَعَ قَبِیحِ فِعْلِی.

الهِی ما اقْرَبَکَ مِنِّی وَ ابْعَدَنِی عَنْکَ، وَ ما ارْافَکَ بِی فَمَا الَّذِی یَحْجُبُنِی عَنْکَ.

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۴

الهِی عَلِمْتُ بِاخْتِلافِ الْآثارِ وَ تَنَقُّلاتِ الْاطْوارِ انَّ مُرادَکَ مِنِّی انْ تَتَعَرَّفَ الَیَّ فِی کُلِّ شَیءٍ حَتّی لا اجْهَلَکَ فِی شَیءٍ.

الهِی کُلَّما اخْرَسَنِی لُؤْمِی انْطَقَنِی کَرَمُکَ، وَ کُلَّما آیَسَتْنِی اوْصافِی اطْمَعَتْنِی مِنَنُکَ.

الهِی مَنْ کانَتْ مَحاسِنُهُ مَساوِیَ، فَکَیْفَ لا تَکُونُ مَساوِیهِ مَساوِیَ، وَ مَنْ کانَتْ حَقائِقُهُ دَعاوِیَ، فَکَیْفَ لا تَکُونُ دَعاوِیهِ دَعاوِیَ.

الهِی حُکْمُکَ النَّافِذُ وَ مَشِیَّتُکَ الْقاهِرَةُ لَمْ یَتْرُکا لِذِی مَقالٍ مَقالًا، وَ لا لِذِی حالٍ حالًا.

الهِی کَمْ مِنْ طاعَةٍ بَنَیْتُها، وَ حالَةٍ شَیَّدْتُها، هَدَمَ اعْتِمادِی عَلَیْها عَدْلُکَ، بَلْ اقالَنِی مِنْها فَضْلُکَ.

الهِی انَّکَ تَعْلَمُ انِّی وَ انْ لَمْ تَدُم الطَّاعَةُ مِنِّی فِعْلًا جَزْماً فَقَدْ دامَتْ مَحَبَّةً وَ عَزْماً، الهِی کَیْفَ اعْزِمُ وَانْتَ الْقاهِرُ، وَ کَیْفَ لا اعْزِمُ وَ انْتَ الْآمِرُ.

الهِی تَرَدُّدِی فِی الْآثارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ، فَاجْمَعْنِی عَلَیْکَ بِخِدْمَةٍ تُوصِلُنِی الَیْکَ، کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ الَیْکَ، ایَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ، مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ الی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ، وَ مَتی بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الْآثارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ الَیْکَ، عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ عَلَیْها رَقِیباً، وَ خَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیباً.

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۵

الهِی امَرْتَ بِالرُّجُوعِ الَی الْآثارِ، فَارْجِعْنِی الَیْکَ بِکِسْوَةِ الْانْوارِ وَ هِدایَةِ الْاسْتِبْصارِ حَتّی ارْجِعَ الَیْکَ مِنْها کَما دَخَلْتُ الَیْکَ مِنْها مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ الَیْها، وَ مَرْفُوعَ الْهِمَّةِ عَنِ الْاعْتِمادِ عَلَیْها، انَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ.

الهِی هذا ذُلِّی ظاهِرٌ بَیْنَ یَدَیْکَ، وَ هذا حالِی لا یَخْفی عَلَیْکَ، مِنْکَ اطْلُبُ الْوُصُولَ الَیْکَ، وَ بِکَ اسْتَدِلُّ عَلَیْکَ، فَاهْدِنِی بِنُورِکَ الَیْکَ، وَ اقِمْنِی بِصِدْقِ الْعُبُودِیَّةِ بَیْنَ یَدَیْکَ.

الهِی عَلِّمْنِی مِنْ عِلْمِکَ الْمَخْزُونِ، وَصُنِّی بِسِتْرِکَ الْمَصُونِ.

الهِی حَقِّقْنِی بِحَقائِقِ اهْلِ الْقُرْبِ، وَ اسْلُکْ بِی مَسْلَکَ اهْلِ الْجَذْبِ.

الهِی اغْنِنِی بِتَدْبِیرِکَ لِی عَنْ تَدْبِیرِی، وَ بِاخْتِیارِکَ عَنِ اخْتِیارِی، وَ اوْقِفْنِی عَلی مَراکِزِ اضْطِرارِی.

الهِی اخْرِجْنِی مِنْ ذُلِّ نَفْسِی، وَ طَهِّرْنِی مِنْ شَکِّی وَ شِرْکِی قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِی، بِکَ انْتَصِرُ فَانْصُرْنِی، وَ عَلَیْکَ اتَوَکَّلُ فَلا تَکِلْنِی، وَ ایَّاکَ اسْئَلُ فَلا تُخَیِّبْنِی، وَفِی فَضْلِکَ ارْغَبُ فَلا تَحْرِمْنِی، وَ بِجَنابِکَ انْتَسِبُ فَلا تُبْعِدْنِی، وَ بِبابِکَ اقِفُ فَلا تَطْرُدْنِی.

الهِی تَقَدَّسَ رِضاکَ انْ یَکُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْکَ، فَکَیْفَ تَکُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنِّی.

الهی انْتَ الْغَنِیُّ بِذاتِک انْ یَصِلَ الَیْک النَّفْعُ مِنْک، فَکَیْفَ لا تَکونُ غَنِیّاً عَنِّی.

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۶

الهی انَّ الْقَضاءَ وَ الْقَدَرَ یُمَنِّینِی، وَ انَّ الْهَوی بِوَثائِقِ الشَّهْوَهِٔ اسَرَنِی، فَکُنْ انْتَ النَّصِیرَ لِی حَتّی تَنْصُرَنِی وَ تُبَصِّرَنِی، وَ اغْنِنِی بِفَضْلِک حَتّی اسْتَغْنِیَ بِک عَنْ طَلَبِی.

انْتَ الَّذِی اشْرَقْتَ الْانْوارَ فِی قُلُوبِ اوْلِیاءِک حَتّی عَرَفُوک وَوَحَّدُوک، وَ انْتَ الَّذِی ازَلْتَ الْاغْیارَ عَنْ قُلُوبِ احِبّاءِک حَتّی لَمْ یُحِبُّوا سِواک، وَلَمْ یَلْجَئُوا الی غَیْرِک، انْتَ الْمُونِسُ لَهُمْ حَیْثُ اوْحَشَتْهُمُ الْعَوالِمُ، وَ انْتَ الَّذِی هَدَیْتَهُمْ حَیْثُ اسْتَبانَتْ لَهُمُ الْمَعالِمُ، ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَک، وَ مَا الَّذِی فَقَدَ مَنْ وَجَدَک، لَقَدْ خابَ مَنْ رَضِیَ دُونَک بَدَلًا، وَلَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغی عَنْک مُتَحَوِّلًا، کَیْفَ یُرْجی سِواک وَ انْتَ ما قَطَعْتَ الْاحْسانَ، وَکَیْفَ یُطْلَبُ مِنْ غَیْرِک وَ انْتَ ما بَدَّلْتَ عادَهَٔ الْامْتِنانِ، یا مَنْ اذاقَ احِبّاءَهُ حَلاوَهَٔ الْمُؤانَسَهِٔ فَقامُوا بَیْنَ یَدَیْهِ مُتَمَلِّقِینَ، وَ یا مَنْ الْبَسَ اوْلِیاءَهُ مَلابِسَ هَیْبَتِهِ فَقامُوا بَیْنَ یَدَیْهِ مُسْتَغْفِرِینَ، انْتَ الذّاکِرُ قَبْلَ الذّاکِرِینَ، وَ انْتَ الْبادِی بِالْاحْسانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ الْعابِدِینَ، وَ انْتَ الْجَوادُ بِالْعَطاءِ قَبْلَ طَلَبِ الطّالِبِینَ، وَ انْتَ الْوَهّابُ ثُمَّ لِما وَهَبْتَ لَنا مِنَ الْمُسْتَقْرِضِینَ.

الهی اطْلُبْنِی بِرَحْمَتِک حَتّی اصِلَ الَیْک، وَ اجْذِبْنِی بِمَنِّک حَتّی اقْبِلَ عَلَیْک.

الهی انَّ رَجائِی لا یَنْقَطِعُ عَنْک وَ انْ عَصَیْتُک، کَما انَّ خَوْفِی لا یُزایِلُنِی وَ انْ اطَعْتُک، فَقَدْ دَفَعَتْنِی الْعَوالِمُ الَیْک، وَ قَدْ اوْقَعَنِی عِلْمِی بِکَرَمِک عَلَیْک.

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۷

الهی کَیْفَ اخِیبُ وَ انْتَ امَلِی، امْ کَیْفَ اهانُ وَ عَلَیْک مُتَّکَلِی، الهی کَیْفَ اسْتَعِزُّ وَ فِی الذِّلَّهِٔ ارْکَزْتَنِی، امْ کَیْفَ لا اسْتَعِزُّ وَ الَیْک نَسَبْتَنِی، الهی کَیْفَ لا افْتَقِرُ وَ انْتَ الَّذِی فِی الْفُقَراءِ اقَمْتَنِی، امْ کَیْفَ افْتَقِرُ وَ انْتَ الَّذِی بِجُودِک اغْنَیْتَنِی، وَ انْتَ الَّذِی لا الهَ غَیْرُک، تَعَرَّفْتَ لِکُلِّ شَیءٍ فَما جَهِلَک شَیءٌ، وَ انْتَ الَّذِی تَعَرَّفْتَ الَیَّ فِی کُلِّ شَیءٍ، فَرَایْتُک ظاهِراً فِی کُلِّ شَیءٍ، وَ انْتَ الظّاهِرُ لِکُلِّ شَیءٍ.

یا مَنْ اسْتَوی بِرَحْمانِیَّتِهِ فَصارَ الْعَرْشُ غَیْباً فِی ذاتِهِ، مَحَقْتَ الْآثارَ بِالْآثارِ، وَ مَحَوْتَ الْاغْیارَ بِمُحِیطاتِ افْلاکِ الْانْوارِ، یا مَنِ احْتَجَبَ فِی سُرادِقاتِ عَرْشِهِ عَنْ انْ تُدْرِکَهُ الْابْصارُ، یا مَنْ تَجَلّی بِکَمالِ بَهاءِهِ فَتَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ الْاسْتِواءَ، کَیْفَ تَخْفی وَ انْتَ الظّاهِرُ، امْ کَیْفَ تَغِیبُ وَ انْتَ الرَّقِیبُ الْحاضِرُ، انَّک عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَحْدَهُ».[۲۳۳]

---

[۱] (۱)- سوره رعد، آیه ۱۵.

[۲] (۱)- سوره حدید، آیه ۴.

[۳] (۱)- سوره انعام، آیه ۴۰- ۴۱.

[۴] (۲)- سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

[۵] (۱)- سوره فاطر، آیه ۱۵.

[۶] (۱)- سوره مؤمن، آیه ۶۰.

[۷] (۲)- وسائل الشیعه، ج ۴،« باب استحباب اختیار اطالهٔ الدعاء فی الصلاهٔ و بعدها علی اطاله القراءهٔ» ص ۱۰۲۰، حدیث ۱.

[۸] (۱)- نهج‌البلاغه فیض، حکمت ۱۳۰، ص ۱۱۵۱.

[۹] (۲)-« بخوانید مرا، درخواست شما را روا می‌سازم».

[۱۰] (۳)-« کسی کار زشت انجام دهد یا به خود، ستم کند پس از آن از خدا آمرزش بخواهد، خداوند را آمرزنده مهربان می‌یابد»

[۱۱] (۱)-« اگر شکر نعمت بجا آورید، نعمت شما را افزون می‌سازیم»

[۱۲] (۲)-« خدا توبه کسانی را می‌پذیرد که کار زشت و ناشایسته از روی نادانی بجا آورده پس از آن بزودی(پیش از رسیدن مرگ) توبه کنند پس خدا آنها را می‌بخشد و خدا(به توبه راستی) دانا و(درباره هرکس) درستکار است».(نهج‌البلاغه فیض، حکمت ۱۳۰، ص ۱۱۵۱).

[۱۳] (۱)- نهایه/ ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۳(باب الغین معالیاء).

[۱۴] (۲)- سوره فتح، آیه ۱- ۲.

[۱۵] (۱)- سوره طور، آیه ۳۵.

[۱۶] (۱)- سوره آل عمران، آیه ۶۴.

[۱۷] (۲)- سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۱۸] (۳)- سوره قصص، آیه ۱۳.

[۱۹] (۱)- سوره نحل، آیه ۹۰.

[۲۰] (۲)- سوره فصّلت، آیه ۳۴.

[۲۱] (۳)- تحف العقول، ص ۲۵.

[۲۲] (۱)- کافی، ج ۲، باب ان الدعا یردالبلاء والقضاء، ص ۳۴۱، ح ۷.

[۲۳] (۱)- نهج‌البلاغه/ صبحی‌الصالح، حکمت ۲۵۰، ص ۵۱۱.

[۲۴] (۲)- لازم به تذکر است که: فسخ تصمیم و عزیمت، گاهی به واسطه اختلال شرایط یا پیدایش موانع صورت می گیرد و گاهی به ملهم شدن شخص، به اموری که خودبخود در فکر او وارد می‌شود و سبب فسخ عزیمت او می گردد و این معنی نیز از بعض آیات و روایات استفاده می‌شود که در اینجا محل تفصیل آن نیست.

[۲۵] (۱)- سوره ملک، آیه ۳.

[۲۶] (۱)- عدةالداعی،(فی تفسیر اسماء الحسنی)، ص ۳۱۱.

[۲۷] (۱)- سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

[۲۸] (۲)- مفاتیح الجنان(بعداز دعای عدیله).

[۲۹] (۱)- سوره شعرا، آیه ۲۰۵- ۲۰۶- ۲۰۷.

[۳۰] (۱)- تذکرة الخواص/ سبط بن الجوزی، فصل فی ذکر الهادی- علیه‌السلام-، ص ۳۶۱. البته این اشعار در کتابهای مختلفی با اندک اختلاف نقل شده است رک: مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۶۰، نزهة الجلیس، ج ۲، ص ۱۳۸. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۶۷. جوهرة الکلام، ص ۱۵۲. در کتاب اخیر می گوید: اشعار فوق بر قصر سیف‌بن ذی‌یزن حمیری مکتوب بوده است و قبل از اشعار فوق، این ابیات نیز بوده است:

انظر ماتری ایها الرجل‌وکن علی حذر من قبل تنتقل

وقدم الزاد من خیر تسرّبه‌فکل ساکن دارسوف یرتحل

وانظر الی معشرباتوا علی دغةفاصبحوا فی الثری رهناً بما عملوا

بنوافلم ینفع البنیان وادخرواマالًا فلم یغنهم لما انقضی الاجل یعنی:« ای مردا! نیک بنگر که چه می‌بینی و قبل از رفتن بهوش باش».

« و توشه‌ای از اعمال نیک که خشنودت سازد، پیش فرست. و بدانکه هر ساکن خانه‌ای بزودی خانه را ترک کرده خواهد رفت».

« به گروهی بنگر که مدتها در آرامش و خوشی زیستند و اینک در زیر خاک در بند اعمال خود هستند».

« خانه‌هایی بنا کردند و اموالی گردآوردند لیکن همینکه مدت آنان بسرآمد هیچیک، آنان را سودی نبخشید».

[۳۱] (۱)- سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

[۳۲] (۱)- کافی، ج ۱، ص ۲۳.

[۳۳] (۲)

[۳۴] (۳) ۲ و- یعلمون- خ ل.

[۳۵] (۴)- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۰۰.

[۳۶] (۱)- سوره انبیا، آیه ۲۲.

[۳۷] (۱)- عدةالداعی، باب الاول فی الحث علی الدعا و یبعث علیه العقل و النقل، ص ۲۵.

[۳۸] (۱)-« و از(میان) اصناف بندگان، تنها مردان دانا مطیع و خداترسند».(سوره فاطر، آیه ۲۸.

[۳۹] (۲)- چون در هنگام نوشتن این کتاب- چنانچه قبلًا گفتم- دسترسی به مآخذنداشتم لذا به نقل مضمون کلام محقق طوسی اکتفا شد. سپس بعد از بازگشت از سفر، مراجعه شد، حاصل فرمایش محقق- بر حسب نقل فروق اللغات جزائری- این است:

« ان الخوف والخشیة و ان کانا فی‌اللغة بمعنی واحد الا ان بین خوف‌اللّه وخشیته فی عرف ارباب القلوب فرقاً وهو ان الخوف تألم النفس من العقاب المتوقع بسبب ارتکاب المنهیات، والتقصیر فی الطاعات وهو یحصل لاکثر الخلق وان کانت مراتبه متفاوتة جداً والمرتبة العلیا منه لاتحصل الاللقلیل.

والخشیة: حالة تحصل عند الشعور بعظمة الخالق و هیبته و خوف الحجب عنه، وهذه حالة لاتحصل الا لمن اطلع علی حال الکبریاء وذاق لذة القرب ولذا قال تعالی:« انَّما یَخْشَی اللَّه مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» فالخشیة: خوف خاص و قد یطلقون علیهاالخوف انتهی کلامه.

قلت: ویؤید هذا الفرق أیضاً قوله تعالی یصف المؤمنین:« یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب» حیث ذکر الخشیة فی جانبه سبحانه والخوف فی جانب الحساب».(فروق اللغات، باب الخاء، ص ۱۱۸- ۱۱۹).

و همین مضمون را با همین عبارات، علامه مجلسی در بحار، ج ۶۷، ص ۳۶۰ از اوصاف الاشرافِ محقق طوسی نقل فرموده و ظاهر این است که: فروق اللغات، آن را از بحار اخذ کرده است.

[۴۰] (۱)- نهج البلاغه فیض، حکمت ۷۹، ص ۱۱۲۳.

[۴۱] (۱)- سوره نازعات، آیه ۴۰- ۴۱.

[۴۲] (۲)- سوره‌نور، آیه ۳۷.

[۴۳] (۳)- سوره دهر، آیه ۷.

[۴۴] (۱)- سوره الرحمن، آیه ۴۶.

[۴۵] (۲)- امالی صدوق. ص ۱۹۷. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۷۸.

[۴۶] (۳)- امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۰۶.

[۴۷] (۱)- بحار، ج ۶۷، ص ۳۹۳.

[۴۸] (۲)- سوره فاطر، آیه ۲۷- ۲۸.

[۴۹] (۱)- سوره یس، آیه ۱۱.

[۵۰] (۲)- سوره بیّنه، آیه ۷.

[۵۱] (۳)- سوره بیّنه، آیه ۷.

[۵۲] (۱)- بحار، ج ۶۷ ص ۳۹۴.

[۵۳] (۲)- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۴ و ۹۵(باب فضل البکاء).

[۵۴] (۱)- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۴ و ۹۵(باب فضل البکاء).

[۵۵] (۲)- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۴ و ۹۵(باب فضل البکاء).

[۵۶] (۱)- این حدیث اگر چه مشهور است ولی عین این لفظ را در حدودی که در کتب حدیث فحص شد نیافتیم ولی به این لفظ:« الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من وعظ بغیره» درکتب عامه مثل صحیح مسلم، باب قدر، و در کتب خاصه مثل روضه کافی، ص ۸۱، باب ۱۷، ح ۳۹ نقل شده است. و به این لفظ:« الشقی من شقی فی بطن امه والسعید من سعد فی بطن امه» نیز در توحید صدوق، باب ۵۸، ح ۳ روایت شده است(مؤلف).

[۵۷] (۱)-« چه بسیار شود که چیزی را شما ناگوار شمارید ولی به حقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده و چه بسیار شود که دوستدار چیزی هستید و در واقع شر و فساد شما در آن است»(سوره بقره، آیه ۲۱۶).

[۵۸] (۱)- کافی، ج ۲، باب من اذی المسلمین واحتقرهم، ص ۲۶۳، ح ۸.

[۵۹] (۱)- سوره هود، آیه ۱۰۵- ۱۰۸

[۶۰] (۱)- مفاتیح الجنان، دعای سحرهای ماه رمضان.

[۶۱] (۱)- کافی، ج ۲، ص ۳۹، باب خصال المؤمن، ج ۲(ط منشورات مکتبهٔ الاسلامیه).

[۶۲] (۱)- سوره مائده، آیه ۶۴.

[۶۳] (۲)- سوره واقعه، آیه ۵۹.

[۶۴] (۳)- سوره واقعه، آیه ۶۳- ۶۴.

[۶۵] (۱)- سوره رعد، آیه ۳۹.

[۶۶] (۱)- نهج البلاغه فیض، حکمت ۲۷۹ ص ۱۲۲۵.

[۶۷] (۱)- نهج البلاغه فیض، حکمت ۲۲، ص ۸۷۳.

[۶۸] (۱)- سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۳۲۷.

[۶۹] (۲)- همان مدرک سابق.

[۷۰] (۳)- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۳۱.

[۷۱] (۱)- مفاتیح الجنان(مناجات حضرت امیر(ع)).

[۷۲] (۱)- اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۲۶.

[۷۳] (۲)- اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۲۶.

[۷۴] (۳)- همان مدرک سابق

[۷۵] (۱)- الهوف، ص ۴۲.

[۷۶] (۱)- نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۸۴، ص ۶۱۲.

[۷۷] (۲)- کافی، ج ۲، ص ۴۴، باب حقیقهٔ الایمان والیقین، ح ۲.

[۷۸] (۱)- مطلوب کل طالب/ رشید الدین وطواط، ص ۲۸(ط چاپخانه سلمان فارسی- قم).

[۷۹] (۱)- نهج البلاغه فیض، حکمت ۹۳، ص ۱۱۳۰.

[۸۰] (۱)- الکامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۵۸.

[۸۱] (۱)- همان مدرك، ص ۱۵۴.

[۸۲] (۱)- نفس المهموم، ص ۲۲۸(منشورات مکتبهٔ بصیرتی- قم).

[۸۳] (۱)- همان مدرك، ص ۲۲۹.

[۸۴] (۲)- همان مدرك.

[۸۵] (۳)- در اینجا به مناسبت این اشعار را که در این سفر خطاب به حضرت مولای متقیان و امیرالمؤمنین- علیه السلام- عرض و به مجمع اسلامی جهانی هدیه نمودم، توسلًا خدمت خوانندگان عزیز تقدیم می‌دارم:

علی ای واقف اسرار هستی‌علی ای رهنمای حق پرستی

علی ای شیریزدان شاه مردان‌علی ای عروهٔ الوثقای ایمان

علی ای قاتل شجعان کفارعلی ای دین حق را سیف تبار

علی ای سرور ارباب عرفان‌علی ای صاحب محراب و میدان

تو در ملک حقیقت پیشوائی‌جدا از حق نه ای وحق نمائی

الا ای گوهر بحر ولایت‌الا ای زینت عرش امامت

بیا در کربلا ای میر ابراربببین میزان صبر و اوج ایثار

به بحر خون ببین نور دو عینت‌شهید خنجر عدوان حسینت

فداکاری ببین و پاکبازی‌زدنیا و زعقبی بی‌نیازی

در آن دشت پر از اندوه و تشویرهمه خون بود و تیغ و تیر و شمشیر

در آن صحرای محنت‌بار دلگیرتن آغشته در خونش به برگیر

در آن میدان پرشور بلاخیزبه آن حلقوم تشنه جرعه‌ای ریز

قد سروش ببین افتاده بر خاك‌تنش از زخم دشمن گشته صدچاك

زسوز تشنگی و از قحطی آب‌زاطفال صغیرش رفته بُد تاب

گلوی نازنین شیرخواره‌زتیر حرمله گردیده پاره

به عهد خویش با یزدان وفا کردفدا خود در ره دین خدا کرد [۸۶] (۱).

علیّ اکبر آن شبه پیمبرسرور سینه زهرا و حیدر

وفای اهل بیتش بین وانصارهمه اعلام دین ابطال اخیار

همه رزمنده و مرد و تهمتن‌همه اخوان صدق و دشمن افکن

گذشته از زن و از مال و فرزندزجان خویش در راه خداوند

همه دین پرور و حریّت آموزچراغ معرفت در عالم افروز

همه خصم ستمکار و بداندیش‌همه حق پیشه و حق گو و حق کیش

فداکاریّ آن آزادمردان‌نگهداری نمود از دین و قرآن

پیام هر یک از آنها بود این‌نما تا می‌توانی یاری دین

تحیّات فزون از حدّ احصازسوی« لطفی صافی» به آنها [۸۷] (۱)- کافی، ج ۲، ص ۶۸(منشورات مکتبهٔ الاسلامیه).

[۸۸] (۲)-« ای رسول! بگو به امت که من مانند شما بشری هستم که به من وحی می‌رسد که خدای شما خدای یکتاست و هرکس به لقای(رحمت) او امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدا، احدی را با او شریک نگرداند(سوره کهف، آیه

(۱۱۰.

[۸۹] (۱)- عدةالداعی، ص ۲۳۸.

[۹۰] (۲)- عدةالداعی، ص ۲۱۴.

[۹۱] (۱)- بحار، ج ۶۹، باب ریا، ص ۲۹۸ و ۲۹۹، ح ۳۱.

[۹۲] (۲)- الجامع الصغیر، ج ۲، حرف الشین، ص ۴۲(ط دارالکتب العلمیّه- بیروت).

[۹۳] (۱)- نهج‌البلاغه، محمد عبده، حکمت ۲۲۸، ج ۴، ص ۵۰.

[۹۴] (۱)- بحار، ج ۶۷، ص ۲۴۹ باب اخلاص، ح ۲۵. عدةالداعی، ص ۲۱۸.

[۹۵] (۱)-« حقیقتاً یاور شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز بپا داشته و به فقیران در حال رکوع زکات می‌دهند(به اتفاق مفسرین عامه و خاصه مراد از این آیه شریفه علی- علیه السلام- است)».(سوره مائده، آیه ۵۵).

[۹۶] (۱)-« طه(ای مشتاق حق وهادی خلق) ای رسول ما قرآن را از آن برای تو نازل نکردیم که خویشتن را به رنج افکنی»(سوره طه، آیه ۲).

[۹۷] (۱)- بحار، ج ۲۰، ص ۲۱۵.

[۹۸] (۱)- نهج‌البلاغه فیض، خطبه ۲۳۴، ص ۸۱۲.

[۹۹] (۲)-« بگو ای پیغمبر! همانا نماز و طاعت و کلیّه اعمال و حیات و ممات من همه برای خداست که پروردگار جهانهاست»(سوره انعام، آیه ۱۶۲).

[۱۰۰] (۱)- مقتل/ خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۷(منشورات مکتبة المفید).

[۱۰۱] (۱)-« ای پدر! هرچه مأموری انجام ده»(سوره صافات، آیه ۱۰۲).

[۱۰۲] (۱)-« هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید، سخن او هیچ غیر وحی خدانیست»(سوره نجم، آیه ۳- ۴).

[۱۰۳] (۱)- سوره روم، آیه ۳۰.

[۱۰۴] (۲)- نهج‌البلاغه فیض، حکمت ۴۲۴، ص ۱۲۸۷.

[۱۰۵] (۱)- سوره اسراء، آیه ۷۲.

[۱۰۶] (۲)- سوره طه، آیه ۱۲۴- ۱۲۶.

[۱۰۷] (۱)- سوره غافر، آیه ۶۰.

[۱۰۸] (۱)- سوره طه، آیه ۴۹- ۵۰.

[۱۰۹] (۱)- سوره احزاب، آیه ۵۶.

[۱۱۰] (۱)- سوره بقره، آیه ۲۵۵.

[۱۱۱] (۲)- سوره بقره، آیه ۲۵۵.

[۱۱۲] (۳)- سوره مریم، آیه ۵۷.

[۱۱۳] (۴)- سوره مریم، آیه ۵۰.

[۱۱۴] (۵)- سوره زخرف، آیه ۴.

[۱۱۵] (۶)- المعجم الاوسط، ج ۳، ص ۸۹، ح ۲۱۷۷.

[۱۱۶] (۱)- همان مدرک، ص ۷۶، ح ۲۱۴۶.

[۱۱۷] (۱)- کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱۶(منشورات مکتبة الاسلامیة).

[۱۱۸] (۱)- سوره زمر، آیه ۷۱.

[۱۱۹] (۱)- مکارم الاخلاق،(منشورات مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات- بیروت) باب ۱۲، فصل ۵، ص ۴۶۰.

[۱۲۰] (۱)- سوره کهف، آیه ۱۰۹.

[۱۲۱] (۱)- سوره لقمان، آیه ۲۷.

[۱۲۲] (۱)- سوره انفال، آیه ۴۲.

[۱۲۳] (۲)- سوره نساء، آیه ۱۶۵.

[۱۲۴] (۳)- سوره یس، آیه ۷۰.

[۱۲۵] (۴)- سوره یس، آیه ۱۱.

[۱۲۶] (۱)- سوره انفال، آیه ۱۷.

[۱۲۷] (۱)-« قال ابوعبداللَّه علیه‌السلام: من قال:« لا اله الا اللَّه» مائهٔ مرّهٔ کان افضل الناس ذلک الیوم عملًا الا من زاد»(ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، منشورات مکتبهٔ الصدوق، ص ۱۸، ح ۱).

[۱۲۸] (۱)- ثواب الاعمال و عقاب‌الاعمال(منشورات مکتبهٔ الصدوق) ص ۲۱، ح ۱.

[۱۲۹] (۱)- سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

[۱۳۰] (۱)- التفسیر الکبیر/ فخر رازی(منشورات دارالکتب العلمیهٔ)، ج ۱، ص ۲۰۵.

[۱۳۱] (۲)- همان مدرک، ص ۲۰۴.

[۱۳۲] (۳)- همان مدرک، ص ۲۰۷.

[۱۳۳] (۱)- سوره زمر، آیه ۴۵.

[۱۳۴] (۲)- سوره انفال، آیه ۲،

[۱۳۵] (۱)- سوره لقمان، آیه ۲۵.

[۱۳۶] (۱)- چنانکه همه می‌دانند انگلیسی‌ها برای تفرقه در عالم اسلام از این حربه، مذهبهای اختراعی پرورده دست سیاست، استفاده بسیار نموده و عامل بزرگِ تفرقه و اختلاف بودند.

در ایران اگر چه بابیگری و ساختن این مذهب که بعد و بزودی منقسم به ازلیگری و بهائیگری و غیر اینها گروید، ساخته روسیها بود و آنها عامل پیدایش آن شدند ودر مکتب شیخیگری خصوصاً در پیرامون شخصی به نام« سید کاظم رشتی» و شاگردانش نفوذ کردند و این مذهب را اختراع نمودند، اما سرانجام سیاست انگلیس این فرقه را زیر چتر حمایت خود گرفت و خصوص از فرقه بهایی در کارهای سیاسی و جاسوسی استفاده کرد و در فتح فلسطین در جنگ بین‌الملل اول این فرقه بهایی بر علیه اسلام و بر ضرر مسلمین به نفع انگلیس، خدمات مهمّی کرد که وقتی انگلیسی‌ها این کشور اسلامی را غصب کردند« عباس افندی» پسر حسنعلی بهاء را با اعطای لقب« سری»(از القابی است که دولت انگلیس به خدمتگذاران خود می‌دهد) به وسیله ژنرال« النبی» پاداش دادند. بعد هم که- چنانکه می‌دانیم- این فرقه بهایِ جاسوس، در اختیار امریکا قرار گرفت و در مقاصد استعماری و ضد اسلامی آمریکا همه گونه خوش خدمتی را به ارباب خود در نقاط مختلف انجام دادند مخصوصاً در ایران جواسیس بهایی از دربار شاه خائن گرفته تا جاهای دیگر نفوذ یافته و خیانتهای بزرگی را به کشور و مردم ایران نمودند. و لذا وقتی در اثر انقلاب اسلامی و

[۱۳۷] (۱) تشکیل جمهوری اسلامی ایران، آنها از این مشاغل جاسوسی کنار گذارده‌شده و تا حدّی به حساب خیانتها و سرقتهای آنها از بیت‌المال و غیرها رسیدند، کسی که برای آنها اشک تمساح می‌ریخت و از جریان، سخت نگران بود رژیم

[۱۳۸] (۲) آمریکا و شخص ریگان رئیس جمهوری وقت آمریکا بود! چون می‌فهمید که با قطع ایادی بهائیش از نفوذ در امور

کشور، چه منافعی را از دست می‌دهـد. و اگر بگوییم نگرانی آمریکا از جلوگیری از ادامه جاسوسـی بهائیها به نفع غرب و خصوص صهیونیسم در کـل منطقه خاورمیـانه و کشورهـای اسـلامی و عربی بیشتر از نگرانی آن از جهت گروگانهـای آمریکـایی بود، شـاید مبالغه نباشد.

باری این فرقه و فرقه قادیانیها و اسماعیلیهای آقاخانی- اگر چه سابقه پیدایش فرقه اخیر بیشتر از بهائیها و قادیانیهاست- همه از عمّال انگلیس و آمریکا بوده و هستند.

و فرقه وهّابی و رژیم سعودی نیز به وسیله انگلیس در عربستان روی کار آمدند و برای خوش خدمتی‌هایی که به انگلیسی‌ها در قبال حکومت عثمانی و در مسیر تجزیه این حکومت- که مانعی در راه تسلط کامل استعمار بر سرزمین‌های زیر نظام عثمانی بود- کرده بود« شریف حسین را» با اینکه به او هم وعده‌هایی داده بودند و چون دیدند او باز همه نغمه احیای خلافت می‌زدند و با« لامرکزی»(بی‌مرکزی) باطناً موافق نیست و اینها بـا آن مسلک سـاختگی و اسـتعماری بیشتر از شـریف حسـین آمـاده خیانت می‌باشـند و برای ویرانگی در حرمین شریفین و محو آثار تاریخی و خالی کردن سرزمینهای حرمین از شواهد غیرقابل انکار بر تاریخ اسلام، هرجنایتی را به مصلحت استعمار مرتکب می‌شوند، لذا آنها را در حرمین شـریفین حکومت دادند و تا این زمان که ارتش آمریکا، انگلیس و فرانسه و دیگر غربیها و طرفداران صـهیونیست برای حمایت از سـعودیها و در واقع حفظ موقعیت و نفوذ خود در منطقه، عربسـتان را اشـغال نموده و به طور رسـمی تحت‌الحمـایه بودن رژیم سـعودی را- که اگر حمـایت امریکـا نباشـد دو سـاعت هم در حرمین دوام نخواهد آورد- به جهانیان اعلام کردند که عربستان پایگاه دولتهای کفّار علیه اسلام و مسلمین گردید« انا للّه و انا الیه راجعون».

[۱۳۹] (۱)- سوره کهف، آیه ۱۱۰،

[۱۴۰] (۱)- سوره کهف، آیه ۱۱۰.

[۱۴۱] (۲)- سوره مؤمنون، آیه ۹۱.

[۱۴۲] (۳)- سوره قصص، آیه ۷۱- ۷۲.

[۱۴۳] (۱)- سوره قصص، آیه ۷۱- ۷۲.

[۱۴۴] (۲)- سوره انبیاء، آیه ۲۲.

[۱۴۵] (۱)- تفسیر اسرار القران، ج ۲، ص ۳۴(ط دوم).

[۱۴۶] (۲)- سوره بقره، آیه ۱۲۵.

[۱۴۷] (۱)- نقـل شـده است که: مرحـوم آیت‌اللّه آخونـد خراسـانی پس از سالهـا بعـدازفوت آیت‌اللّه میرزای شـیرازی- رحمـهٔ‌اللّه علیهما- به سامره مشرف شده بود، حلقه دَر خانه مرحوم میرزا را بوسیده و گریسته بود.

[۱۴۸] (۱)- با اینکه این اعمال نیز تحت عنوان تعظیم شعائر یا تقدیر از استاد یاترحم به فرزند و غیر اینها مشروع و سنت است.

[۱۴۹] (۲)- این شعر یا از مجنون است و یا از زبان او گفته شده است.

[۱۵۰] (۱)-« در خانه‌هایی(ماننـد معابـد، مساجـد، منازل انبیا و اولیا) خـدا رخصت داده که آنجا رفعت یابـد و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاك او کنند»(سوره نور، آیه ۳۶).

[۱۵۱] (۱)- الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۰ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۰.

[۱۵۲] (۱)- سوره انبیا، آیه ۸۷،

[۱۵۳] (۱)- سوره اسراء، آیه ۴۴.

[۱۵۴] (۲)- سوره نور، آیه ۴۱.

[۱۵۵] (۱)- سوره بقره، آیه ۷۴.

[۱۵۶] (۱)-« و(ای رسول) اگر ما این قرآن(عظیم‌الشأن) را بر کوه نازل می‌کردیم مشاهده می‌کردی که کوه از ترس خدا خاشع و ذلیل، متلاشی می‌گشت»(سوره حشر، آیه ۲۱).

[۱۵۷] (۱)-« در روی زمین برای اهل یقین ادله قدرت الهی پدیدار است و هم در نفوس خود شما»(سوره ذاریات، آیه ۲۰- ۲۱).

[۱۵۸] (۲)-« و این مردم بی‌خرد چه بسیار بر آیات و نشانه‌های قدرت حق در آسمانها و زمین می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند»(سوره یوسف، آیه ۱۰۵).

[۱۵۹] (۱)- نهج‌البلاغه فیض، خطبه ۱۰۸، ص ۳۲۷.

[۱۶۰] (۱)- سوره طه، آیه ۵۰.

[۱۶۱] (۱)- سوره آل عمران، آیه ۳۳.

[۱۶۲] (۲)- سوره فاطر، آیه ۳۲.

[۱۶۳] (۱)- سوره نساء، آیه ۷۹.

[۱۶۴] (۱)- سوره نساء، آیه ۷۸.

[۱۶۵] (۱)- سوره مائده، آیه ۶۴.

[۱۶۶] (۱)- سوره زمر، آیه ۶۷.

[۱۶۷] (۲)- سوره فجر، آیه ۲۲،

[۱۶۸] (۳)- سوره فتح، آیه ۱۰،

[۱۶۹] (۴)- سوره توبه، آیه ۴۰.

[۱۷۰] (۵)- سوره طور، آیه ۴۸.

[۱۷۱] (۱)- سوره زمر، آیه ۴۲،

[۱۷۲] (۲)- سوره نحل، آیه ۳۲.

[۱۷۳] (۳)- سوره نساء، آیه ۹۷.

[۱۷۴] (۴)- سوره سجده، آیه ۱۱.

[۱۷۵] (۱)- سوره انعام، آیه ۶۱.

[۱۷۶] (۱)- سوره آل عمران، آیه ۴۹.

[۱۷۷] (۱)- نفس المهموم(منشورات مکتبهٔ بصیرتی- قم)، ص ۲۳۹.

[۱۷۸] (۱)- سوره بقره، آیه ۳۰.

[۱۷۹] (۱)- سوره طلاق، آیه ۱۲.

[۱۸۰] (۲)- سوره انعام، آیه ۵۹.

[۱۸۱] (۱)- سوره رعد، آیه ۸- ۹.

[۱۸۲] (۲)- سوره غافر، آیه ۱۹.

[۱۸۳] (۳)- سوره بقره، آیه ۲۵۵.

[۱۸۴] (۱)- حقیر، فعلًا چون رساله را بدون مراجعه به کتابی می‌نویسم لذا رقم بیان‌شده در نظرم نیست.

[۱۸۵] (۱)- حقّ الیقین/ شبّر، ج ۱، ص ۴۷(مرکز انتشارات اعلمی- تهران).

[۱۸۶] (۲)- وافی، ج ۱، باب ۳۴، ح ۹.

[۱۸۷] (۱)- ستمکاران، علم و حلم او را انکار می‌نمایند یا مثل بعض فلاسفه منکرعلم او به جزئیات می‌شوند یا سخنان دیگر که با تنزّه و تقدّس حضرت او منافات دارد.

[۱۸۸] (۱)- کافی، ج ۵، باب الحث علی الطلب و التعرض للرزق، ص ۷۸، ح ۶.

[۱۸۹] (۲)- کافی، ج ۵، من کدّ علی عیاله، ص ۸۸، ح ۱.

[۱۹۰] (۳)- کافی، ج ۵، باب الصناعات، ص ۱۱۳، ح ۱.

[۱۹۱] (۱)- احیاء المیت بفضائل اهل‌البیت، ح ۴۴. کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۳۷۹، ح ۳۹۰۱۳(با اندکی اختلاف).

[۱۹۲] (۲)- طبرانی که یکی از بزرگترین محدثین اهل سنت در قرن سوم و چهارم است از ابی‌الطفیل محامی و از ابی‌برزه که او نیز از مشاهیر اصحاب پیغمبر- صلّی اللَّه‌علیه وآله است روایت نموده است که پیغمبر فرمود:

« لا تزول قدما عبد حتی یسأل عن اربعهٔ عن جسده فیما ابلاه و عمره فیما افناه و ماله من این اکتسبه و فیما انفقه و عن حبّ اهل البیت فقیل: یا رسول اللَّه فما علامهٔ حبّکم فضرب بیده علی منکب علی-- علیه‌السلام-»(المعجم الاوسط، ص ۱۰۴- ۱۰۵، ح ۲۲۱۲).

یعنی:« قدم بنده‌ای از مکان خود برداشته نخواهد شد تا از چهار چیز از او سؤال شود از جسدش که در چه آن را کهنه و فرسوده کرده و از عمرش که در چه آن را فانی نموده. و از مالش که از کجا آن را کسب کرده و در چه صرف نموده است و از دوستی اهل بیت. گفته شد: یا رسول اللَّه علامت دوستی شما چیست؟ پیغمبر- صلّی اللَّه‌علیه وآله- دست بر شانه علی-- علیه‌السلام-- زد« یعنی دوستی این».

و شریف سمهودی یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت در کتاب جواهر العقدین در قسم دوم آن مشحون به فضائل اهل بیت-- علیهم‌السلام-- است این حدیث را به این لفظ در دو مورد از ابی‌برزه روایت کرده است:

« قال: قال رسول‌اللَّه صلّی اللَّه‌علیه وآله‌وسلّم و نحن جلوس ذات یوم: والذی نفسی بیده لاتزول قدم علی قدم یوم‌القیامهٔ حتی یسأل اللَّه عزّوجل عن اربع: عن عمره فیما افناه، و عن جسده فیما ابلاه، و عن ماله مما کسبه و فیما انفقه، و عن حبّنا اهل‌البیت فقال له عمر: یا نبیّ‌اللَّه ما آیهٔ حبّکم فوضع یده علی رأس علی و هو جالس الی جانبه و قال: آیهٔ حبی حبّ هذا من بعدی».

[۱۹۳] (۱)- عدهٔ‌الداعی، ص ۱۲۸.

[۱۹۴] (۱)- بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۳.

[۱۹۵] (۱)- سوره نجم، آیه ۳.

[۱۹۶] (۱)- نهج‌الفصاحه(با ترجمه)، ص ۱۹۱.

[۱۹۷] (۱)- سوره قلم، آیه ۴.

[۱۹۸] (۱)- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱، ب ۱۶، ح ۱.

[۱۹۹] (۱)- سوره نحل، آیه ۳۲.

[۲۰۰] (۲)- سوره یونس، آیه ۶۴.

[۲۰۱] (۳)- کافی، ج ۳، باب ان المؤمن لایکره علی قبض روحه، ص ۱۲۷، ح ۲.

[۲۰۲] (۱)- سوره انبیاء، آیه ۱۰۳.

[۲۰۳] (۱)- کافی، ج ۲، باب ادخال السرور علی المؤمنین، ص ۱۵۲، ح ۸.

[۲۰۴] (۱)- سوره بقره، آیه ۱۵.

[۲۰۵] (۲)- سوره آل عمران، آیه ۵۴.

[۲۰۶] (۱)- سوره روم، آیه ۱۰.

[۲۰۷] (۱)- المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۷۱(ماده مکر).

[۲۰۸] (۱)- عدةالداعی، ص ۱۵۴، کافی، ج ۲، باب الاوقات و الحالات التی یرجی فیها الاجابه، ص ۳۴۷، ح ۸.

[۲۰۹] (۱)- کافی(با ترجمه)، ج ۴، باب البکاء ص ۲۳۳، ح ۱.

[۲۱۰] (۲)- همان مدرک، ح ۲.

[۲۱۱] (۱)- کافی، ج ۲، ص ۴۸۲.

[۲۱۲] (۲)- کافی، ج ۲، ص ۴۸۲.

[۲۱۳] (۳)- کافی(باترجمه)، ج ۴، باب البکاء، ص ۲۳۵، ح ۸.

[۲۱۴] (۱)- همان مدرک، ص ۲۳۶، ح ۱۱.

[۲۱۵] (۲)- عدةالداعی، ص ۱۶۳- ۱۶۴.

[۲۱۶] (۱)- سوره احزاب، آیه ۵۶.

[۲۱۷] (۱)- کافی(باترجمه)، ج ۴، باب الصلاة علی النبی مُحَمَّدٍ واهل بیته علیهم‌السلام، ص ۲۴۹، ح ۷.

[۲۱۸] (۲)- همان مدرک، ص ۲۵۰، ح ۸.

[۲۱۹] (۱)- همان مدرک، ص ۲۵۲، ح ۱۵.

[۲۲۰] (۲)- همان مدرک، ح ۱۷.

[۲۲۱] (۳)- کافی(باترجمه)، ج ۴، باب الصلاة علی النبی محمد و اهل بیته علیهم السلام، ص ۲۴۷، ح ۱.

[۲۲۲] (۱)- همان مدرک، ص ۲۵۰، ح ۱۰.

[۲۲۳] (۲)- همان مدرک، ص ۲۵۲، ح ۱۶.

[۲۲۴] (۱)- سوره حج، آیه ۲.

[۲۲۵] (۲)- سوره شعراء آیه ۸۸- ۸۹.

[۲۲۶] (۳)- سوره قارعه، آیه ۴- ۵.

[۲۲۷] (۴)- سوره عبس، آیه ۳۴- ۳۶.

[۲۲۸] (۱)- سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

[۲۲۹] (۲)- سوره ابراهیم: آیه ۴۹- ۵۰.

[۲۳۰] (۳)- سوره کهف، آیه ۴۷- ۴۹.

[۲۳۱] (۱)- سوره همزه، آیه ۶- ۷.

[۲۳۲] (۱)- سید ابن طاوس علیه‌الرحمه در کتاب اقبال برای این دعا پس از جمله:« یا رب یا رب» بخشهای دیگری نیز بیان کرده است که همه جمله‌های آن معرفت‌آموز و بینش افزا و در اوج بلندی و مشحون به حقایق عرفانی است. امید است اگر به فضل و عنایت خداوند متعال توفیق رفیق گردید پیرامون این بخشها در جلد دوم این کتاب در حدّ فهم خود(نه در حدّ شأن دعا و معانی بلند آن) مطالبی را به عرض اهل دعاو معرفت برسانیم. واللَّه هوالموفق والهادی الی الصواب.

[۲۳۳] (۱)- مفاتیح الجنان، ص ۲۶۱.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».